کلمات حکمت یا اصل کلّ الخیر

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## کلمات حکمت یا اصل کلّ الخیر

## فاروق ایزدی‌نیا

**مقدّمه**

الواح مبارکه جمال ابهی اکثراً توسّط جمال مبارک تسمیه نشده است مگر معدودی از آنها که در بدایت لوح نام آن را ذکر فرموده‌اند مانند، "هذه سورةالنّصح" یا "هذه سورةالحج" که برای بیت مبارک شیراز عزّ نزول یافته امّا سورهء حجّ مربوط به بیت اعظم بغداد با عبارت "فقد کتبَ الله لکلّ قریة ینتشر فیها هذا اللّوح ..." شروع شده و عنوان لوح یا سوره حج ندارد. الواح مندرج در جلد چهارم آثار قلم اعلی عمدتاً دارای نامی هستند که جمال ابهی بنفسه المبارک به آن داده‌اند.

گاهی الواح بر حسب اسم مخاطب معروف شده‌اند مانند لوح سلمان، لوح نصیر، لوح احمد فارسی و عربی و امثال آن. گاهی جمال مبارک در اثر دیگری به اسم آثار مبارکه خود اشاره کرده‌اند. مثلاً رساله خال یا رساله خالویه که درباره آن می‌فرمایند، "اگر نفسی به کتاب ايقان که در هنگام ظهور نيّر آفاق از افق عراق نازل شده نظر نمايد و تفکّر کند خود را مستغنی مشاهده نمايد." (آثار قلم اعلی، ج7، ص229) یا به لوح عربی نازله خطاب به صدراعظم عثمانی دو گونه اشاره فرموده‌اند: "سوره مبارکه رئیس حین خروج از ادرنه نازل..." و در جای دیگر می‌فرمایند، "واقع شد آنچه در لوح رئیس از قلم اعلی نازل شده..." امّا از آنجایی که سوره بیشتر به عربی دلالت دارد، لوح عربی به سورهء رئیس و لوح فارسی به لوح رئیس شهرت یافته است.

امّا، لوحی که به "اصل کلّ الخیر" معروف شده فاقد اسم است و در کتب فارسی از عبارت ابتدای لوح برای تسمیه آن استفاده شده امّا در متون انگلیسی از عبارت انتهای لوح، یعنی "کلمات الحکمة" استفاده شده و به این نام شهرت یافته است. گاهی به این مناسبت که بعضی فقرات آن با کلمهء "رأس" شروع شد به لوح رئوس نیز نامیده شده است (پیام آسمانی، ج1، ص137) و گاهی به مناسبت کاربرد "اصل" و نیز "رأس" به لوح اصول و رئوس تسمیه شده است (مراتب توحید، اثر کمال‌الدین بخت‌آور، ص85).

مخاطب این لوح بنا به اظهار جناب دکتر محمّدحسینی جناب حاج محمّد علاقه‌بند یزدی است. چون در زمره الواح نازله بعد از کتاب اقدس (ص92 / و نیز گنج شایگان، ص210) مذکور است، محلّ نزول آن باید عکّا بوده باشد. جناب فاضل مازندرانی بعضاً آن را جزو کلمات مکنونه ذکر کرده‌اند. (اسرارالآثار خصوصی، ج3، ص228-229)

درباره محلّ نزول آن در مقاله‌ای آمده است، "...آثاری هستند که زمان و يا مکان دقيق نزول آنان تا به حال مشخص نگرديده و محتاج تحقيقات وسيع‌تری ميباشند. به عبارت ديگر اين الواح تعلّقشان به دوره ادرنه محتمل‌الوقوع می‌باشد. ولکن از آن جهت که بعضی از محقّقين بهائی اين الواح را به دورهء بغداد و يا عکا نسبت داده‌اند از ذکر آن در اين اوراق در ذيل الواح نازله شده در ارض سرّ خودداری گرديده است تا آن که با شواهدی که از متن خود اين الواح مستفاد می‌گردد من جمله ضوابط و روابط تاريخی، سبک و لحن نزولی و ساير شئونات منطقی، تاريخ و مکان دقيق نزول مشخص گردد. الواح ذيل از زمره الواحی هستند که محتاج چنين تحقيق دقيق و واسعی می‌باشند: ١- سورة القلم؛ ٢- سورة البيان؛ ٣- سورة القميص؛ ٤- لوح اصل کل الخير؛ ٥- لوح البهاء؛ ٦- سورة الهجر." (پژوهشنامه، - سال دوم، شماره اول - ايام بطون، ص١٣)

این اثر مکرّراً چاپ شده امّا نسخه مندرج در مجموعه الواح طبع مصر (33-36) دارای اشتباهاتی است که در ادعیه محبوب نسخه صحیح طبع شده است. بعضی فقرات در نسخ موجود جابجا نیز شده است. اختلاف نسَخ موجود در جدول انتهای این یادداشت درج شده است. آنچه در اینجا ذکر می‌شود بر مبنای نسخه ادعیه محبوب (طبع مصر، ص44-49؛ طبع طهران، ص40-45) است.

در این مقاله سعی شده است که فقرات مندرج در این لوح مبارک با توجّه به سایر آثار مبارکه مورد بررسی قرار گیرد. البتّه پی بردن به مقصود طلعت ابهی دشوار است، امّا بنا به عبارت "ما لایُدرک کلّه، لایترک کلّه" (کاری که نمی‌توان تماماً انجام داد، نباید تماماً کنار گذاشت)، منسوب به حضرت علی بن ابیطالب، در این وجیزه سعی می‌شود مفادّ آن محلّ مطالعه قرار گیرد.

**کلّ الخیر:** این عبارت در ابتدای کتاب اقدس عزّ نزول یافته است و وصول به آن مشروط به عرفان مظهر ظهور الهی گشته است. پیش از آن حضرت اعلی بشارت داده بودند که در سال نهم بعد از ظهور ایشان جمیع به "کلّ خیر" نائل خواهند شد. این بیان مبارک به نحوی نازل شده که تصریح دارد "کلّ الخیر" از القاب من یظهره الله است: "فی سنة التّسع کلّ خیر تُدرکون." (بیان عربی، واحد 6، باب 15)

جمال قدم در تبیین آن خطاب به جناب کمال‌الدین نراقی می‌فرمایند، "بنام خداند بيهمتا يا کمال به دو فضل بزرگ فائز شدی اول آن که در سنه تسع به لقاءالله مرزوق گشتی و نقطه اولی کل را به آن بشارت فرموده بقوله و فی سنة التسع انتم بلقاء الله ترزقون و همچنين به بيان رحمن در آيه مبارکه کلّ الطّعام مفتخر شدی و اين است آن خيری که نقطه اولی به آن بشارت داده و فی سنة التسع انتم کل خير تدرکون. بايد در جميع احيان حضرت رحمن را شاکر باشی که ترا به اين فضل اعظم فائز فرمود." انتهی (محاضرات، ج1، ص192)

در لوح دیگری نیز فرموده‌اند، "قل يا قوم قد بعث کل خير علی هيکل الغلام و کذلک وُعدتم فی البيان ان انتم من العارفين قال و قوله الحق انتم فی سنة التسع کل خير تدرکون." (مائده آسمانی، ج8، ص26)

در لوح جناب مبلّغ نیز چنین عزّ نزول یافته است، "امّا التّسع أنتم وُعِدتُم به فی الکتاب بقوله فی سنة التّسع کلّ خیر تُدرکون کما ظهر فیه ظهورالله و برز علی قَدَرٍ مقدور." (محاضرات، ج1، ص397)

از طرفی، به بیان حضرت عبدالبهآء در تفسیر سورهء روم، "... لأن اللّه جعل کل الخير لاحبائه فی کلّ عالم من العوالم حتی فی عالم الجسم و الذکر." (مکاتیب عبدالبهاء، ج1، ص73 / مضمون: زیرا خداوند کلّ خیر را در جمیع عوالم، حتّی عالم جسم و ذکر، برای احبّایش قرار داده است.)

نکته حائز اهمّیت آن که این لوح مبارک را با "عرفان الهی" آغاز نفرموده‌اند، بلکه با لزوم اعتماد به خداوند و انقیاد به امر حضرتش و راضی بودن به رضایت او شروع کرده‌اند که اصل کلّ خیر است. یعنی یقین تام داشتن به هر آنچه که خداوند توسّط مظهر ظهور می‌فرماید و نتیجه آن لزوماً باید اطاعت از اوامرش باشد و راضی به هر آنچه که رخ می‌دهد.

در واقع لوح مبارک با سه اصل اساسی آغاز شده است. تلاش برای رسیدن به حقّ‌الیقین و اطمینان که به بیان حضرت عبدالبهاء مرحلۀ بالاتر از ایمان است: "اطمینان مافوق ایمان است چنانچه در آیه مبارکه می‌فرماید، «و لم‌تؤمن قال بلی ولکن لیطمئنّ قلبی.» استعداد لازم است. هرچه استعداد بیشتر یابی اطمینان بیشتر حاصل گردد. آئینه هرچه بیشتر صفا یابد انوار آفتاب بیشتر بتابد " (منتخباتی از مکاتیب، ج3، ص95)

نکته بعد اطاعت اوامر الهیه است حتّی اگر فلسفه و علّت نزول اوامر را در نیابیم. در کلمات مکنونه عربی (فقره 24) به نوع دیگری این انقیاد را بیان می‌فرمایند، "لاتتّعدَّ عن حدّک و لاتدّع ما لاینبغی لنفسک. اُسجُد لطلعة ربّک ذی القدرة و الإقتدار." (مضمون: از حد خود تجاوز نکن و آنچه را که شایسته تو نیست ادّعا منما. در برابر طلعت پروردگارت، که دارای قدرت و اقتدار است، سر تعظیم فرود آور.) در کلام دیگر (فقره 40) می‌فرمایند، "... لن تجدَ الرّاحة إلّا بالخضوع لأمرنا و التّواضع لوجهنا." (مضمون: جز فروتنی در برابر امر و فرمان ما و خضوع از برای خاطر ما، راحتی نخواهی یافت.)

و نکته بعد راضی بودن به رضای الهی است که مقصود از وجود ما در این عالم فانی وصول به آن است. مرکز میثاق می‌فرمایند، "از مقتضيات روح رضا تسليم و انقياد بسلطان قضا و محويّت تامه و فنای محض در ساحت کبرياست. " (منتخباتی از مکاتیب، ج2، ص124)

در مقام دیگر می‌فرمایند، "ای طالب رضای حقّ مقام رضا بسيار مشکل است و اعظم آرزوی اهل بهاء. سالک در اين مقام بکّلی از خود بی‌خبر است و آنچه واقع دردش را درمان و زخمش را مرهم سريع الالتيام است. در اين مقام جفا را وفا يابند و بلا را اعظم آلاء شمارند مصيبت را موهبت دانند و کربت را مسّرت شمرند." (بشارةالنّور، ص264 / امر و خلق، ج3، ص404)

و نیز از قلم میثاق نازل، "ای بندهٴ راضی بقضا حقيقت رضا اعظم موهبت جمال ابهی است ولی تحّقق اين صفت که اعظم منقبت عالم انسان است مشکل است چه که بسيار صعب و سخت است حين امتحان معلوم و واضح گردد." (منتخباتی از مکاتیب، ج٢، ص١٢٤)

به عبارت دیگر، بهشت عبارت از رضای حق است. کسب رضای الهی به مفهوم ورود در جنّت است. شاید به همین علّت است که نام نگهبان یا دربان بهشت هم رضوان است که به رضای الهی دلالت دارد. جمال ابهی می‌فرمایند، "در مقام اوّل و رتبهٴ اولی بهشت رضای حقّ است هر نفسی به رضای او فائز شد او از اهل جنّت عليا مذکور و محسوب." (یاران پارسی، ص10)

از طرفی کسب رضای الهی سهل است و از طرفی صعب. سهل از آن جهت که با خلوص نیت توان به رضای الهی رسید ولی اگر حصول رضای الهی مشروط به کسب رضای خلق باشد بسیار دشوار است. مرکز میثاق می‌فرمایند، "رضای حق ممکن‌الحصول است بلکه به نهايت آسانی به مجرد خلوص رضای الهی حصول يابد ولکن رضايت خلق بسيار مشکل. نفس حق رضايت از خلق نيافت من و تو چگونه می‌يابيم، ولکن بقدر امکان. ما لايُدرَک کلُّه لایُترَکُ کلُّه. از الطاف بی‌پايان حضرت يزدان اميدوارم که تو به هر دو موفّق گردی. من که موفق نشدم. بلکه تو انشاءالله موفّق شوی و دعا نمائی تا من نيز موفّق شوم. زيرا رضای الهی و رضای بندگان او اعظم موهبت الهی است بلکه رضای الهی در رضايت از بندگان اوست." (حدیقه عرفان، ص295)

**اصل الحکمة:** حکمت در لغت به معنای فرزانگی و خردمندی است؛ به معنای رعایت جمیع شئونی که انسان باید در زندگی رعایت نماید. فاضل مازندرانی می‌نویسد، "حکمت در آثار و الواح و عرف بهائی به معنی حزم و احتياط و ملاحظهٴ مصالح وقت و مقتضيات اجتماع و نفوس تداول يافت." (اسرار الآثار، ج3، ص121)

امّا جمال مبارک در این لوح به سه نوع ترس اشاره دارند. اگرچه این ترس با آنچه که به ذهن متبادر می‌شود متفاوت است. گاهی ما ترس از عقوبت داریم و گاهی ترس از محرومیتی که ناشی از عمل خود ما است. گاهی ترس از نتیجه اعمال ناروای دیگران درباره خویشتن داریم. اینها با هم متفاوتند. در اصطلاح امری، ترس ما عمدتاً ناشی از امکان محروم بودن از فضل الهی است و آن نیز به علّت دور شدن از او است نه آن که او از ما دور شود. جمال قدم در کلمات مکنونه می‌فرمایند، "من به تو مأنوسم و تو از من مأيوس. سَيف عِصيان شجرهٴ اميد تو را بريده و در جميع حال به تو نزديکم و تو در جميع احوال از من دور و من عزّت بی‌زوال برای تو اختيار نمودم و تو ذلّت بی‌منتهی برای خود پسنديدی. آخَر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار."

هیچ کدام از اینها نباید ما را از رحمت الهی نومید گرداند. در مناجاتی که جمال قدم به مخاطب لوح شیخ نجفی می‌فرمایند که تلاوت کند آمده است، "ترانی فی بحر الیّأس و القنوط بعد ما أسمَعتَنی کلمة لاتقنطوا و عزّتک ظلمی قَطَعَ حبل أَمَلی" (ص5) می‌بینی مرا که در دریای نومیدی هستم در حالی که کلمه "لاتقنطوا" را به من شنواندی. قسم به عزّتت که بیدادم ریسمان امیدم را پاره کرد.) زیرا همیشه امکان رجوع الی الله و بهره‌مندی از مغفرت او وجود دارد.

بنابراین، وقتی صحبت از ترس از خدا مطرح می‌شود نه خوف از عذاب و عِقاب است، بلکه ترس از محرومیت از مواهب الهی است که چون شعاع خورشید تابان است و کسی که مرتکب اعمال نالایقه می‌شود، گویی در میانه تاریکی و تیرگی چنان نهان می‌شود که شعاع خورشید لطف به او نمی‌رسد.

در واقع این ترس از محرومیت است که انسان را از ارتکاب اعمال ناشایسته باز می‌دارد. جمال قدم می‌فرمایند، "للعدل جندٌ و هیَ مجازاتُ الأعمال و مکافاتُها. بِهِمَا ٱرتَفَعَ خِباء النّظم فی العالم و اخذ کُلُّ طاغٍ زمامَ نفسِهِ مِن خشیة الجزاء." (لوح مقصود، ص7 / مضمون: از برای دادگری سپاهی است و آن عبارت از مجازات و مکافات اعمال است. به این دو سراپرده نظم در جهان بلند شد و هر ستمگری زمام نفسش را از ترس مجازات کشید.)

اگرچه در این بیان مبارک "خشیة عن الله" و "مخافة مِن سطوته" و "وَجَل مِن مظاهر عدله" را ظاهراً متمایز آورده‌اند، امّا در بیانات دیگر اینها مترادف ذکر می‌شوند. مثلاً جمال قدم می‌فرمایند، "رأسُ الحکمة مخافةالله. چه، مخافةالله و خشیةالله انسان را منع می‌نماید از آنچه سبب ذلّت و پستی مقام انسان است و تأیید می‌نماید او را بر آنچه سبب علوّ و سموّ است. انسان عاقل از اعمال شنیعه اجتناب می‌نماید چه که مجازات را از پی مشاهده می‌کند. خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و برپا مکافات و مجازات." (اقتدارات، ص282)

نکته اوّلی که در بیان مبارک در لوح اصل کلّ الخیر مطرح شده، "الخشیة عن الله" است. در لوح دنیا توضیحی در این باب داده شده است که بسیار گویا است: "در اصول و قوانین، بابی در قصاص که سبب صیانت و حفظ عباد است مذکور ولکن خوف از آن ناس را در ظاهر از اعمال شنیعهء نالائقه منع می‌نماید. امّا امری که در ظاهر و باطن سبب حفظ و منع است خشیةالله بوده و هست. اوست حارس حقیقی و حافظ معنوی. باید به آنچه سبب ظهور این موهبت کبری است تمسّک جُست و تشبّث نمود. طوبی لمن سَمِعَ ما نَطَقَ بِهِ قلمی الأعلی و عمل بما اُمِرَ بِهِ مِن لَدُن آمرٍ قدیم." (مجموعه الواح طبع مصر، ص296-297)

حضرت عبدالبهاء در این زمینه توضیح می‌فرمایند، "در عالم انسانی دو رادع است که از ارتکاب رذائل حفظ می‌نماید. یک رادع قانون است که مجرم را عذاب و عِقاب می‌نماید ولی قانون رادع از جرم مشهود است؛ رادع از جرم مخفی نیست و امّا رادع معنوی دین الهی رادع از جرم مشهود و مخفی هر دو است و انسان را تربیت می‌نماید و تهذیب اخلاق می‌کند و مجبور بر فضائل می‌نماید و اعظم جهت جامعه است که تکفّل سعادت عالم انسانی می‍کند. امّا مقصد از دین دین تحقیقی است نه تقلیدی." (مکاتیب عبدالبهآء، ج3، ص108)

با توجّه به بیان حضرت بهاءالله، خشیةالله از دین نشأت می‌گیرد. طلعت ابهی می‌فرمایند، "دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم. چه که خشیةالله ناس را به معروف امر و از منکَر نهی نماید. اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد، نیّر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند." (اشراق اوّل از لوح اشراقات، مجموعه اشراقات، ص76)

این که خشیةالله چیست باید به تبیین حضرت عبدالبهآء توجّه داشت که می‌فرمایند، "تقوای حقیقی از اعظم مواهب الهی است و آن خشیةالله است. این خوف نه از عذاب و عِقاب بلکه بیم محرومی از عنایت پروردگار. انسان اگر از الطاف حق بی‌بهره و نصیب گردد و از پرتو عنایت محروم و محجوب شود البتّه این عذاب اعظم از نیران ولی اگر دانا و فطین وحکیم باشد. والّا صدهزار محرومیت را به جان قبول نماید و به ذرّه‌ای از عذاب جسمانی راضی نگردد." (مجلّه عندلیب، شماره 90، ص4)

در کلام دیگر از مرکز میثاق می‌خوانیم، "بر نفوس بشر هواجس پرخطر استیلا یافته و رادعی لازم دارد و رادع حقیقی خشیةالله است." (همان)

نکته دوم مخافت از سطوت و سیاط خداوند است. سطوت به معنای غلبه، قهر، استیلا، چیرگی و خشم و غضب است. سیاط، جمع سوط، به معنای سختی و شدّت و نیز تازیانه است. بنابراین، ترس از خشم و غضب الهی یا سختی ناشی از غضب مزبور می‌تواند انسان را از ارتکاب اعمال نهی شده باز می‌دارد. در لوح احمد فارسی ملاحظه می‌کنیم که جمال قدم در یک جا بعد از نصایح بسیار و نشان دادن راه راست و منع از افتادن در ورطه خطرناک می‌فرمایند، "ای عباد غافل، اگرچه بدایع رحمتم جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضلم بر تمام ذرّات ممکنات سبقت گرفته ولکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم." (مجموعه الواح طبع مصر، ص321-322) در اینجا حضرت بهاءالله بلافاصله متذکّر می‌شوند که، "قسم به ذات غیبم که اگر اقلّ از ذرّه به شعور آئید به سینه به سینای روح بشتابید و به عین خود به مَعین قدسیّهء منورّه واضحه وارد گردید و نداء روح‌القدس را از سدره ناطقه در صدر منیر بشنوید و غفلت منمایید."

بنابراین، ابداً راه را نمی‌بندند و سدّی ایجاد نمی‌کنند. بلکه بعد از اشاره به سیاط عذاب تأکید دارند که اگر شعور داشته باشید می‌توانید خود را در امان نگه دارید. لذا، دست خود انسان است که خویشتن را در ورطه عذاب نیندازد. ولی اگر بیان حضرت عبدالبهاء را در نظر بگیریم، نبودن شعور ناشی از غرور بیجای انسان است: "توقّع شعور از اهل غرور مانند توقّع روشنایی آفتاب از شب تیره و تار است و این ممتنع و محال." (یاران پارسی، ص229)

نکته سوم "وَجَل از مظاهر عدل و قضا" است. وَجَل نیز به معنای خوف و بیم است. اگرچه جمال مبارک به سلاطین توصیه می‌کنند رعایت حال رعایا را بنمایند و مظاهر عدل الهی باشند، ولی مقصود از مظاهر عدل الهی حضرات مظاهر ظهور هستند. حضرت اعلی در خطبه قهریه خطاب به حاجی میرزا آقاسی می‌فرمایند، "قد بعث محمداً ولى الله عليه وآله من بحبوحة القدم على سائر الامم منفرداً عن الشباهة من ابناءالجنس و المثل و قد جعله مظهر عدله..." (خطبه قهریه خطاب به حاجی میرزا آقاسی، مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره 64، ص130 / مضمون: محمّد، ولی خدا و خاندانش [حضرات ائمّه] را از ازل الآزال برای سایر امم مبعوث کرد و او را مظهر عدل خویش قرار داد.) بنابراین، مظهر عدل خداوند حضرات مظاهر ظهور او هستند.

جمال قدم در لوح رضوان‌العدل تعاریفی را برای عدل بیان می‌فرمایند که از آن جمله است، "فاعلموا بأنّ أصلَ العدل و مبدئه هو ما یأمُرُ به مظهر نفس الله فی یوم ظهوره لو أنتم مِنَ العارفین قل انّه لمیزان العدل بین السّموات و الأرضین و إنّه لو یأتی بأمرٍ یفزع مَن فی السّموات و الأرض انّه لَعدلٌ مبین." (آثار قلم اعلی، ج4، ص253 / مضمون: پس بدانید که اصل و مبدأ عدل آن است که مظهر نفس خداوند در یوم ظهورش به آن امر می‌کند اگر بدانید. بگو این میزان عدل در بین آسمان و زمین است و اگر امری را بیاورد که جمیع کسانی که در آسمانها و زمین هستند به فغان آیند، همان عدل آشکار است.)

**رأسُ الدّین:** دین واژه‌ای است پارسی که به عربی نیز رفته و طبق معمول در زبان مزبور جمع مکسّر هم شده است. واژهٔ دین در زبانهای ایرانی ریشه دارد. در سانسکریت و گاتها و دیگر بخش‌های اوستا مکرر واژهء دئنا آمده است. دین در گاتها به معانی مختلف کیش، خصایص روحی، تشخّص معنوی و همچنین به معنای وجدان به کار رفته ‌است و به معنی اخیر، دین یکی از قوای پنجگانهٔ باطن انسان است. واژه دین از واژه اوستائی دئنا ریشه می‌گیرد. خود واژه دئنا از ریشه "دا" به معنی اندیشیدن و شناختن است. در اوستا واژه دئنا به معنی دین و نیز نیروی ایزدی بازشناسی نیک از بد گزارش شده‌است. در زبان اوستایی و نیز پارسی میانه به ترکیب‌های گوناگونی از این واژه بر می‌خوریم مانند دین‌آگاهی، دین‎بُرداری یا نمایش دینی، دینکَرد یا کردار دینی، دین‌یَشت که نام شانزدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک‌گانه اوستا است.

در تعریف حضرت عبدالبهاء واژه شریعت به جای دین قرار گرفته و می‌فرمایند، "شریعت روابط ضروریّه است که منبعث از حقیقت کائنات است و مظاهر کلّیه الهیّه چون مطّلع به اسرار کائناتند لهذا واقف به آن روابط ضروریه و آن را شریعةالله قرار دهند." (مفاوضات، فصل م [40]، ذیل "در بیان کیفیت علمی که مظاهر ظهور دارا هستند")

اگرچه این تعریف، یعنی "روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء" برای مواردی چون قانون، طبیعت (خطابات، ج3، ص18) و حتّی قضا و قدر (منتخباتی از مکاتیب، ج1، ص192) نیز به کار رفته است، ولی در اینجا بحث از دین است که شارع آن با وقوف بر این روابط ضروریه احکام و قوانینی را وضع می‌فرماید.

باید به نکات دیگری نیز توجّه داشت که فهرست‌وار ذکر می‌شود: "دین الهی روح عالم امکان است." (خطابات مبارکه، ج1، ص44)؛ "اوّل موهبت الهیّه در عالم انسانی دین است." (همان، ج2، ص307)؛ "دین باید متحرّک باشد و روز به روز نشو و نما نماید." (همان، ج1، ص176)؛ "دین به منزله علاج است" (همان، ج3، ص68)؛ "دین علاج امراض انسانی است." (همان، ص89)؛ "دین‌الله فی‌الحقیقه عبارت از اعمال است؛ عبارت از الفاظ نیست." (مکاتیب عبدالبهاء، ج1، ص105)؛ "دین اساس الفت و محبّت است و بنیان ارتباط و وحدت." (همان، ص31)

آنچه که به نوع بشر اعطاء می‌شود و تحت عنوان دین از آن یاد می‌کنیم دارای اهدافی است که وقوف بر آن اهداف به ما کمک می‌کند که به مفهوم "رأس الدّین" پی ببریم. این اهداف را شاید بتوان در چند مقوله بیان کرد [با استفاده از مقاله "مقاصد دین و مأموریت آئین بهائی" اثر دکتر ایرج ایمن مندرج در سفینه عرفان، دفتر دوم، صفحات 11-30 تدوین شد):

**تقلیب و ترقّی روحانی**: جمال قدم می‌فرمایند، "امروز هر آگاهی گواهی می‌دهد بر این که بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم...در ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس نازل شده آنچه که باب اعظم است از برای تربیت اهل عالم." (مجموعه الواح، ص288 / ص290)

**عرفان الهی و محبّت او**: جمال قدم می‌فرمایند، "مقصود از ارسال رسُل و انزال کتب معرفةالله و الفت و اتّحاد عباد بوده." (لوح خطاب به ابن ذئب، ص10) و نیز از قلم اعلی نازل، "جمیع انبیاء و رسل ناس را به سبیل عرفان جمال رحمن دعوت نموده‌اند. چه که این مقام اعظم مقامات بوده و خواهد بود. قدری ملاحظه نموده در ارسال رسل الهی که به چه سبب و جهت این هیاکل احدیّه از غیب به عرصهء شهود آمده‌اند و جمیع این بلایا و رزایا که شنیده‌اید جمیع را تحمّل فرموده‌اند. شکّی نیست که مقصود جز دعوت عباد به عرفان جمال رحمن نبوده و نخواهد بود... مقصود اوّلیه از خلق ابداع و ظهور اختراع و ارسال رسل و انزال کتب و حمل رسل مشقّت‌های لایُحصی را جمیع به علّت عرفان جمال سبحان بوده." (مائده آسمانی، ج7، ص108-109)

**هدایت خلق**: جمال قدم می‌فرمایند، "انبیاء و مُرسَلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند." (مجموعه الواح، ص164) و نیز از قلم اعلی نازل، "خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود. نخستین رهانیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمایی به روشنی دانایی؛ دوم آسایش ایشان و شناختن و دانستن راه‌های آن." (یاران پارسی، ص46)

**وحدت بشر و اتّحاد ملل و دول و ادیان عالم**: جمال مبارک می‌فرمایند، "اگر نفسی در کتب منزَله احدیه به دیده بصیرت مشاهده نماید و تفکّر کند ادراک می‌نماید که مقصود آن است جمیع نفوس نفس واحده مشاهده شوند تا در جمیع قلوب، نقش خاتم «المُلکُ لله» منطبع شود." (دریای دانش، ص12) و نیز می‌فرمایند، "ای پسران انسان، دین‌الله و مذهب‌الله از برای حفظ و اتّحاد و اتّفاق و محبّت و الفت عالم است. او را سبب و علّت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضاء منمائید." (همان، ص20) حضرت عبدالبهآء می‌فرمایند، "تعالیم الهی سبب الفت بین بشر است؛ سبب محبّت بین قلوب است؛ اعلان وحدت عالم انسانی فرموده. آنچه را موانع اتّحاد است مذمّت می‌فرماید و هرچه سبب اتّفاق و اتّحاد است مدح می‌نماید. جمیع بشر را بر اتّحاد در جمیع مراتب تشویق می‌فرماید. جمیع انبیای الهی به جهت محبّت بین بشر مبعوث شدند؛ جمیع کتب الهی به جهت اتّحاد عالم انسانی نازل شده..." (خطابات مبارکه، ج2، ص225)

**نظم عالم**: جمال قدم می‌فرمایند، "کلمةالله در ورق دوم از فردوس اعلی: قلم اعلی در این حین مظاهر قدرت و مشارق اقتدار، یعنی ملوک و سلاطین و رؤسا و امرا و علما و عرفا را نصیحت می‌فرماید و به دین و به تمسّک به آن وصیت می‌نماید. آن است سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان مَن فی الإمکان. سستی ارکان دین سبب قوّت جُهّال و جرأت و جسارت شده. به راستی می‌گویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است." (اشراقات، ص119) و نیز می‌فرمایند، "آنچه از سماء مشیت الهی نازل آن سبب نظم عالم و علّت اتّحاد و اتّفاق اهل آن است." (مجموعه اشراقات، ص122)

**اصلاح عالم و دانایی و آسایش اهل آن**: جمال ابهی می‌فرمایند، "حزب‌الله جز عمار و اصلاح عالم و تهذیب امم مقصودی نداشته و ندارند." (اشراقات، ص137) و نیز می‌فرمایند، "... مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده. این اصلاح و راحت ظاهر نشود مگر به اتّحاد و اتّفاق و آن حاصل نشود مگر به نصایح قلم اعلی." (اشراقات، ص279)

**تربیت و تهذیب نفوس**: جمال ابهی می‌فرمایند، "نموّ عالم و تربیت امم و اطمینان عباد و راحت مَن فِی البلاد از اصول و احکام الهی؛ اوست سبب اعظم از برای این عطیه کبری. کأس زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید و نعمت سرمدیّه مبذول دارد." (اشراقات، ص80) و نیز می‌فرمایند، "مقصود از کتاب‌های آسمانی و آیات الهی آن که مردمان به راستی و دانایی تربیت شوند که سبب راحت خود و بندگان شود." (مجموعه الواح، ص304) حضرت عبدالبهآء می‌فرمایند، "مقصود از جلوه الهی و طلوع انوار غیب غیرمتناهی تربیت نفوس است و تهذیب اخلاق مَن فِی الوجود تا نفوس مبارکی از عالم ظلمانی حیوانی نجات یافته به صفاتی مبعوث گردند که تزیین حقیقت انسانی است..." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهآء، ج1، ص10)

**آماده ساختن نفوس**: جمال قدم در بدایت لوح بشارات می‌فرمایند، "حق شاهد و مظاهر اسماء و صفاتش گواه که مقصود از ارتفاع ندا و کلمه علیا آن که از کوثر بیان، آذان امکان از قصص کاذبه مطهّر شود و مستعدّ گردد از برای اصغای کلمه طیّبهء مبارکهء علیا که از خزانه علم فاطر سماء و خالق اسماء ظاهر گشته." (مجموعه الواح طبع مصر، ص116) و نیز می‌فرمایند، "زارع بالغ و حکیم حاذق فرستادیم تا اَعراق فاسده و گیاه‌های لایسمنه را به تدابیر کامله قطع نماید و به امطار اوامر الهیّه آن ارض را تربیت فرماید تا محلّ انبات نبات طیّبه و اشجار مثمره شود. این است مقصود از ارسال رسل و انزال کتب." (ادعیه محبوب، ص316)

**تحوّل عالم وجود**: جمال قدم در ایقان شریف (ص187) می‌فرمایند، "مقصود از هر ظهور ظهور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم سِرّاً و جهراً؛ ظاهراً و باطناً. چه، اگر به هیچ وجه امورات ارض تغییر نیابد، ظهور مظاهر کلّیه لغو خواهد بود." و نیز می‌فرمایند، "خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته‌اند. چنان که او را پوشش باید، کالبد گیتی را هم پوششِ داد و دانش شاید. پس کیش یزدان جامهء اوست. هرگاه کهنه شود به جامه تازه او را بیاراید. هر گاهی را روش جداگانه سزاوار. همیشه کیش یزدانی به آنچه شایسته آن روز است هویدا و آشکار." (یاران پارسی، ص49) حضرت عبدالبهآء می‌فرمایند، "بدان که جهان و آنچه در اوست هر دم دگرگون گردد و در هر نَفَس تغییر و تبدیل جوید. زیرا تغیُّر و تبدُّل و انتقال از لوازم ذاتیه امکان است و عدم تغیّر و تبدُّل از خصائص وجوب. لهذا اگر عالم کَون را حال بر یک منوال بود لوازم ضروریه‌اش نیز یکسان می‌گشت. چون تغییر و تبدُّل مقرّر و ثابت، روابط ضروریه‌اش را نیز انتقال و تحوّل واجب. مَثَل عالم امکان مثل هیکل انسان است که در طبیعت واحده نه. بلکه از طبیعتی به طبیعت دیگر و از مزاجی به مزاجی دیگر انتقال یابد و عوارض مختلف گردد و امراض متنوّع شود. لهذا پزشک دانا و حکیم حاذق درمان را تغییر دهد و علاج را تبدیل نماید... حکمت کلّیه اقتضای این می‌نماید که به تغییر احوال تغییر احکام حاصل گردد. و به تبدیل امراض تغییر علاج شود. پزشک دانا هیکل انسان را در هر مرضی دوائی و در هر دردی درمانی نماید و این تغییر و تبدیل عین حکمت است. زیرا مقصد اصلی صحّت و عافیت است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج2، ص66-67)

**تأسیس مدنیت جدید**: حضرت عبدالبهآء می‌فرمایند، "ادیان الهی مؤسّس حقیقی کمالات معنویه و ظاهریه انسان و مشرق اقتباس مدنیت و معارف نافعهء عمومیه بشریه است...جزئیات تمدّنیه عالم نیز از الطاف انبیای الهی حاصل گشته." (رساله مدنیه، ص112-113)

**برقراری عدل و انصاف**: جمال قدم می‌فرمایند، "نور اتّفاق آفاق را روشن و منوّر سازد و حقّ آگاه گواه این گفتار بوده و هست. جهد نمائید تا به این مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانی است فائز شوید. این قصد سلطان مقاصد و این امل ملیک آمال ولکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل به نظر می‌آید." (اشراقات، ص135) حضرت عبدالبهآء می‌فرمایند، "در الواح بهاءالله اساس عدلی موجود که از اول ابداع تا حال به خاطری خطور ننموده." (خطابات مبارکه، ج1، ص177)

**تأمین آزادی حقیقی**: جمال قدم می‌فرمایند، "این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینه‌ای نبوده و نیست. باید اهل عالم طرّاً به آنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسّک نمایند تا به آزادی حقیقی فائز شوند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص291)

حال، با توجّه به این مقدّمات، مقصود از رأس دین دو امر است: یکی اقرار به هر آنچه از قلم مظهر ظهور نازل شده است. در این مقام جای هیچ گونه چون و چرا نیست، حتّی اگر با منطق و عقل ما منطبق نیاید. جمال قدم می‌فرمایند، "و امّا العصمة الکبری لِمَن کان مقامه مقدّساً عن الأوامر و النّواهی و منزّهاً عن الخطاء و النّسیان إنّهُ نورٌ لاتعقّبه الظّلمة و صوابٌ لایعتریه الخطاء. لو یحکُمُ عَلَی المآء حکم الخمر و علَی السّمآء حکم الأرض و عَلَی النّور حکم النّار حقٌّ لا رَیبَ فیه و لیس لأحدٍ أن یعترضَ علیه أو یقولَ لِمَ و بِمَ و الّذِی اعتَرَضَ انّهُ مِنَ المُعرضین فی کتاب الله ربّ العالمین." (مجموعه اشراقات، ص58 / مضمون: و امّا عصمت کبری برای کسی که مقامش مقدّس است از اوامر و نواهی و منزّه است از خطا و فراموشی. اوست نوری که تاریکی به دنبال ندارد و صحیحی است که خطا در او راه ندارد. اگر آب را بگوید که شراب است و یا آسمان را بگوید که زمین است و یا نور را بگوید نار است کاملاً صحیح است و شکّی در آن نیست و احدی نباید به او معترض شود یا چون و چرا کند و کسی که اعتراض کند از مُعرضین در کتاب خداوند ربّ العالمین محسوب می‌شود.)

گاهی ممکن است بعضی از آیات الهی را با آیات دیگر در اختلاف یا تناقض مشاهده کنیم. در این مورد هم نباید کوچک‌ترین تردیدی به خود راه دهیم. جمال قدم می‌فرمایند، "کلمات الهيّه کلّ از نقطه واحده ظاهر و باو راجع ايّاکم ان تشهدوا الاختلاف فيهنّ اگرچه بظاهر مختلف نازل شود در باطن بکلمه واحده و نقطه واحده راجع و منتهی. چنانچه در بعضی مقام ذکر شده که احدی بمعنی کلمات الهی مطّلع نه الّا اللّه. شکّی نيست که اين قول حقّ است چه که حرفی از حروفات منزله در هر عالمی از عوالم لايتناهی اثر مخصوصی و معانی مخصوصه باقتضای آن عالم داشته و خواهد داشت و هم چنين حروفات و کلمات الهيّه هريک کنز علم لدنّی بوده و خواهد بود و مَا ٱطّلع بما کنز فيهنّ الّا اللّه. احدی قادر بر عرفان آن علی ما ينبغی لها نبوده و نخواهد بود و همچنين در مقامی ذکر شده که کلّ آيات الهی را درک می‌نمايند؛ چه که اگر صاحب اين مقام نبودند حجّيت آيات مبرهن نمی‌شد. اين دو بيان مختلفند بر حسب ظاهر. ولکن نزد متبصّرين و صاحبان ابصُر حديده معلومست که مقصود از آن که فرموده کلّ ادراک می‌نمايند علیٰ قدرهم و مقدارهم بوده لا علیٰ قدر و مقدار ما نُزِّلَ من لدی اللّه المقتدر المهيمن القيّوم." (کتاب بدیع، خطّ جناب زین‌المقرّبین، ص٤٠٦ / طبع آلمان، ص198)

حتّی اگر از لحاظ قواعد صرف و نحو با آنچه که نزد مردمان است تفاوت داشته باشد، احدی را نشاید که لسان به اعتراض بگشاید. حضرت اعلی در ابتدای بیان فارسی می‌فرمایند، "اگر نکته‌گیری در اِعراب و قرائت یا قواعد عربیّه شود مردود است. زیرا که این قواعد از آیات برداشته می‌شود نه آیات بر آنها جاری می‌شود و شُبهه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم به آنها را از خود نموده." (باب اوّل از واحد دوم)

وقتی محمّدکریم‌خان کرمانی به آثار طلعت اعلی ایراد گرفت، جمال مبارک در لوح قناع در جوابش فرمودند، "تو و امثال تو گفته‌اند که کلمات باب اعظم و ذکر اتمّ غلط است و مخالف است به قواعد قوم. هنوز آنقدر ادراک ننموده‌ای که کلمات منزَلهء الهیّه میزان کلّ است و دون او میزان او نمی‌شود. هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیّه است آن قاعده از درجهء اعتبار ساقط." (مجموعه الواح، ص78)

نکته بعد در همین عبارت مربوط به "رأس الدّین" پیروی کردن از هر حکمی است که در کتاب الهی تشریع شده است. می‌دانیم که به نصّ کتاب اقدس اوّل فریضه هر فردی حصول عرفان به مظهر ظهور است و این تمام نشود مگر با اطاعت از احکام. هیچ یک بدون دیگری مقبول درگاه الهی واقع نشود. در بدایت ظهور که هنوز احکام نازل نشده بود، نفس عرفان مظهر ظهور الهی کفایت می‌کرد.

جمال قدم تصریح فرموده‌اند، "در اوّل امر حقّ جلّ جلاله ناظر به اقبال وحده بوده؛ چه که قبل از نزول اوامر و احکام اظهار نمود و القای کلمه فرمود. هر نفسی مِن غیر توقّف قبول نمود، او به کلّ خیر فائز و بعد از ارتفاع سمآء حُکم الٓهی و اشراق شمس امر بر کلّ لازم و واجب که به آن تمسّک نمایند و به آن عامل شوند. الأمرُ بِیَدِهِ؛ یفعلُ و یَحکُمُ کَیفَ یشآءُ و کَیفَ یُرید و هو الآمرُ المالکُ العزیزُ الحمید. (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۷، ص۴۴۶)

بنابراین، پس از تشریع احکام است که موضوع اطاعت از آنها مطرح می‌شود. اگر چنانچه ذکری در الواح و آثار نباشد، یعنی آن کار مجاز است. زیرا بنا به بیان مبیّن آیات‌الله، حضرت عبدالبهاء، عدم ذکر در الواح به معنی مجاز بودن آن است: "عدم ذکر در الواح الهی نفس جواز است. زيرا منهی از نصوص استنباط ميشود." (مکاتیب عبدالبهاء، ج6، ص159)

امّا اعمال و رفتار پسندیده مقبول درگاه الهی است، امّا شرایطی هم برای آن قائل شده‌اند. حضرت عبدالبهآء تصریح دارند که، "این اعمال و رفتار و گفتار ممدوح است و مقبول و شرف عالم انسانی است." (مفاوضات، فصل فد ذیل "در وجوب متابعت نمودن تعالیم مظاهر الهیّه") لکن آن را منوط به عرفان الهی، محبّت الهی دانسته‌اند.. از آن گذشته نیت خیر نیز مطرح است: "نیت خیر اساس اعمال خیریه است و بعضی از محقّقین نیت را مرجّح بر عمل دانسته‌اند. زیرا نیت خیریه نور محض است و از شوائب غرض و مکر و خدعه منزّه و مقدّس. ولی ممکن که انسان بظاهر عمل مبروری مُجریٰ دارد ولی مبنی بر اغراض نفسانی باشد." (مفاوضات، فصل فد)

جناب دکتر داودی موضوعی را از حضرت عبدالبهآء نقل می‌کنند که بسیار جالب و ظریف است. ایشان می‌گویند، "حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند حتّی خدمت به اشخاص و محبّت به اشخاص به قصد بهائی کردن آنها نبايد باشد. صريح بيان مبارک است، اگر به کسی خدمت می‌کنيم، محبّت می‌کنيم، دوستش داريم، برای اين که به امر نزديک شود، فوراً عمل ما ساقط می‌شود. تمثيل مبارک اين است که در اين صورت دام گسترده‌ايد و دانه در آن پاشيده‌ايد برای اين که کسی را گرفتار سازيد نه به قصد اين که به او محبّت کنيد. همچو محبّتی تأثير نمی‌کند، اثر مخالف هم دارد. پس حتّی به خاطر بهائی کردن اشخاص هم به آنها محبّت کردن، محّبت نيست. خود محبّت بايد هدف باشد؛ خود محبّت بايد قصد و غرض و غايت باشد. چون شما انسان هستيد بايد به او محّبت کنيد. چون او انسان است بايد از شما محبّت ببيند. همين والسّلام." (الوهیت و مظهریت، ص227)

لذا، اطاعت از اوامر الهیّه باید در کمال خلوص نیت و صرفاً به علّت محبّتی باشد که به مظهر ظهور الهی داریم و به بیان حضرت عبدالبهاء، "بعد از عرفان الهی و ظهور محبّت‌الله و حصول انجذاب وجدانی و نیت خیریه، اعمال مبروره تامّ و کامل است." (مفاوضات، فصل فد)

از همه مهم‌تر این نکته است که عمل به موجب اوامر الهیه و آنچه که از سماء مشیت ربّانیه عزّ نزول یافته برای چه مقصودی است. مگر نه آن که به بیان جمال مبارک، "اهل بهاء بايد فوق اهل عالَم طيران نمايند" (یاران پارسی، ص36) و این مقصود چگونه حاصل شود؟ با توسّل به اوامر الهیّه و هدایت سماویّه که جمال قدم فرمودند، "ای احبّای من، شما اطبّای معنوی بوده و هستید. باید به حول و قوّهء الهیّه به دریاق اسم اعظم امراض باطنیّه امم و رَمَد عیون اهل عالم را مداوا نمایید و شفا بخشید تا کلّ به شاطئ بحر اعظم در ایّام مالک قِدَم توجّه نمایند و باید کلّ به قمیص امانت و رداء دیانت و شعار صدق و راستی ظاهر و باطن خود را مزیّن نمائید تا سبب علوّ امر و تربیت خلق گردید. این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری. بلکه لأجل ظهورات کمالیّه در انفس انسانیّه و ارتقآء أرواحهم الَی المقامات الباقیّه و ما یُصَدِّقُهُ عقولهم ظاهر و مُشرق شده تا آن که کلّ فوق مُلک و ملکوت مشی نمایند. لَعمری لو أخرقُ الحجاب فی هذا المقام لَتطیرُ الأرواح إلی ساحة ربّک فالق الأصباح." (اقتدارات، ص167)

**اصلُ العزّة:** مقصود از عزّت، عزّت نفس است. خداوند مایل نیست خواری و ذلّت بندگان خود را ببیند و بدین لحاظ است که برای آدمی عزّت را خلق کرده است. در کلمات مکنونه عربی (فقره 13) تصریح دارد که، "صَنَعتُکَ عزیزاً بِمَ تستذِلُّ." (تو را عزیز آفریدم، چرا طالب ذلّتی؟) جمال قدم در بشارت نهم از لوح بشارات بالصّراحه می‌فرمایند، "حقّ جلّ جلاله ذلّت عباد خود را دوست ندارد." (مجموعه الواح طبع مصر، ص119) و به بندگان نیز توصیه می‌فرماید که، "... ذلّت نفسی مپسند تا ذلّت تو چهره نگشايد..." (ادعيه محبوب، ص٤٤٩) یا در کلمات مبارکه مکنونه می‌فرمایند، "من عزّت بی‌زوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلّت بی‌منتهی برای خود پسندیدی. آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار." (ادعیه محبوب، ص143)

حتّی ذات مبارک خداوند نیز با ستّاریت خود مانع از خجلت و ذلّت بندگان می‌شود. در مقامی می‌فرماید، "ستر نمودم و سر نگشودم و خجلت ترا نپسنديدم." (همان، ص439) در این ستّاریت، حکایت‌ها نهفته است. آنقدر در ستّاریت مبالغه می‌فرماید که خاطیان حمل بر بی‌اطّلاعی حضرتش می‌کنند. جمال قدم فرمودند، "غافلی در اين ارض وارد ظاهراً اظهار وفاق و ايمان در باطن کفر و نفاق ولکن ستّار ستر فرمود و ذکر نفرمود. او حق را غافل دانسته از عدم اظهار عدم اطّلاع گمان نموده غافل از آن که اسم ستّار به ذيل مختار تشبّث جست و ستر طلب فرمود." (اقتدارات، ص٣١)

درباره ستّاریت حق می‌فرمایند، "ستاريت حق بشأنی غلبه نموده که اگر صد هزار بار از نفسی خطا مشاهده شود ابداً ذکرش از قلم امر جاری نه بلکه عفو فرموده مگر نفوسی که اعراض از حق نموده‌اند." (گلزار تعاليم بهائی، ص٦٤)

تمامی این بیانات و بسیاری دیگر گواه بر آن است که خداوند ذلّت بندگانش را نمی‌پسندد و برای آنها عزّت می‌طلبد. حتّی اجازه اقرار به گناهان و دست‌بوسی را نمی‌دهد زیرا این موارد را دلیلی بر ذلّت فرد می‌داند که پسندیدهء آفریننده نیست.

حال، به خود فرد می‌گوید که اگر به آنچه که برایش روزی تعیین شده قناعت کند و به آنچه که برایش مقدّر شده است اکتفا نماید، می‌تواند عزّت نفس خود را حفظ کند. زیرا حرص و طمع سبب می‌شود آدمی به هر کاری دست بزند تا آنچه را می‌خواهد به دست آورد و در ضمن در انظار خفیف و خوار گردد. در کلمات مکنونه می‌فرماید، "ای ساذج هوی، حرص را بايد گذاشت و به قناعت قانع شد. زيرا که لازال حريص محروم بوده و قانع محبوب و مقبول." (مجموعه الواح مباركه چاپ مصر، ص٣٨٨)

جالب است که در لوح طبّ برای مقابله با امراض راه‌هایی را نشان می‌دهند که یکی از آنها قناعت است: "أنِ الزَمِ القناعةَ فی کلّ الأحوالِ بها تَسْلَمُ النّفسُ من الکسالة و سوءِ الحال." (مجموعه الواح طبع مصر، ص223 / مضمون: همیشه ملازم قناعت باش که به این وسیله نفس از کسالت و بدحالی نجات یابد.)

لازم به ذکر است که قناعت می‌تواند شامل موارد زیادی باشد. دکتر احمد عطائی معتقد است که، "قناعت را می‌توان در کلمات و الفاظ و عبارات ذيل خلاصه کرد: امساک در غذا خوردن و پرهيز کردن به هنگام ضرورت، قانع بودن در مايحتاج زندگی و تجمل و زينت زندگانی را در حدّ اعتدال آن خواستن؛ رعايت اصل صرفه‌جوئی و هنر و فنّ خانه‌داری را با قناعت مجری داشتن؛ مناعت طبع و خوشنود بودن از آنچه برای او مقدر شده و رعايت اعتدال در اميال و رفتارهای جسمانی و غريزی، به موقع صحبت کردن و پرهيز از حرص و ولع و تمجيد از خود نمودن، مراعات اعتدال در ميل به چيزی داشتن؛ دوری کردن از جاه‌طلبی و فرصت‌طلبی و چشم بر چيزی دوختن و خلاصه زندگی را در حدّ اعتدال آن خواستن و کفّ نفس و وقار و متانت است.(طب و بهداشت در تعاليم بهائی، ص٢٢٦-٢٢٧)

توسعه تجارت نیز با اصل قناعت مباینت دارد و در کلامی از حضرت عبدالبهآء تلویحاً نهی شده است. ایشان می‌فرمایند، "قناعت در هر موردی محبوب است حتی در تجارت مقصد سهولت معيشت است زيرا ثروت موقّت است و توسيع دايره تجارت سبب پريشانی حال و عاقبت ندارد اين است که در قرآن می‌فرمايند، « وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ ٱلْبَسْطِ ...فَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا»." (مائده آسمانی، ج5، ص229 / مضمون آیات 29 و 110 سوره اسرا: دستت را [از شدّت بُخل] وبال گردنت نکن و نیز بسیار گشاده‌اش مدار ... راهی میانه آنها برگزین. در قرآن به جای "فابتغ" واژه "و ابتغ" آمده است.)

مورد دیگری که عدم قناعت سبب ذلّت انسان می‌شود در حین اجرای وظائف در محلّ کار خود است. چنانچه قانع به مواجب خود نباشد و بخواهد از آن عدول کند، قطعاً عزّت نفس خود را از دست خواهد داد. حضرت عبدالبهآء می‌فرمایند، "به مواجب خويش قناعت نمايند و بدون آن به ارتکاب فلسی ذيل خوبش را نيالايند زيرا ذیل مطهّر امرالله آلوده گردد و نزد کل محقّق شود که بهائيان نيز مثل ساير احزاب ديگرند بلکه بدتر. فرقی است لفظی نه معنوی." (مکاتیب عبدالبهاء، ج4، ص92)

در بیان دیگر نازل، "... به مقرری قناعت کنند و مدار افتخار را عقل و کفايت و درايت دانند. اگر نفسی به رغيفی از نان قناعت کند و به اندازه خويش به عدالت و انصاف پردازد سرور عالميان است و ممدوح‌ترين آدميان؛ بزرگوار است ولو کیسه تهی؛ سروَر آزادگان است ولو جامه کهنه و عتيق. عزّت و افتخار انسان به فضائل و خصائل حميده است و شرف و منقبتش به تقرّب درگاه کبريا. والّا اموال دنيا متاع غرور است و طالبان از اهل شرور و عنقريب مأيوس و مخذول. اين بهتر يا آن که انسان در تنزيه و تقديس رفتار نمايد و در نهايت عفت و استقامت و صداقت ظاهر و آشکار گردد. البتّه اين از گنج روان خوش‌تر." (حیوة بهائی، ص65)

در ذمّ رشوه گرفتن نیز که نقطه مقابل قناعت است، طلعت میثاق می‌فرمایند، "اگر چنانچه ارتکابی کند و ارتشائی نمايد مبغوض درگاه کبرياست و مبغوض جمال ابهی و حق و اهل حق از او بيزار بلکه به مئونه و مواجب خويش قناعت نمايد و راه صداقت پويد و در راه ملک و ملت جانفشانی فرمايد اين است روش و سلوک بهائيان." (مکاتیب عبدالبهاء، ج8، ص245)

در این مقام شاید حکایتی که سعدی نقل می‌کند مناسب این مطلب باشد:

بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار. شبی در جزیرهٔ کیش مرا به حجره خویش در آورد. همه شب نیارمید از سخن‌های پریشان گفتن که: فلان انبارم به ترکستان و فلان بضاعت به هندوستان است و این قبالهٔ فلان زمین است و فلان چیز را فلان ضمین [ضامن].

گاه گفتی: خاطر اسکندریه دارم که هوایی خوش است. باز گفتی: نه! که دریای مغرب مشوّش است. سعدیا! سفری دیگرم در پیش است، اگر آن کرده شود بقیت عمر خویش به گوشه بنشینم. گفتم: آن کدام سفر است؟

گفت: گوگرد پارسی خواهم بردن به چین که شنیدم قیمتی عظیم دارد و از آنجا کاسهٔ چینی به روم آرم و دیبای رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آبگینهٔ حلبی به یمن و بَرد یمانی به پارس، وزآن پس ترک تجارت کنم و به دکانی بنشینم.

انصاف از این مالیخولیا چندان فرو گفت که بیش طاقت گفتنش نماند! گفت: ای سعدی! تو هم سخنی بگوی از آنها که دیده‌ای و شنیده. گفتم:

آن شنیدستی که در اقصای غور \*\*\* بارسالاری بیفتاد از ستور

گفت چشم تنگ دنیادوست را \*\*\* یا قناعت پر کند یا خاک گور (گلستان سعدی، باب سوم)

**اصلُ الحبّ:** موضوع حبّ در امر مبارک از آغاز مطرح بوده و اساس و مبنای اطاعت از اوامر الهیّه بر حبّ گذاشته شده است. به نظر می‌رسد ابتدا در کلمات مکنونه عربی این نکته مطرح شد که فرمودند، "اِعمَل حدودی حُبّاً لی ثمّ ٱنهَ نفسَکَ عمّا تهوی طلباً لرضائی." (فقره 38 / مضمون: برای حبّ من احکامم را اجرا کن؛ پس خود را از آنچه که نفست می‌خواهد برای کسب رضای من نهی نما.) و در فقره بعد می‌فرمایند، "لاتَترُک أوامری حُبّاً لجمالی و لاتَنسَ وصایایَ ٱبتغاءً لرضائی." (مضمون: اوامر مرا برای محبّت من ترک نکن و توصیه‌های مرا برای کسب رضای من فراموش منما.)

و این که فرموده‌اند که آفرینش تو را دوست داشتم پس تو را آفریدم، یا دوستم بدار تا محبّت من به تو برسد (کلمات مکنونه عربی، فقرات 4 و 5) گویای عشق خداوند به بندگانش است. در مقابل باید این حبّ در دل و جان بندگان نیز وجود داشته باشد و البتّه بالاترین عطیه خداوند به بندگانش است (ادعیه محبوب، ص211)

البتّه بر مفادّ فقره 5 کلمات مکنونه عربی بسیار باید تأمّل نمود. زیرا در نگاه اوّل محبّت الهی را چنان می‌نماید که گویی مشروط است. در حالی که ترجمه تبیینی حضرت ولی امرالله نشان می‌دهد که محبّت الهی ابداً مشروط نیست، امّا وصولش توسّط ما مشروط است به آن که خویش را در معرض آن قرار دهیم والّا خود را محروم ساخته‌ایم. در واقع محبّت خداوند مانند خورشیدی تابان و همیشه در حال درخشش و نور بخشیدن است؛ حرارتش حیات‌بخش و نورش هدایت کننده است. امّا، اگر بخواهیم این نور و گرما به ما برسد، قطعاً باید به تمام دل و جان به حضرتش عشق بورزیم تا هر گونه مانعی در برابر این تابش و درخشش را از میان برداریم. این است که می‌فرماید، "إن لم‌تحبّنی لَن‌آُحِبَّکَ ابداً."

حضرت عبدالبهآء در لوح بسیار زیبایی که به زبان عربی است راجع به محبّت به نکاتی اشاره می‌فرمایند که یکی از آنها ارتباط حق و خلق در عالم وجدان است. بخشی از این لوح مبارک عیناً نقل می‌شود: "إعلَم حقّ الیقین أَنَّ المَحَبَّةَ سِرُّ البَعْثِ الإِلهِيَّ و المَحَبَّةَ هِيَ التَّجَلِّي الرَّحْمانِيُّ، المَحَبَّةُ هِيَ الفَيْضُ الرُّوحانِيُّ، المَحَبةُ هِيَ النُّورُ المَلَکُوتِيُّ، المَحَبَّةُ هِيَ نَفَثاتُ رُوحِ القُدُسِ في الرُّوحِ الإِنْسانِيِّ، المَحَبَّةُ هِيَ سَبَبُ ظُهُورِ الحَقِّ في العالَمِ الإِمْکانِيِّ، المَحَبَّةُ هِيَ الرَّوابِطُ الضَّرُورِيَّةُ المُنْبَعِثَةُ مِنْ حَقائِقِ الأَشْياءِ بإِيْجادِ إلهِيِّ، المَحَبَّةُ هِيَ وَسِيْلَةُ السَّعادَةِ الکُبْری في العالَمِ الرُّوحانِيِّ وَ الجِسْمانِيِّ، المَحَبَّةُ هِيَ نُورٌ يُهْتَدَی بِهِ في الغَياهِبِ الظَّلمانِيِّ، المَحَبَّةُ هِيَ الرَّابِطَةُ بَيْنَ الحَقِّ وَ الخَلْقِ في العالَمِ الوِجْدانِي، المَحَبَّةُ هي سَبَبُ التَّرَقِّي لِکُلِّ إنْسانٍ نُورانِيٍّ،المَحَبَّةُ هِيَ النَّامُوسُ الأَعْظَمُ في هذا الکَوْرِ العَظِيْمِ الإِلهِيِّ، المَحَبَّةُ هِيَ النِّظامُ الوَحِيْدُ بَيْنَ الجَواهِرِ الفَرْدِيَّةِ بالتَرْکِيْبِ وَ التَّدْبِيْرِ في التَحقُّقِ المادِّيِّ، المَحَبَةُ هِيَ القُوَّةُ الکُلِيَّةُ المِغْناطِيْسِيَّةُ بَيْنَ هذِهِ السَيَّاراتِ و النُّجُومِ السَّاطِعَةِ في الأَوْجِ العالِي، المَحَبَّةُ هِيَ سَبَبُ انْکِشافاتِ الأَسْرارِ المُودَعَةِ في الکَوْنِ بِفِکْرٍ ثاقِبٍ غَيْرِ مُتَناهِي، المُحَبَّةُ هِيَ رُوحُ الحَياةِ لجِسْمِ الکَوْنِ المُتَباهِي، المَحَبَّةُ هِيَ سَبَبُ تَمدُّنِ الأُمَمِ في هذا الحَياةِ الفانِي، المَحَبَّةُ هِيَ الشَّرَفِ الأَعْلی لِکُلِّ شَعْبٍ مُتَعالی." (مکاتیب عبدالبهاء، ج1، ص159/ مضمون: به یقین مبین بدان که محبّت راز بعث خداوند، تجلّی رحمانی، فیض روحانی، نور ملکوتی، نفثات روح قدسی در روح انسانی، سبب ظهور حق در عالم امکان، روابط ضروریه منبعث از حقائق اشیاء به ایجاد الهی، وسیله سعادت کبری درعالم روحانی و جسمانی، نور هدایت در ژرفنای تاریکی، روابط بین حق و خلق در عالم وجدان، سبب ترقّی هر انسان نورانی، ناموس اعظم در این کور عظیم الهی، نظام واحد بین جوهرهای فردی با ترکیب و تدبیر در تحقّق مادّی، قوّه کلّیه مغناطیسی بین سیّارات و نجوم، سبب کشف اسرار عالم وجود به فکر نامتناهی، روح حیات برای جسم عالم، سبب تمدّن امم در این حیات فانی، بالاترین شرف برای هر قوم متعالی است.)

امّا توصیفی که جمال قدم می‌فرمایند این است که اصل حبّ عبارت است از روی آوردن بنده به سوی محبوبش و روی برگرداندن او از هر آنچه که غیر اوست. وقتی اقبال صورت گیرد، لقای الهی تحقّق می‌یابد زیرا فرمود، "إنَّ الّذی أقبَلَ إلَیَّ إنّه مِمَّن رآنی." (لئالی‌الحکمة، ج3، ص191)

هر قدمی که بنده به سوی خدایش بردارد، او با قدم‌های بلند به سوی بنده می‌آید. در حدیث قدسی است که، "إذا تقرّب العبد إلیَّ شبراً تقرّبتُ إليه ذراعاً، و إذا تقرّب إلیَّ ذراعاً تقرّبتُ منه باعاً، و إذا أتانی يمشی أتَيتُهُ هَروَلةَ." (البخاری، كتاب التّوحيد، باب ذكر النبی، حدیث شماره 7536 / مضمون: وقتی بنده من یک وجب به سویم آید من به اندازه یک ذراع به سویش روم و وقتی یک ذراع به سوی من آید یک باع به سویش روَم و وقتی قدم زنان به سویم آید دوان دوان به سویش شتابم.)

و نکته دوم در همین بیان مبارک آن است که مراد عبد همان باشد که مولایش اراده کرده است. البتّه این انطباق اراده فرد با اراده مولایش، و در واقع فانی کردن اراده خود در اراده او با مساعدت خداوند تحقّق می‌پذیرد. زیرا در مناجاتی که از قلم اعلی نازل شده از خداوند می‌خواهیم که در این راه ما را مساعدت فرماید: "هو المبين من افقه الاعلی الهی الهی اَقبَلتُ اليک و تَمَسّکتُ بک و جَعَلتُ رجائی انت و بُغيتی انت و اَمَلی انت و ارادتی ارادتک و مشيّتی مشيّتک. اسأَلک بحرکةِ قلمک الّذی به تحرّکَتِ الممکنات و بنور وجهک الّذی به اَضائَتِ الآفاق بأن تجعلَنی علیٰ امرِک ثابتاً راسخاً بحيثُ لايمنعنی شیءُ من الاشياء ثمّ وفّقنی لِاَجعلَ مرادَکَ مرادی و ارادتَکَ ارادتی بحيثُ لا اَختارُ اِلّا ما اَنتَ ٱختَرتَهُ لی. اَشهَدُ انّک انت الفيّاض البذّال المشفق الغفّور الکريم." (مجموعه مناجات آثار قلم اعلی، ج2، ص2 / مضمون: ای خدای من به تو روی آوردم و به تو متمسّک شدم و تو را امید و آرزو و خواسته‌ام قرار دادم و اراده تو را اراده خویش و مشیت تو را مشیت خودم دانستم. تو را سوگند دهم به حرکت قلمت که ممکنات به واسطه آن به حرکت آمد و به نور سیمایت که آفاق به واسطه آن روشنی گرفت، که مرا بر امرت ثابت و راسخ نمایی به نحوی که هیچ چیز مرا باز ندارد سپس مرا موفّق نمایی که مراد تو را مراد خویش قرار دهم و اراده تو را اراده خود دانم به طوری که جز آنچه تو برایم اختیار کرده‌ای اختیار نکنم. گواهی دهم که تو بسیار فیض‌بخش، بذل کننده مشفق و غفور و کریم هستی.)

بنابراین، دو شرط اصلی برای اثبات محبّت به محبوب آن است که توجّه فقط منعطف به حق باشد و دوم آن که جز آنچه که حضرتش برای بندگانش اراده فرموده خواسته‌ای نداشته باشد. در بیانی از جمال قدم است، "از دوست غیر دوست مخواه و از محبوب جز رضایش مطلب. عنایتش از صدهزار اولاد بهتر و رضایش از صدهزار عالم خوشتر. اگر این مقام را بیابی و به آن فائز شوی دارای ملکوتی. این است فضل اعظم و عنایت کبری." (مناهج‌الاحکام، ج1، ص217)

حضرت عبدالبهآء می‌فرمایند، "ای رفیق از هر ثیابی برهنه شو و از هر آلایشی مجرّد گرد. قمیص نیستی بپوش و بر سریر محویت و فنا جلوس کن. از خدا جز خدا مطلب و از حق به غیر رضایش مجو. از خود بیگانه شو تا در ظلّ رحمت خداوند یگانه در آیی و از وجود مفقود شو تا حیات محمود یابی." (مکاتیب عبدالبهاء، ج2، ص128)

**اصلُ الذّکر:** ذکر در لغت به معنای یاد کردن و به زبان آوردن، حمد ثنای حق گفتن، دعا خواندن، به خاطر سپردن، حق را رعایت کردن و امثال ذلک است. ولی در اینجا مقصود حمد و ثنای الهی گفتن است. زیرا قیام به ذکر الهی است که در اینجا "مذکور" نامیده شده است.

امّا این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که وقتی ما معدوم صرفیم و خدای ما وجود محض، آیا می‌سزد که معدوم در حمد و ثنای وجود سخنی بگوید؟ آیا کلامی در این میان می توان بر زبان آورد؟ آیا کلام ما در وصف خالق ما لایق بر زبان آوردن است؟ ببینیم چه شد که اینطور شد. جمال قدم می فرماید:

"حمد مقصودی را لایق و سزاست که لم یزل و لایزال مقدّس از حمد بوده و ساذج ثنا مالک اسماء راست که مخلصین و مقرّبین و موحّدین کلّ شهادت داده که او مقدّس از ثنای دونش بوده و هست و چون بحر عنایت به موج آمد و عَرف فضل متضوّع گشت، محض جود و کَرَم، به حمد ذات مقدّس اذن فرمود و به ثنای کینونت اقدسش اجازت داد. لذا السُن از اشراقات انوار شمس اذن قوّت یافت و جسارت بر ذکر نمود؛ وَاِلّا محو مطلق کجا قادر که در میدان اثبات جلوه نماید و فنای صِرف کجا توانَد در عرصۀ بقا قدم گذارد. عنایتش دست گرفت و کَرَمَش اجازت بخشید. له الحمدُ و له الشّکر و له الذّکر و له الثّناء. إنّه لَمولَی الأسماء و فاطر السّمآء. (آثار قلم اعلی، ج6، ص198)

بنابراین، صرفاً به علّت لطف و عنایت حضرتش است که ما مجاز می‌شویم به ذکر و ثنای حضرتش بپردازیم. امّا این سؤال نیز باقی می ماند که چه ذکری او را لایق و سزاست. آیا کلمات ما بندگان می‌تواند گویای آن باشد یا فقط کلام خودش را باید به کار برد تا در خور او باشد. باز هم جمال قدم است که به یاری ما می شتابد و می فرماید:

"مقصود عالم سزاوار ذکر است ولکن ذکر چه باشد و از که باشد. شکّی نبوده و نیست که ذکر دون او لایق او کما ینبغی نبوده. بذلک ثبت بأنّ ذکره یکون قابلاً لنفسه و بیانه یکون لایقاً لذاته... سبحانه سبحانه این ایّام آیتی از آیاتش افئده و قلوب جمعی را به فرح و سرور مزیّن داشت. باید به شکر عنایتش قیام نمود و زبان گشود. فی‌الحقيقه وجود از برای همين است. مشکل پَری يافت شود که بالاتر پَرَد. جبرئيل عليه ‌السّلام خوب کلمهٴ‌ فرمود بقول قائل، اگر يک سر موی برتر پرم الی آخر. هر نعمتش دارای نعمتی و هر فضلش صاحب فضلی. ديگر کجا می‌توان از عهده شکر برآمد مگر فضلش دست گيرد و تعليم فرمايد." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج2، ص79-80)

عبارت "اگر یک سر موی برتر پَرَم" منسوب به سعدی است که جبرئیل در شب معراج همراه حضرت رسول بود ولی در جایی متوقّف شد و چون حضرت رسول سؤال کرد که چرا از همراهی بازماندی فرمود اگر بالاتر بروم بال و پرم بسوزد:

شبی بر نشست از فلک برگذشت به تمکین و جاه از مَلَک درگذشت

چنان گرم در تیۭهِ قربت براند که بر سدره جبریل از او بازماند

بدو گفت سالار بیت‌الحرام که ای حامل وحی، برتر خرام

چو در دوستی مخلصم یافتی عنانم ز صحبت چرا تافتی؟

بگفتا فراتر مجالم نماند بماندم که نیروی بالم نماند

اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم

این کلام فی نفسه گویای آن است که تقرّب به ذات الهی صِرفاً به لطف و عنایت حضرتش میسّر است و ذکر و ثنای او نیز جز با اذن خود او ممکن نه. در واقع وقتی عنوان دعای نازله از کلک اطهر حضرت بهاءالله "انت الذّاکر و انت المذکور" است، ذکر کننده و ذکر شونده هر دو یکی هستند، آنچه از لسان ما بندگان در ذکر و ثنای او جاری می‌شود، کلام مبارک خود او است. لسان مبارک حضرت بهاءالله به این کلام ناطق:

"به نام خداوند یکتا، انشآءالله لازال به ذکرالله مشغول باشید و از دونش فارغ و حقّ جلّ کبریائه هرگز عباد خود را از ذکور و اِناث فراموش نفرموده و نخواهد فرمود و ذکر و رحمت و عنایت و رحمتش لازال سبقت داشته و خواهد داشت. اوست ذاکر و مذکور. ذاکر است، چه که قبل از ظهور عباد در عالم مُلکیه جمیع را ذکر فرموده و ذکر او عباد را علّت ذکر عباد است او را؛ و مذکور است چه که کلّ السن به ذکر و ثنای او ناطق. چنانچه جمیع حق را می‌طلبند، اگرچه از او محتجبند. هر وصف و ثنائی که از لسان هر واصف ظاهر می‌شود به مبدء خود راجع است. اگرچه آن مُثنی و واصف موصوف را نشناسد. خوشا به حال نفسی که بشناسد و ذاکر شود." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص78)

کسی که عاشق جمال اوست، ابداً در ذکر و ثنای او تأمّل ننماید و صبر نکند. چه که عاشق مایل است همواره به ذکر معشوق بپردازد و جز او به هیچ چیز توجّه ننماید. جمال قدم می‌فرمایند، "عاشق جمال دوست قرار نجوید و در ذکرش اصطبار ننماید. چون سمندرِ نار، شعله در دیار افکند به شأنی که جمیع حجبات و سبحات را از جمیع ذوات محترق و معدوم سازد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 66، ص120)

در واقع او ناظر به حال بندگان است که آنها به او نظر نمایند. جمال مبارک توصیه می‌فرمایند که، "ای بندهٴ دوست، ندای دوست را از گوش جان بشنو مادامی که به او ناظری او به تمام چشم به تو ناظر است. جسد مقبلين مابين نفوس مثل ذهب است ما بين اجساد. اگر به تو ناظر نبود به ذکرش ناطق نبودی. به تو ناظر است و بذکرت ناطق." (آثار قلم اعلی، ج6، ص26 / توضیح آن که مخاطب این لوح روی کاغذ سفیدی که به حضور مبارک ارسال داشته بود فقط دو کلمه "مولا بهاء" مرقوم داشته و شعر حافظ را [آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند \*\*\* آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند] نقل کرده و در مقابل به دریافت این لوح مبارک مفتخر گشته بود. نگاه کنید به مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج3، ص9.)

امّا متأسّفانه هرگوشی نمی‌تواند ذکر الهی را بشنود و شاید به همین دلیل است که همه به ذکرش ناطق نیستند. ذکر او بندگان را مقدّم است بر ذکر بندگان او را. جمال قدم تصریح می‌فرمایند، "هواللّه ای بنده خدا نظر حقّ با تو بود چه که تا او ناظر نباشد احدی ناظر به او نخواهد بود. نظر او سبقت داشته بر عالميان چنانچه رحمتش داشته و خواهد داشت. لازال ذکر او عباد خود را مقدّم بوده از ذکر عباد او را ولکن ذکرش را هر گوشی استماع ننمايد و هر قلبی ادراک نکند. از خدا بخواه که از ذکرش ممنوع نشوی و از نفحات ايّامش محروم نمانی." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص71-72)

در حقیقت ذکر الهی "شفای قلوب و ضیاء صدور" است. بنابراین نباید از آن غافل ماند. این توصیه پروردگار است که فرمود، "در ابکار به ذکر جمال مختار مشغول باش و در اسحار به یادش مأنوس. ای علی، ذکرم شفای قلوب و ضیآء صدور بوده و خواهد بود. به دنیای فانی از طلعت باقی غفلت مکن و از شداید آن محزون مباش. در کل امور به سلطان ظهور توکّل کن. اگر به وصایای الهی عامل شوی، به خیر اکبر و منظر اطهر فائز گردی." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص127)

لهذا، در این بیان مبارک در لوح اصل کلّ الخیر، توصیه به ذکر الهی و فراموش کردن غیر او است. یعنی چنان به ذکر الهی مشغول باشد، که دون او را فراموش کند و ذهنش متمرکز بر خدای خود باشد و بس. در قرآن کریم نیز اشارتی وجود دارد که ذکر الهی سبب اطمینان قلب است: "الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللَّهِ. أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ." (سوره رعد، آیه 28 / مضمون: کسانی که ایمان آورده‌اند و دلهایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد؛ بدانید که با یاد خداست که دلها آرام می‌گیرد.)

از آن گذشته، وقتی بنده‌ای در این عالم به ذکر خداوند بپردازد، در عالم بالا خداوند به ذکر او می‌پردازد. ذکر بندگان در این عالم سبب مسرّت خداوند است و ذکر خداوند بندگان را در عالم بالا سبب مسرّت بندگان. جمال قدم در فقره 43 کلمات مکنونه عربی می‌فرمایند، "اُذکُرنی فی أرضی لِاَذْکُرَکَ فی سَمائی لِتَقَّر بهِ عيْنُک و تَقَرَّ بهِ عينی." (مضمون: مرا در زمینم ذکر کن تا تو را در آسمانم ذکر کنم. تا به این چشم تو روشن شود و به آن چشم من روشن گردد.)

در پایان این بخش الطاف بی‌پایان جمال رحمن به یکی از احبّاء، که به نظر می‌رسد از قوّهء بیان و تکلّم محروم بوده و قصد ذکر الهی را هم داشته با نقل لوح مبارک کوتاهی منعکس می‌گردد. جمال مبارک می‌فرمایند از طرف او به ذکر الهی می‌پردازند:

"هوالسّمیع البصیر یاافنانی علیک بهائی، ذکر بی‌لسان نمودی. حال لسان رحمن از قِبَل او خود را ذکر می‌نماید. ذکری که از برای هر شیئی از اشیاء لسان جدید عطا کند. إنَّ رَبَّکَ الرّحمن هو الغفور الرّحیم. قضای الهی اگرچه مبرم است و در ظاهر به غیر رضای عباد، لکن فی‌الحقیقه عند صاحبان بصر از جان محبوب‌تر. مقصود حق از آفرینش جود و کرم بوده. البتّه خیر کلّ را خواسته. آنچه وارد شود از بأساء و ضَرّاء و یا شدّت و رخا، جمیع به مقتضیات حکمت بالغه بوده. فضلش به مقامی است که مشاهده می‌نمایی عوضِ «بی لسان» تکلّم می‌فرماید و او را ذکر می‌نماید. ذکری که سبب تذکّر عباد گردد در قرون و اعصار. البهاء علیک و علیه و علَی الّذین نبذوا الأوهام متمسّکین بحبل أوامر ربِّهِم الآمرِ الحکیم." (آثار قلم اعلی، ج7، ص270-271)

**رأسُ التّوَکُّل:** توکّل به معنای کار خود را به دیگری واگذاشتن است و در اینجا مقصود وکیل قرار دادن خداوند است در جمیع امور. در آثار الهی دو واژه "توکّل" و "تفویض" معمولاً همراه آمده و از اهمّ امور محسوب گشته است. در کتاب عهدی نیز آن را به عنوان گنجینه محسوب داشته‌اند که می‌فرمایند، "در خزائن توکّل و تفویض از برای وُرّاث، میراث مرغوب لا عِدلَ لَه گذاشتیم. گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم."

توکّل سبب مسرّت و راحتی قلب است، مشروط بر آن که با یقین تام و اطمینان تمام همراه باشد. زیرا آرزوهای انسان با آنچه که خداوند مصلحت بداند گاهی در تضادّ است و لذا با توکّل می‌توان اطمینان یافت که آنچه واقع شود جز مصلحت فرد در آن نیست. لذا، باید تفویض نمود. حضرت عبدالبهاء خطاب به یکی از اماءالرّحمن می‌فرمایند، "همچو گمان منما که آنچه آرزوی انسانست خير انسانست چه بسيار که آرزو عَدُوّ جان است و سبب ذلّت و هوان. پس امور را به يد قدرت تسليم نما. از خود خواهش مدار البتّه فضل شامل گردد و آنچه سبب خير توست حاصل شود." (مکاتیب عبدالبهآء، ج7، ص55)

این نکته مهم در آثار جمال ابهی نیز بالصّراحه مذکور است. مطلب اساسی این است که انسان خود به خیر خویشتن آگاهی ندارد و لهذا در مسیر تلاش و کوشش خود، از خداوند تمنّا می‌کند که او را در آن راهی که در پیش گرفته موفّق گرداند. ولی آیا واقعاً آن مسیر به مصلحت او هست یا خیر، احدی آگاه نیست مگر خدایش. پس در عین تلاش و کوشش، باید توکّل هم داشته باشد که اگر احیاناً مسیری را که در پیش گرفته اشتباه است، خداوند او را برهاند. جمال قدم می‌فرمایند:

"انسان خود بر خیر و نفع خود آگاه نه. علم غیب مخصوص است بذاته تعالی. بسا می‌شود انسان امری را که به نظرش پسندیده است از حق جلّ جلاله مسئلت می‌نماید و بعد کمال ضُرّ ازو حاصل. لذا قلم اعلی مقام توکّل و تفویض را القا فرمود. بر هر صاحب بصر و ادراکی معلوم و واضح است که از حقّ جلّ جلاله آنچه ظاهر می‌شود از مقتضیات حکمت بالغه بوده و هست و اگر کسی تفویض نماید و توکّل کند آنچه مصلحت او است ظاهر شود. باید به اسباب تمسّک نمود، متوکّلاً علی الله مشغول گشت." (امر و خلق، ج3، ص405)

می‌دانیم که جمال قدم و حضرت عبدالبهاء همیشه مایل بودند احبّاء مسرور باشند و این در کلام کتبی و شفاهی آنها نمود دارد. امّا مسرور بودن شرطی دارد و آن توکّل است و البتّه توکّل هم شرطی دارد و آن ایقان است. لوحی از جمال قدم گویای این حقیقت است:

"يا علی عليک سلام اللّه و عنايته ذکر اوّل آنکه بايد در جميع احوال با فرح و نشاط و انبساط باشی و ظهور اين مقام محال بوده و هست مگر به ذيل توکّل کامل توسّل نمائی. اينست شفای امم و فی‌الحقيقه دِرياق اعظم است از برای انواع و اقسام هموم و غموم و کدورات؛ و توکّل حاصل نشود مگر به ايقان. مقام ايقان را اثرهاست و ثمرها." (امر و خلق، ج3، ص130-131)

با توجّه به موارد فوق در می‌یابیم آنچه که در ذیل "رأسُ التّوکّل" آمده چگونه ما را به سویی سوق می‌دهد که با اطمینان تام، در عین تلاش و کوشش، متّکی به فضل الهی باشیم. در این بیان مبارک به چند نکته اشاره دارند: نخست اقتراف، یا کاسبی کردن و کسب مال از طریق مبادرت به شغل و کار است و اکتساب در دنیا. این معنی در بسیاری از آثار طلعات مقدّسه منعکس است. اصل مطلب در بند 33 کتاب اقدس ذکر شده و عیناً در بشارت دوازدهم از لوح بشارات نیز نقل گشته است:

"يا اَهلَ البهآءِ قَد وَجَبَ علیٰ کُلِّ واحدٍ مِنکُمُ ٱلإشتغالَ بِأمرٍ مِنَ ٱلأمورِ مِنَ ٱلصّنآئِعِ وَ ٱلإقترافِ وَ امثالها و جَعَلنَا ٱشتِغالَکُم بِها نَفسَ ٱلعِبادةِ للّهِ الحقّ تَفَکّروا يا قومُ فی رَحمةِ اللّهِ وَ الطافِهِ ثُمَّ ٱشکُرُوهُ فِی العشیّ وَ ٱلإشراقِ \* لا تُضَيّعوُا اوقاتِکُم بِالبطالةِ وَ ٱلکسالةِ وَ ٱشتَغِلوا بِما يَنتَفِعُ بِهِ اَنفُسُکُم وَ اَنفُسُ غَيرِکُم کذلک قُضیَ ٱلأمرُ فی هٰذَا ٱللّوحِ ٱلّذی لاحَت مِن اُفُقِهِ شَمسُ ٱلحِکمةِ وَ ٱلتّبيان \* اَبغَضُ ٱلنّاسِ عِندَاللّهِ مَن يَقعُدْ و يَطلُبْ تَمَسّکوا بِحَبلِ ٱلأسبابِ مُتَوَکّلينَ عَلَی اللّهِ مُسَبِّبِ ٱلأسباب." (مضمون: ای اهل بهاء، بر هر یک از شما اشتغال به امری از امور از صنعت و کسب و امثال آنها واجب شده است. اشتغال شما به آن را نفس عبادت از برای خداوند قرار دادیم. ای قوم در رحمت و الطاف خداوند بیندیشید و سپس در شب و روز او را سپاس گویید. اوقات خود را به بطالت و کسالت هدر ندهید و به آنچه که خود شما و دیگران از آن سود ببرند مشغول گردید. اینچنین امر جاری شد در این لوحی که از افق آن خورشید حکمت و تبیان تابیده است. مبغوض‌ترین مردمان نزد خداوند کسی است که بنشیند و بطلبد. در حالی که توکّل به خداوندی می‌کنید که مسبّب اسباب است، به حبل اسباب متمسّک شوید.)

نکته دوم که در این بیان مبارک مطرح شده "اعتصامه بالله و انحصار النّظر الی فضل مولاه" است. اعتصام به معنای متوسّل و ملتجی شدن است. به این مفهوم که توکّل او تنها به خداوند باشد و بس و بداند که فضل مولایش بسیار زیاد است و البتّه او را یاری خواهد رساند. باید که نظر از غیر او باز دارد و نقطه توجّهش فقط و فقط مولایش باشد.

نکته آخر راجع به برگشت و رجوع همه به سوی او است. مُنقَلَب به معنی محلّ رجوع، محلّ برگشتن است و مثویٰ به معنی منزل و مکان و محلّ قرار است. عبارت مشهور "إنّا لله و إنّا الیه راجعون" (سوره بقره، آیه 156 / ما از برای خداییم و به سوی او باز می‌گردیم) کاملاً بازگو کننده اصل رجوع به خداوند است. این عبارت در الواح دیگر نیز ذکر شده است. در لوحی آن را همراه با توکّل آورده‌اند، "طوبی لمن توکّل فی کلّ الامور الی الله ربّه و اتّخذه لنفسه معیناً فی منقَلَبِه و مَثواه." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 19، ص186 / مضمون: خوشا به حال کسی که در جمیع امور به پروردگارش توکّل کند و او را در هنگام رجوع و محلّ استقرارش یاوری برای خویش بگیرد.)

**رأسُ الإنقطاع:** انقطاع در لغت به معنای وارستگی؛ به معنای گسستن از خلق و توجّه به خدا در جمیع احوال است. "در امر الهی منظور از انقطاع فقر و ترک دنیا نبوده بلکه آن است که هیچ شیئی یا امری از امور انسان را از حق باز ندارد و انسان اسیر تعلّقات فانیه و دنیویه نگردد که از حق باز مانَد." (نوزده هزار لغت)

در واقع، انقطاع به معنای وارستگی از غیر خدا و توجّه تام به حضرتش است. یعنی هر آنچه که وجود دارد، هر چه که بخواهد ما را از خدا دور کند، باید کنار گذاشته شود. آنچه که بنده را از خدا دور کند، اصطلاحاً، در آثار مبارکه دنیا نامیده شده است. نکته مهم در این موضوع آن است که اگر شخص مؤمن، که هیچ چیز او را از حق باز نمی‌دارد، به انواع نعمت‌ها و آلاء لاتُحصی مشغول شود، بأسی نیست. جمال مبارک در سورةالبیان می‌فرمایند:

"خلّصوا انفسکم عن الدّنيا و زخرفها. ايّاکم ان لاتقرّبوا بها لانّها يأمرکم بالبغی و الفحشاء و يمنعکم عن صراط عزّ مستقيم. ثمّ اعلموا بانّ الدّنيا هی غفلتکم عن موجدکم و اشتغالکم بما سِويٰه؛ و الآخرة ما يقرّبکم الی اللّه العزيز الجميل؛ و کلّما يمنعکم اليوم عن حبّ اللّه انّها لهی الدّنيا اَنِ ٱجتنبوا منها لتکوننّ من المفلحين. انّ الّذی لن يمنَعَهُ شیءٌ عن اللّه لابأس عليه لو يزيّن نفسه بِحُلَل الارض و زينتِها و ما خُلق فيها. لانّ اللّه خلق کلّ ما فی السّموات و الارض لعباده الموحّدين. کلوا يا قوم ما احلّ اللّه عليکم و لاتحرموا انفسکم عن بدايع نعمائه ثمّ اشکروه و کونوا من الشّاکرين." (آثار قلم اعلی، ج4، طبع 133 بدیع، ص112-113 / مضمون: خود را از دنیا و مال آن رهایی بخشید. مبادا به آن تقرّب جویید زیرا شما را به بغی و فحشا امر کرده از صراط مستقیم عزّت منع می‌کند. پس بدانید که دنیا عبارت از غفلت شما از آفریننده‌تان و مشغول شدن شما به غیر اوست؛ آخرت عبارت از آن چیزی است که شما را به خداوند عزیز جمیل نزدیک سازد. هر آنچه که امروز شما را از محبّت الهی باز دارد همان دنیا است؛ از آن پرهیز کنید تا رستگار شوید. کسی که هیچ چیزی او را از خداوند منع نکند، ایرادی ندارد حتّی اگر خود را به زیورهای زمین و زینت آن و هر آنچه که در آن خلق شده مزیّن سازد. زیرا خداوند تمام آنچه که در آسمانها و زمین است برای بندگان یکتاپرستش آفریده است. ای مردم، آنچه را که خداوند برای شما حلال کرده میل کنید و خود را از نعمت‌های بدیعش محروم نسازید. پس او را سپاس گویید و از شاکران باشید.)

حکایتی را جمال قدم در لوحی نقل می‌کنند که شنیدنش سبب افزایش بصیرت است:

"از جمله آن غافل بر اسم الله جمال عليه بهائى اعتراض نموده كه بر دو مسند جالس بوده و يك سمت او فواكه موجود و بر سمت ديگر شربت‌آلات مشهود و در صف نعال سماور و اسباب حاضر. سبحان الله الى حين قلوب از كثافات و اعمال و اذكار قبل فارغ نشده و علّت سموّ و علوّ نزد آن حزب معلوم نه. بگو اى غافل جمال در آن محل موعود بوده و آن محل از او نبوده و آنچه صاحب محل به عمل آورده لحبّ الله بوده و هر نفسى از نفوس و هر حزبى از احزاب از براى دوستان خود مهيّا می‌نمايد آنچه را كه قوّت و استطاعت اجازه می‌دهد و از آن گذشته حضرت مبشّر روح ما سواه فداه در كتاب جزاء می‌فرمايد بعدد مستغاث اگر از آلاء متلوّنه و نعماء متعدّده از براى مؤمن مهيّا شود بأسى نبوده و نيست و همچنین امر فرموده‌اند به لباس حریر و آنچه به فطرت نزدیک و لطیف و مرغوب است چه از لباس و چه از اسباب بیت. هذا ما نطق به المبشّر فی کتابه المبین. بگو اى غافل قد طُوىَ بساطُ القبل و يد قدرت بساط ديگر گسترده در كتاب اقدس فرموديم من فاز بحبّى حقٌّ لَهُ اَنْ يَقعُدَ عَلىٰ سريرِ العِقيانِ فى صدر الامكان و الّذى منع عنه لو يَقعُدُ عَلَى التُّرابِ انَّهُ يستعيذ منه الى الله مالك الاديان." (اسرارالآثار، ج3، ص24-25 / مناهج الاحكام، فاضل يزدى ص٣٠١-٣٠٢ / مقصود از "آن غافل"، طبق تصریح جناب فاضل مازندرانی در ج3 اسرارالآثار، ص24، ملّا هادی دولت‌آبادی ازلی است.)

بنابراین، منقطع کسی است که توجّهش به سوی خدا باشد به درگاه او وارد شود، به او ناظر گردد و در برابر او شهادت به یکتائی‌اش دهد. بنابراین، مقصود از انقطاع، وارستگی از غیر خداوند و روی آوردن به حضرت محبوب است. یعنی باید خود را تا بدان حد ارتقاء بخشد که هیچ چیز نتواند او را از محبّت الهی باز دارد. هنگامی که از جمال مبارک راجع به مقصود از انقطاع سؤال شد فرمودند، "مقصود از انقطاع، انقطاع نفس از ما سِوَی اللّه است. يعنی ارتقاء به مقامی جويد که هيچ شئ از اشياء از آنچه در مابين سماوات و ارض مشهود است او را از حقّ منع ننمايد. يعنی حبّ شئ و اشتغال به آن او را از حبّ الهی و اشتغال به ذکر او محجوب ننمايد. چنانچه مشهوداً ملاحظه می‌شود که اکثری از ناس اليوم تمسّک به زخارف فانيه و تشبّث به اسباب باطله جسته و از نعيم باقيه و اثمار شجرهٴ مبارکه محروم گشته‌اند. اگر چه سالک سُبُل حقّ به مقامی فائز گردد که جز انقطاع، مقامی و مقرّی ملاحظه ننمايد ولکن اين مطلب را ذکر، ترجمان نشود و قلم، قدم نگذارد و رقم نزند. ذلک من فضل اللّه يُعطيهُ من يشاء. باری مقصود از انقطاع، اسراف و اتلاف اموال نبوده و نخواهد بود. بلکه توجّه الی اللّه و توسّل به او بوده. و اين رتبه به هر قسم حاصل شود و از هر شئ ظاهر و مشهود گردد، اوست انقطاع و مبدأ و منتهای آن. اذاً نسأل اللّه بان ينقطِعَنا عمّن سواه و يرزقنا لقاءَه، انّه ما من الهٍ اِلّا هو؛ له الامر و الخلق، يحبّ ما يشاء لمن يشاء و انّه کان علی کلّ شیءٍ قديراً." (دريای دانش، ص١٥٧-١٥٨)

**رأسُ الفطرة:** فطرت در لغت به معناي خلقت و طينت و حالت طبيعي و به معني سنّت است (اسرارالآثار ج4 ص450). ماهيت يا فطرت، قبل از موجود شدن، در علم حق ايجاد می‎شود و بعد، وجود به آن تحقّق می‏يابد. در واقع فطرت انسان پاک است، امّا در این عالم آلوده می‌شود و از فطرت اصلی منحرف می‌گردد. حضرت بهاءالله در لوحی می‌فرمایند، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست اين عبد بود يک آيه مابين اين قوم تلاوت نمی‎شد؛ چه که ناس بالمرّه از فطرت اصليهء الهيّه منحرف شده‎اند" (مائدهء آسمانی، ج7، ص82).

در لوح دیگری هم پیغامی به ابن ذئب ارسال می‌دارند و به او توصیه می‌فرمایند، "اتّق‌الله ندای ناصح امین را به سمع فطرت بشنو و چون کلیم آنچه را اصغا نمود و قبول فرمود، تو هم از سدرهء مبارکهء انسان قبول نما" (مجموعه اشراقات، ص40).

بنابراین، انسانی که فطرتش پاک باقی بماند، می‌داند که در مقابل عظمت پروردگار باید سر تعظیم فرود آورد و در کمال خضوع و خشوع به درگاهش روی آورد. در کلمات مکنونه عربی (فقره 42) می‌فرمایند، "کُن لِی خاضعاً لِأکُونَ لَکَ مُتَواضِعاً و کُن لِأَمرِی ناصِراً لِتکُونَ فِی ٱلمُلکِ مَنصُوراً." (مضمون: برای من فروتن باش تا برای تو متواضع باشم و یاور امر من باشد تا در عالم وجود یاری کرده شوی.) باید توجّه داشت که حضرت ولی امرالله در ترجمه این فقره از کلمات مکنونه، تواضع خداوند را اینگونه معنی کرده‌اند که خداوند در کمال محبّت به بنده‌اش تجلّی خواهد کرد.

این اقرار به افتقار، یا فقر از ماسِوَی‌الله، که حضرت رسول اکرم هم به آن افتخار می‌فرمود و "الفقر فخری" فرمود، روی آوردن به تمام وجود به خداوند غنی مطلق است؛ یعنی نیاز به او و بی‌نیازی از غیر او. در حقیقت خداوند انسان را غنی از غیر خود آفریده است و با بیان "خَلَقتُکَ غَنِيّاً کَيفَ تَفتَقِرُ" (کلمات مکنونه عربی / مضمون: من تو را بی‌نیاز آفریدم چگونه است که احساس نیاز می‌کنی) کاملاً مشخّص کرده‌اند که در وجود انسان کنوزی نهفته است که او را فقط نیازمند خداوند می‌کند تا به صیقل تربیت این گنج‌های پنهان را به ظهور برساند.

حضرت عبدالبهاء درباره عبارت "الفقر فخری" می‌فرمایند، "حضرت محمد رسول اللّه نفس مبارک را فقير خواند و الفقر فخری فرمود. اين فقر متاع دنيوی نيست و احتياج به حُطام عالم فانی نه. اين فقر عبارت از نيستی است و فنای محض. تا انسان در سبيل رحمان در مقام فنای صرف نيايد بقای بحت نبيند؛ سايه فانی گردد چون انوار آفتاب بتابد؛ دليل تابش آفتاب فنای ظلّ است. پس بايد به کلّی هواجس بقای وجود مفقود گردد تا انوار محمود بتابد و سرّ سجود جلوه نمايد. (سفينه عرفان، دفتر دوم، ص154)

در قرآن کریم تصریح است که خداوند آنقدر واسع است که همه را از وسعتش نصیبی می‌بخشد: " يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَ كَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا." (سوره نساء، آیه 130 / خداوند همه را از وسعت بی‌پایان خود بی‌نیاز خواهد ساخت و او واسع و حکیم است.) جمال مبارک می‌فرمایند که این بشارتی است به یومی که چنین اتّفاقی خواهد افتاد؛ این بشارت به جمیع انبیاء و رسولان الهی داده شده و عبارت از یوم‌الله است:

"الحمدلله الّذی وَفیٰ بما أوحی عَلیٰ کافّة انبیائه و رُسُلِه و بشّر الکُلَّ بأیّامه و منها یوم الّذی وُعِدنا بِهِ فی محکم کتابه بقوله جلّ سلطانه یوم یُغنی الله کُلّاً مِن سعته و إنّه هو یومنا هذا إذ أری بأنّه أغنی فیه کُلَّ مَن دَخَلَ فی ظلّه مِن سعة علمه و حِکَمِه بحیثُ أودعَ فیه زمامَ العلوم فی قبضة أقلّ عبیده و فی صَفْقَةِ اذلّ رعیته إذ تمسّک بحبل حُبِّه فی ایّام ظهوره و الحمد لله الّذی یُلهِمُ مَن یشاء بجنود وحیِه و یقذَفُ فی قلب مَن یُریدُ نورَ علمه. لا إله إلّا هو الظّاهر بظهور نفسِهِ بحیثُ ما بقی لَهُ حجابٌ إلّا نور جماله و لا سحابٌ إلّا فرط ظهوره." (مائده آسمانی، ج7، ص119 / مضمون: ستایش مر خدای را سزاست که به آنچه که بر جمیع انبیاء و رسل وحی فرستاد و جمیع را به ایّام خود بشارت داد وفا کرد و از آن جمله بود روزی که به ما وعده داده شد در کتاب کریم خود که خداوند همه را از وسعت غنای خود بی‌نیاز خواهد کرد و این همان روز است که می‌بینیم که او هر آن کس را که در ظلّ او آمد از وسعت علم و حکمت خود به نحوی بی‌نیاز ساخت که زمام علوم را در اختیار کوچک‌ترین بندگانش و در پیمان ذلیل‌ترین رعیت خود قرار داد که در یوم ظهورش به ریسمان حبّ او چسبید و ستایش مر خدای را سزاست که به جنود وحی هر کسی را که خواست الهام بخشید و در قلب هر کس که خواست نور علمش را تاباند. نیست خدایی جز او که به ظهور نفس خود ظاهر است به نحوی که هیچ چیز برای او حجاب نماند مگر نور جمالش و هیچ سحابی وجودندارد مگر شدّت ظهورش.)

جمال قدم این حدیث را در جای دیگر نیز به نوعی به کار برده‌اند که هر نفسی همانند این عالم است و هر آنچه در این عالم وجود دارد در انسان هم وجود دارد. امّا، انسان‌ها همه یکسان نیستند. گروه اوّل مؤمنان هستند که جمیع کائنات را به نوعی در خود به نحو مثبت، یا به اصطلاح جمال مبارک "شئونات قدسیه"، دارند مانند: "سماء علم و ارض سکون واشجار توحید و افنان تفرید و اغصان تجرید و اوراق ایقان و ازهار حبّ جمال رحمن و بحور علمیّه و انهار حِکَمیّه و لآلی عزّ صمدیّه." (مجموعه الواح، ص182)

گروه دوم مشرکین هستند که ضدّ جمیع این موارد وجود دارد مانند: "سماء اعراض و ارض غِلّ و اشجار بغضا و افنان حسد و اغصان کبر و اوراق بغی و اوراد فحشا." (همان، ص184)

امّا گروه اوّل، یعنی مؤمنین، دو قِسم هستند. بعضی به علّت حجبات نالایقه از مشاهده این رحمت الهیّه محروم هستند و بعضی هم به عنایت رحمن بصرشان مفتوح شده است و به چشم الهی نظر می‌کنند تا آنچه که در نفس ایشان به ودیعه گذاشته شده بیابند و آثار قدرت الهیّه را در خود به چشم سَر و سِرّ مشاهده کنند. هر نفسی که به این مقام رسید به "یوم یُغنِی‌الله کُلّاً مِن سَعته فایز شده و ادراک آن یوم را نموده و به شأنی خود را در ظلّ غنای ربّ خود مشاهده می‌نماید که جمیع اشیا را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده در خود ملاحظه می‌نماید بلکه خود را محیط بر کلّ مشاهده کند لو ینظُرُ ببصرالله." (همان، ص183)

بنابراین، فقر از ماسِوَی الله نعمتی است بزرگ زیرا در غایت آن غنای بالله رخ بگشاید. زیرا، وعده الهی است که در این یوم هر کسی در ظلّش وارد شود از لحاظ علم و حکمت بی‌نیاز شود. (مائده آسمانی، ج7، ص119)

نکته دیگر، اقرار به عجز از شناخت خداوند است. جمال قدم در توضیح حدیث "من عرف نفسَه فقد عرفَ ربَّه" به نکته ظریفی اشاره دارند و آن اقرار بنده به عجز از شناخت خویشتن و ناتوانی از عرفان الهی است و آن را اوج عرفان فرد می‌دانند. بیان مبارک درباره عرفان نفس ناطقه چنین است: "اگر الی ما لانهایه به عقول اوّلیّه و آخریّه در این لطیفهء ربّانیه و تجلّی عزّ صمدانیّه تفکّر نمائی البتّه از عرفان او کما هُوَ حقُّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی و چون عجز و قصور خود را از بلوغ به عرفان آیهء موجوده در خود مشاهده نمودی، البته عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیّه و شمس عزّ قِدَمیّه به عین سِرّ و سَر ملاحظه نمائی واعتراف بر عجز در این مقام از روی بصیرت منتهیٰ مقام عرفان عبد است و منتهیٰ بلوغ عباد. و اگر به مدارج توکّل و انقطاع به معارج عزّ امتناع عروج نمائی و بصر معنوی بگشائی این بیان را از تقیید نفس آزاد و مجرّد بینی و مَن عَرَفَ شیئاً فقد عرف رَبَّه به گوش هوش از سروش حمامهء قدس ربّانی بشنوی." (مجموعه الواح طبع مصر، ص352-353)

مطلب دوم در بیان مبارک "الخضوع بالاختیار" است. این خضوع و خشوع باید به نحوی باشد که ذرّات تراب هم به آن شهادت دهند. زیرا اگر کسی چندان که باید و شاید بدان حدّ از فروتنی که شایسته حضور در پیشگاه خداوند است نرسد، تراب بر آنها پیشی گیرد. در لوح مبارک خطاب به ابن ذئب به این نکته تصریح دارند که، "به راستی می‌گویم و لوجه‌الله می‌گویم این عبد و این مظلوم شرم دارد خود را به هستی و وجود نسبت دهد تا چه رسد به مقامات فوق آن. انسان بصیر هر هنگام بر ارض مشی می‌نماید خود را خجل مشاهده می‌کند چه که به یقین مبین می‌داند که علّت نعمت و ثروت و عزّت و علوّ و سموّ و اقتدار او باذن‌الله ارضی است که تحت جمیع اَقدام عالم است. و نفسی که به این مقام آگاه شد البتّه ازنخوت و کبر و غرور مقدّس و مبرّاست." (ص33-34)

در این مقام از قلم اعلی نازل آنچه که کفایت کند اهل ارض را: "احبّای الهی در هر مجمع و محفلی که جمع شوند باید به قسمی خضوع و خشوع از هر یک در تسبیح و تقدیس الهی ظاهر شود که ذرّات تراب آن محلّ شهادت دهند به خلوص آن جمع؛ و جذبهء بیانات روحانیّهء آن انفُس زکیّه ذرّات تراب را اخذ نماید نه آن که تراب به لسان حال ذکر نماید أنَا أفضَلُ مِنکُم چه که در حمل مشقّات فلّاحین صابرم و به کلّ ذی‌روح اِعطای فیض فیّاض که در من ودیعه گذارده نموده و می‌نمایم. مع همه این مقامات عالیه و ظهورات لاتُحصی، که جمیع مایحتاج وجود از من ظاهر است، به احدی فخر ننموده و نمی‌نمایم و به کمال خضوع در زیر قدم کلّ ساکنم." (اقتدارات، ص220)

این خضوع باید از صمیم قلب و عاشقانه باشد؛ می‌فرمایند "الخضوع بالاختیار"؛ بنابراین باید از ژرفنای دل، در کمال محویت و فنا باشد. شخصی از احبّاء نزد جمال مبارک اظهار مظلومیت نمود. جمال قدم در جواب او فرمودند، "عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خودبینی جایز نه. اگر خُطوه‌ای از این سبیل تجاوز نماید از عشّاق محسوب نه. بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شداید خود را در پیشگاه محبوب امکان نموده‌اند و مقصود از آن اشتغال با محبوب و اصغای حضرت مقصود بوده نه ذکر نفس و هوی. حال قاصدی از اعلی مقاصد عزّ مقصود نازل و به کلماتی ناطق است. بفهمید که که می‌گوید و چه می‌گوید. تالله لو عَرَفتُم و عَلِمتُم ما ورآء ستر الکبریاء مِن اسرار ربّکم العلیّ الأعلی لَفَدَیتُم بأنفُسِکُم حُبّاً لله مالک الأسماء." (اقتدارات، ص254 / مائده آسمانی، ج4، ص229)

**رأسُ القدرة و الشّجاعة:** دو مطلب در ذیل این بحث ذکر شده است. نخست اعلاء کلام الهی است. می‌دانیم که یکی از موارد عهد و میثاق الهی، انتشار امرالله است. زیرا به بیان جمال قدم، "شأن نزول شأن حق است و انتشار شأن خلق و إنّه لَناشَرَ أمرَه بِیَدِ النّاشرات مِن ملائکة المقرَّبین." (مائدۀ آسمانی، ج7، ص92)

امّا این که اشاعه امرالله را نشانه قدرت و شجاعت می‌دانند شاید در این بیان مبارک نهفته باشد که فرمودند، "نزد بزرگان مرا یاد نمائید و مترسید." (دریای دانش، ص35)

دربارۀ ترویج امرالله و شرایط آن در آثار مبارکه به وفور بیاناتی مذکور و مشهور. از آنجا که "حق دوست نداشته نفسی محروم مانَد" (لئالی‌الحکمة، ج1، ص182) جمیع را امر فرموده امر الهی را ترویج نمایند و احدی را معاف نکرده است. جمیع را مأمور فرموده که آنی راحت نجویند و استراحت ننمایند و با بیان "أن یا احبّاءالله لاتستقرّوا علی فراش الرّاحة و إذا عرفتُم بارئکم و سمِعتم ما ورد علیه، قوموا علی النّصر ثمّ انطقوا و لاتصمُتوا اقلّ مِن آنٍ" (مجموعه الواح طبع مصر، ص154 / مضمون: ای احبّای الهی، در بستر راحت نخوابید و هنگامی که پروردگارتان را شناختید و آنچه را که بر او وارد شده شنیدید، به یاری قیام کنید و سخن بگویید و یک آن ساکت نمانید)، جمیع را امر به نصرت با حکمت و بیان فرموده‌اند.

حال، باید توجّه داشت که خداوند به احدی نیاز ندارد که به نصرت او قیام کند بلکه این فضل الهی است که احبّایش را به نصرت امرالله امر می‌فرماید. در سورةالقمیص می‌فرمایند، "قل إنّه لن‌یحتاج بأحدٍ و إنّ النّصر کُلّه فی قبضته؛ ینصر مَن یشآء بأمرٍ مِن عنده و إنّه لهو العزیز المقتدر الحکیم و إنّه لو یأمُرُ النّاس بالنّصر هذا مِن فضله علیهم لیبلّغهم إلی ما أراد و إنّه لغنیٌّ عن العالمین..." (آثار قلم اعلی، ج4، ص48 / مضمون: بگو او هرگز به کسی نیازی ندارد و نصرت تماماً در قبضه اختیار او است؛ هر کس را بخواهد به امری از سوی خود یاری می‌رساند و او عزیز و توانا و فرزانه است و اگر مردمان را به نصرت امر می‌کند از فضل او بر آنها است تا به آنچه که اراده کرده است برسند و او از همه اهل عالم بی‌نیاز است.)

امّا، ترویج امر الهی دارای شرایطی است و اتّصاف به صفات مزبور مقدّم بر ترویج است. عبارت مشهور "اوّلاً فانصَح نفسَک ثمّ ﭐنصَح العباد و هذا ما قدّرناه لعبادنَا المخلصین" (مجموعه الواح طبع مصر، ص199 / نخست خود را اندرز بده سپس بندگان را و این را ما برای بندگان مخلص خود مقدّر کرده‌ایم.) گویای آن است که اگر نفسی خود عامل نباشد، کلامش در دیگران تأثیر نگذارد.

می‌دانیم که در اصطلاح امری "عدل" عبارت از اقبال به مظهر ظهور ("قل إنّ عدل الّذی تضطرب منه ارکان الظّلم و تنعدم قوائم الشّرک هو الإقرار بهذا الظّهور..." [آثار قلم اعلی، ج4، ص254] / مضمون: بگو عدلی که ارکان ظلم از او مضطرب است و ستون‌های شرک از آن به لرزه در آید اقرار به این ظهور است) و فحشا عبارت از اعراض از مظهر ظهور است ("خافوا عن الله و لاتفعلوا البغی و الفحشاء فی ذواتکم و هما الاعراض من جمالی و الوقوف علی امری" [مائده آسمانی، ج4، ص173] / مضمون: بترسید از خدا و در ذات خود مرتکب بغی و فحشا نشوید و این دو عبارتند از اعراض از جمالم و توقّف بر امرم) و اقبال به مظهر ظهور بدون اطاعت از اوامر او پذیرفتنی نیست. حال، اگر نفسی دیگران را به اقبال به مظهر ظهور امر کند و خود عملاً معرض باشد، نسبتش مقطوع می‌گردد. جمال قدم می‌فرمایند، "أیقِن بأنّ الّذی یأمُرُ النّاسَ بالعدلِ و یرتکبُ الفحشاء فی نفسه، إنّه لیس منّی ولو کان علی اسمی." (کلمات مکنونه عربی، فقره 28 / مضمون: یقین داشته باش کسی که مردمان را به عدل امر کند و خودش مرتکب فحشا شود، او از من نیست حتّی اگر اسم من روی او باشد.)

بنابراین، قدم اوّل اتّصاف به صفات الهی است و سپس وارد شدن در میدان نشر نفحات‌الله و ابلاغ کلمةالله. در سورةالدّم خطاب به جناب نبیل زرندی شرایط تبلیغ بیان می‌فرمایند:

"اوّلاً فاخرق حجبات الموهوم عن وجه قلبک بسلطانى العزيز المقتدر المعلوم ثمّ ادخل مصر الرّحمن باسمى العزيز السّبحان و لا تلتفت الی ما کان و ما يکون و لو تشهد بانّ الشّيطان جلس علی بابه و يمنعک عن الدّخول فاغمض عيناک عنه ثمّ استعذ بجمالی المبارک المهيمن المحبوب. و ايّاک ان لا تجلس مع الّذين تجد آثار غلّهم کأثر الحرارة فى الصّيف او کأثر البرودة فى السّموم و انّک فرّ عنهم و عن مثلائهم و لا تنظر اليهم و بما عندهم بل الی امرى الّذى يکون خيراً عن کلّ شيئ لو انتم تشعرون. و ان تريد ان تمرّ علی البلاد فاستشرق عليها بانوار ربّک ثمّ تفکّر فيما ترى من صنع ربّک لتکون من الّذينهم يتفکّرون. و کن متخلّقاً باخلاقى بحيث لو يبسط عليک احد ايادى الظّلم انت لا تلتفت اليه و لا تتعرّض به دع حکمه الی ربّک القادر العزيز القيّوم. کن فى کلّ الاحوال مظلوماً تاللّه هذا من سجيّتى و لا يعرفها الّا المخلصون. ثمّ اعلم بانّ تأوّه المظلوم حين اصطباره لاعزّ عند اللّه عن کلّ عمل لو انتم تعلمون. ان اصبر فيما يرد عليک فتوکّل فى کلّ الامور علی اللّه ربّک و انّه يکفيک عن ضرّ ما خلق و يخلق و يحفظک فى کنف امره و حصن ولايته و انّه ما من الهٍ الّا هو له الخلق و الامر و کلّ به يستنصرون. و ان يغتبک نفسٌ انت لا تفعل به کما فعل لئلّا تکون مثله ثمّ اعرض عنه و توجّه الی خباء القدس فى هذا السّرادق المقدّس المرفوع. کن بين النّاس کتلال المسک لتفوح منک روائح القدس بينهم لعلّ تجذبهم الی فناء قدس محبوب. ان وجدت معيناً لنفسک من احبّاء اللّه فاستأنس به فى کلّ عشىّ و اشراق و فى کلّ سنين و شهور. فاقتد فى کلّ الامور باللّه ناصرک ثمّ امش بين العباد بوقاره و سکينته ثمّ بلّغهم امر مولاک علی قدر الّذى يقدرون ان يسمعون." (آثار قلم اعلی، ج4، ص60-61)

(مضمون کلّی بیان مبارک این است که در قدم اوّل حجبات موهوم را از وجه قلبت بردار؛ سپس در مدینه رحمن وارد شو و به هیچ چیز توجّه ننما و اگر شیطان را دیدی که دم در نشسته و تو را از ورود منع می‌کند چشم از او برگیر؛ سپس به جمالم پناه بر. مبادا با کسانی نشست و برخاست کنی که آثار کینه در آنها وجود داشته باشد؛ از آنها و امثال آنها فرار کن. به آنها ابداً منگر بلکه به امر من ناظر باش. اگر بر شهرها گذر کنی به نور الهی اشراق نما. پس در صنع پروردگار اندیشه نما؛ به اخلاق من متخلّق شو؛ اگر کسی به تو ظلم کرد اعتنا نکن و اعتراض منما؛ حکم او را به خدا واگذار و همیشه مظلوم باش. هر آنچه بر تو وارد شود صبر کن و توکّل به حق نما. اگر کسی غیبت تو را کرد مبادا تو غیبت او را کنی که مثل او می‌شوی؛ پس از او روی بگردان و به سراپرده‌های قدس توجّه نما؛ اگر از احبّاء کسی به یاری تو برخاست با او مؤانس شو. در جمیع امور به خداوند اقتدا کن؛ به وقار و سکون بین بندگان قدم بردار؛ بعد امر مولایت را به آنها به اندازۀ درکشان ابلاغ کن.)

مطلب دوم در بیان مبارک در رأسُ القدرة و الشّجاعة استقامت بر حبّ الهی است. از اهمّ امور در امر الهی استقامت است، یعنی بر صراط مستقیم الهی سلوک کردن و ادنی انحرافی نجستن است. در برابر اقدامات اعدا کوچک‌ترین تزلزلی به خود راه ندادن و هر ناملایمتی را به جان خریدن است. چنین استقامتی نشانه قدرت و شجاعت است.

توصیه جمال قدم به احبّاء و اصفیاء آن است که طوری بر امر الهی مستقیم باشند که طوفان افتتان آنها را از جا حرکت ندهد. (پیک راستان، ص8)

در بیان دیگر استقامت را "افضلِ جمیع اعمال" ذکر می‌فرمایند و می‌افزایند که باید به شأنی بر امرالله مستقیم بود "که اوهام نفوس مدّعیهء موهومه احبّای حق را از شطر احدیّه منع ننماید." (همان، ص29)

باید به نحوی و با استقامتی بر خدمت امر قیام کرد که جنود فُجّار که از آیات الهی رو برگردانده‌اند و تابع هر ملحد مکّاری هستند نتوانند آنها را مانع شوند. (همان، ص43-44)

حضرت بهاءالله دعا می‌کنند که، "از حق می‌طلبیم کلّ از کوثر استقامت بیاشامند به شأنی که هیچ شیئی از اشیاء و هیچ امری از امور و هیچ حکایتی از قصص اوّلین و آخرین ایشان را از مالک یوم‌الدّین منع ننماید." (فاران حبّ، ص32)

جمال قدم فردی را که بتواند استقامت نماید "رأس عالم" قلمداد می‌فرمایند، "فی‌الحقیقه الیوم اگر نفسی به عرفان و استقامت فائز گردد او رأس عالم و قلب امم است. هنیئاً لَهُ." (یادنامه مصباح منیر، ص21) و در کلام دیگر از قلم اعلی نازل، "اهل بهاء باید به استقامت و قدرتی ظاهر شوند که احدی را مجال گفتار و انکار نمانَد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 97، ص144-145)

ارزش استقامت در این دور آنقدر است که حضرت عبدالبهاء آن را "از اعظم موهبت حضرت پروردگار از برای نوع انسان" می‌دانند و تأکید دارند که احبّاء باید "همواره مانند کوه آهنین مقاومت هجوم شبهات ظالمین نمایند، علی‌الخصوص شکوک اهل فتور." و توضیح می‌فرمایند که اهل فتور "مانند آهن سردند که ابداً از چیزی متأثّر نشوند، حتّی در زیر پتک و سندان ابداً تأثّری حاصل ننمایند و تحقّقی و تفکّری و تعمّقی نجویند و جز معیشت دنیویّه چیزی نخواهند." (یادنامه مصباح منیر، ص40) و استقامت را اعظم معجزه می‌شمارند: "اليوم استقامت عين کرامت است بلکه اعظم معجزه در عالم بشريت." (مائده آسمانی، ج5، ص21)

امّا برای استقامت دلیل و نشانی قائل می‌شوند و آن عبارت از "جانفشانی و همّت و غیرت در سبیل الهی" است. (همان، ص47) و در مقام مثال می‌فرمایند، "هر شجری بیخ محکم کنَد و ریشه مستحکم گرداند ثمر و بر برآورد ومیوهء تر مبذول دارد. یعنی نفوس ثابته مستقیمه در امرالله موفّق بر اعمالی گردند و مؤیَّد بر اطواری شوند که سبب حصول رَوح و ریحان دوستان گردد و علّت خوشنودی قلوب یاران." (همان، ص47-48)

اگرچه در آثار الهی در زمینه استقامت بیانات عدیده موجود، امّا به نقل یکی از آنها اکتفا می‌شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "ایّام امتحان است. باید احبّای الهی در نهایت استقامت مقاومت اریاح افتتان نمایند. در قرآن می‌فرماید، «أَ لُمْ يَرَوْا أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ». همیشه محکّ امتحان در میان و زر خالص از نُحاس مغشوش واضح و نمایان. یاران الهی چون از معدن رحمانی هستند البتّه در نار امتحان رخ برافروزند و لطافت و ملاحت بی‌اندازه ظاهر فرمایند. صواعق این امتحانات بر مرکز عهد واقع. الحمدلله تا به حال ثابت و مستقیم و قائم و مقاوم. امید است که مِن بعد نیز موفّق به استقامت در این امر عظیم شود و یاران الهی نیز هر یک مانند جبل عظیم قدم ثبوت بنمایند و به نشر نفحات الهی پردازند. دقیقه‌ای راحت نخواهند؛ لحظه‌ای آرام نجویند؛ از هیچ بلائی مضطرب نشوند و از هیچ مصیبتی متزلزل نگردند. زیرا امر عظیم است و مقاومت روی زمین و تربیت و هدایت جمیع اقالیم البتّه چنین نفوس مورد صدهزار بلایا گردند و معرض هزار گونه رزایا. ولی تأیید و توفیق نیز بی‌منتهی. حرب شدید است امّا نصرت جنود ملأ اعلی نیز عظیم." (فاران حبّ، ص109 / عبارت نقل شده از قرآن کریم، آیه 126 از سوره توبه است که با قدری تفاوت نقل شده است. اصل آیه مبارکه چنین است: "أَ وَ لَايَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَ لَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ" مضمون آن که: آیا مشاهده نمی‌کنند که هر سال یک یا دو بار مورد امتحان واقع می‌شوند و باز توبه نمی‌کنند و متذکّر نمی‌شوند.)

بنابراین، نشانه قدرت و شجاعت در امر مبارک قیام به اعلاء امرالله و انتشار نفحات‌الله و هدایت خلق‌الله به ساحت عزّ الهی است که مسلّماً فردی که قیام به این امر نماید مواجه با مشکلات و مشقّات بسیار خواهد شد و نشانه دوم استقامت بر حبّ او در این سبیل است. استقامت آنقدر اهمّیت دارد که حضرت بهاءالله به آیه‌ای که دو بار در قرآن آمده و حضرت رسول اکرم فرمودند که آن دو آیه مرا پیر کرد، استناد می‌فرمایند: "استقامت بر امر حجّتی است بزرگ و برهانيست عظيم، چنانچه خاتم انبياء فرمودند «شَيَّبتنی الآيَتين»، يعنی پير نمود مرا دو آيه که هر دو مشعر بر استقامت بر امر الهی است، چنانچه می‌فرمايد «فَاستَقِم کَما اُمِرتَ.» (آیات الهی، ج2، ص122 / توضیح آن که آیه "فاستقِم کما اُمِرت" در سوره هود آیه 112و سوره شوری آیه 15 عزّ نزول یافته است. ملّا محسن فیض کاشانی نیز در کتاب‌الصّافی، ص815، نقل می‌کند که از بعضی راویان نقل شده که حضرت رسول را در خواب دیدم و گفتم که از شما روایت شده که فرمودید هود مرا پیر کرد. فرمودند بله. گفت چه چیزی شما را پیر کرد؛ حکایت فرمایید. فرمودند آیه "فاستقم کما امِرت.")

حضرت عبدالبهآء نیز در کمال ظرافت این دو عبارت را در بیانی نقل می‌فرمایند و سپس از خدا می‌خواهند که استقامت عنایت فرماید: "استقامت بر امر اللّه از اعظم مواهب حیّ قيومست و شخص مستقيم به نصرت جنود ملأ اعلی موعود و اين از خصائص جواهر وجود ولی صعب مستصعب. فاستقِمْ کما امرت برهانيست عظيم و شيّبتنی الآیتان دليلی است مبين. لهذا اين عبد در جميع احيان تضرع به حضرت يزدان می‌نمايد و جزع و زاری می‌کند و مناجات می‌نمايد ربّی ربّی ثَبِّتْ قَدَمی عَلیٰ صراطِکَ ٱلمُستقيم و وَفِّقْنی عَلیٰ خِدمَةِ اَمرِکَ ٱلعَظيم وَ ٱستَقِمنی عَلیٰ اِعلاءِ کلِمَتِکَ بين العالمين." (پیک راستان، ص241 / مضمون عبارت عربی: ای پروردگار من، قدم مرا بر صراط مستقیم خود ثابت کند و مرا بر خدمت امر عظیمت موفّق فرما و بر اعلاء کلمه‌ات بین اهل عالم مستقیم بدار.)

کلام آخر را از جمال قدم بشنویم: "اوصيکم يا احبّائی بالاستقامة الکبري ان اذکروا اذ قال الرّسول انّها شيّبتنی کذلک يذکرکم النّاصح الامين کم من ذئب يظهر بلباس الانسان ان اعرفوا و لا تتبّعوا کلّ مکّار اثيم انّ الّذی استقام علی الامر انّه من اهل البهاء فی لوح عظيم." (آثار قلم اعلی، ج6، ص13-14 / مضمون: ای احبّای من شما را به استقامت کبری توصیه می‌کنم یاد آورید رسول را موقعی که فرمود استقامت مرا پیر کرد. اینچنین ناصح امین شما را متذکّر می‌دارد. چه بسا گرگی که به لباس انسان ظاهر شود، این را بدانید و هر مکّار گناهکاری را پیروی نکنید. کسی که بر امر استقامت فرماید او در لوح عظیم از اهل بهاء محسوب است.)

**رأسُ الإحسان:** احسان به معنای نیکوکاری و نیکو بودن است. امّا در قرآن کریم کسی را که در مقابل خداوند سر تسلیم فرود آورد و یکتاپرستی را پیشه کند، یعنی طریقی را که حضرت ابراهیم نشان داده است در پیش بگیرد، محسن خوانده است. در سوره بقره آمده است، "وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً." (سوره نساء، آیه 125 / مضمون: دین و آیین چه کسى بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کند، و نیکوکار باشد، و پیرو آیین خالص و پاکِ ابراهیم گردد؟ و خدا ابراهیم را به دوستىِ خود، انتخاب کرد.)

بنابراین، احسان در کلام خدا دارای معنای متفاوتی است. هنگامی که از حضرت عبدالبهاء درباره معنای آیه قرآنی فوق استفسار شد، در جواب فرمودند: "إعْلَمْ أَيَّدَکَ اللّهُ أَنَّ هذا الإِسلامَ و التَّسْليمَ لهُوَ الصِّراطُ المستقيمُ و المِنْهَجُ القويمُ يستَحِيلُ حصُولُهُ إلَّا لِمَنْ أَلْقی السَّمْعَ و هُوَ شَهِيدٌ، و هذا هُوَ الإِيْمانُ الصَّحِيْحُ برَبِّ العالَمِينَ لأَنَّ التَّسليمَ فَرْعُ الايمانِ فلا يکادُ الإِنسانُ أَنْ يُسْلِمَ إلَّا بعدَ الايقانِ، ثَمَّ أَرْدفَ هذا البيانَ بأمْرٍ آخرَ و قالَ و هُوَ مُحْسِنٌ و أَطْلَقَ في الإِحْسانِ و لمْ يُقَيِّدْهُ بشيءٍ في حَيِّزِ الإِمْکانِ، فوجُودُ هذا الإِنسانِ رحمَةٌ للعبادِ لأَنَّهُ يزْدادُ لُطْفاً و إحْساناً في کُلِّ آنٍ، و حيثُ الحالُ علی هذا المنوالِ عرَفْنا أَنَّ الفَلاحَ و النَّجاحَ و الفَوْزَ و النَّجَاةَ لمَنْ أسْلَمَ وجْهَهُ للّهِ و بلغَ مقامَ التَّسْليمِ و الرِّضا و فوَّضَ أُمُورَهُ الی اللّهِ و وجَّهَ وَجْهَهُ لِلَّذِی فطرَ الأَرْضَ و السَّماءَ و أَحْسَنَ إلی الوَرَی و أَعانَ الضُّعَفاءَ و أَغاثَ الفقراءَ و ضمَدَ جَرِيحَ الفُؤادِ و قَرِيحَ الأَحشاءِ و داوَی کُلَّ طريحِ الفراشِ سقيمِ الانتعاشِ بلْ فدَی حياتَهُ حُبَّاً باللّهِ لراحَةِ عبادِٱللّهِ، و أَمَّا الإِحْسانُ الحقيقِيُّ و العطاءُ الموفُورُ هوَ الهُدَی من أَهْلِ التُّقیٰ لکُلِّ مَنْ يتذکَّرُ و يَخْشَی، إنَّ هذا لهُوَ الموهِبَةُ العُظْمی و العطيَّةُ الَّتِي سجدَتْ لها ملائکَةُ السماء... ثُمَّ أَرْدَفَ ٱللّهُ سُبْحانَهُ و تعالی إسْلامَ الوجْهِ بالإِحسانِ و قالَ و هُوَ مُحْسِنٌ. أَيْ لا يکمُلُ إسْلامُ الوَجْهِ و الايمانُ الحقيقيُّ إلا بالإِحسانِ و صالحِ الأَعْمالِ، ثُمَّ الإِحْسانُ الحَقِيقيُّ أَنْ تَدْعُ الی الهُدَی و تُحَرِّضَ علی التَّوَجُّهِ الی الأُفُقِ الأَعْلی، و تُبْرِئَ الأَصَمَّ و الأَعْمی و تهدِي الی الصِّراطِ السَّوِيِّ بقوَّةِ برهانِ رَبِّکَ الأَبْهی و لا شَکَّ أَنَّ النَّجاةَ تحومُ حول هذا الحِمی و أَيُّ فضيلةٍ أَعظَمُ من هذا أَنْ يُسلِمَ الإِنسانُ وجهَهُ للّهِ و يُحْسِنَ إلی الوَری و کذلکَ الإِحسانُ الحقيقيُّ أَنْ تکُونَ آيةَ رحمَةِ ربِّکَ الکُبْری شفاءَ کُلِّ عليلٍ و رَوَاءَ کُلِّ غليلٍ و ملاذَ کُلِّ وَضِيعٍ و مَعاذَ کُلِّ رفيعٍ وَ ملْجَاءَ کُلِّ مُضْطَرٍّ و مَرجعَ کُلِّ مُقْتَرٍ، هذا هُوَ الأَمْرُ المَبْرُورُ و الفيضُ الموفورُ و السَّعْیُ المشکوُرُ إنَّ ربِّی لعزِيزٌ غفُورٌ. (مکاتیب عبدالبهاء، ج1، ص394-395 / مضمون: خداوند تو راتأیید فرماید؛ بدان که این اسلام و تسلیم همانا صراط مستقیم و منهج قویم است که رسیدن به آن میسّر نیست مگر برای کسی که شنیده‌ها را کنار بگذارد و او شهید است. و این ایمان صحیح به پروردگار جهانیان است. زیرا تسلیم فرع بر ایمان است. انسان نمی‌تواند تسلیم شود مگر آن که ایقان داشته باشد. بعد به این بیان امر دیگری را می‌افزاید و می‌گوید که او محسن است و احسان را آزاد می‌گذارد و به هیچ چیزی در عالم وجود مقیّد نمی‌سازد. پس وجود این انسان رحمتی برای بندگان است زیرا در هر آنی لطف و احسان را می‌افزاید و به این ترتیب دریافتیم که رستگاری و فوز و نجات برای کسی است که وجه خود را برای خدا تسلیم کند و به مقام تسلیم و رضا برسد و امورش را به خداوند تفویض نماید و به کسی توجّه کند که زمین و آسمان را آفریده است و به مردمان نیکی کند و به ناتوانان یاری رساند و فقرا را پناه دهد و زخم دل و جراحت درون را مرهم نهد و هر اسیر بستر و بدحالی را مداوا کند بلکه زندگی خود را در راه محبّت خداوند فدای آسایش بندگان خدا نماید. امّا احسان حقیقی و عطاء موفور عبارت از هدایت از اهل تقوی برای هر کسی است که متذکّر و دارای خشیت باشد. این موهبت عظیم است و عطیه‌ای است که ملائکه آسمان در برابرش سجده کردند... سپس خداوند افزود و فرمود تسلیم وجه به احسان و فرمود که کسی که چنین کند محسن است؛ یعنی تسلیم وجه و ایمان حقیقی کامل نشود مگر به احسان و اعمال نیکو. پس احسان حقیقی این است که به سوی هدایت فرا خوانی و به توجّه به افق اعلی تشویق نمایی و کر و کور را شفا بخشی و به قوّت برهان پروردگار ابهایت به صراط مستقیم هدایت نمایی. تردیدی نیست که نجات طائف حول این وضعیت قدسی است و چه فضیلتی برتر از آن که انسان وجه خود را تسلیم خدا کند و به بندگان نیکی نماید. همچنین احسان حقیقی آیت رحمت پروردگار بزرگ است؛ شفا هر علیلی است و آب گوارا برای هر تشنه‌ای و پناه هر افتاده‌ای و ملجأ هر شریفی و پناه هر بیچاره و درمانده‌ای و محلّ رجوع هر درویش و تنگدستی. این است امر پسندیده و فیض موفور و تلاشی که نتیجه دارد. خدایم عزیز و غفور است.)

لذا، احسان به معنای نیکی کردن به دیگران و رحمت الهی بر بندگان بودن است. زیرا در مقابل اراده الهی سر تسلیم فرود آورده و بر آنچه که خدایش بدو عطا کرده اقرار کرده است. چنین شخصی ابتدا اعتراف می‌کند که خداوند صفات نیکوی خود را در او به ودیعه گذاشته و بعد سعی در اظهار آنها می‌کند و همانطور که در بیان مبارک در صفحه 3 لوح مقصود آمده، "عالم انسانی از آن منتفع گردد."

در این بیان مبارک (رأسُ الإحسان)، دو نکته مطرح است. اوّل نعمت‌های خدا را که در وجود انسان به ودیعه گذاشته شده ظاهر سازد. این مطلب در بالا مطرح شد. نکته دوم در جمیع احوال شکر این نعمت‌ها را به جای آورد. در واقع شکر نعمت است که سبب افزایش آن گردد. در قرآن کریم (سوره ابراهیم، آیه 7) چنین مذکور است که، "وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ." (مضمون: (باز به خاطر آرید) وقتی که خدا اعلام فرمود که شما بندگان اگر شکر نعمت به جای آرید بر نعمت شما می‌افزایم و اگر کفران کنید عذاب من بسیار سخت است.)

بنابراین، شکر نعمت سبب افزایش آن گردد و کفر نعمت، سبب محروم شدن آدمی از آن شود. پس هر دم باید لسان به شکرانه گشود که مورد لطف و عنایت الهی قرار گرفته و در حقیقت امکان شکرگزاری هم آنچنان که باید و شاید فراهم نیست. زیرا لطف و عنایت حق به مراتب بیش از آن است که بتوانیم شکر نعمت‌هایش بگوییم. در مناجاتی از مرکز میثاق است: "چگونه تو را شکر نماییم. نعماء تو نامتناهیست و شکرانه ما محدود. چگونه محدود شکر غیرمحدود نماید. عاجزیم از شکر الطاف تو و به کمال عجز توجّه به ملکوت تو می‌نماییم و طلب ازدیاد نعمت و عطای تو کنیم." (مائده آسمانی، ج5، ص256)

جمال قدم تأکید دارند که در جمیع احوال و در جمیع احیان باید شکر نعمت‌ها را به جای آورد. گاهی در بحبوحه مشکلات می‌افتیم و لطف و مرحمت خدا دچار نسیان می‌شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، " "شکر نعمآء الهیّه هنگام سختی و زحمت لازم. زیرا در بحبوحۀ نعمت هر نفسی می‌تواند شاکر باشد. حکایتی است که سلطان محمود خربزه‌ای را برید و به ایاز داد. ایاز می‌خورد و اظهار شکر و سرور می‌نمود. آخر چون سلطان خود قدری از آن خربزه چشید، دید بسیار تلخ است. از ایاز پرسید که خربزۀ به این تلخی را چگونه خوردی و ملال نیاوردی؟ جواب گفت که من از دست سلطان نعمت‌های گوناگون بسیار لذیذ و شیرین خورده بودم. لهذا سزاوار ندانستم که یک مرتبه تلخی بینم و اظهار ملال کنم. پس، انسان که غرق نعمآء الهی است اگر وقتی جزئی زحمتی بیند نباید متأثّر شود و مواهب الهیّه را فراموش کند." (بدایع‌الآثار، ج1، ص222)

نحوه تشکّر کردن از خداوند هم مطرح است. سپاسگزاری لسانی شاید به تنهایی کفایت ننماید و باید از رفتار و کردار نیز مدد گرفت. جمال قدم هدایت می‌فرمایند:

"هو المحرّک فِی القلوب ذکرُهُ و ثنائُهُ ای دوستان الهی، بحر الطاف و عنایات الهیّه در موج و هیجان است و شمس رحمانی از افق تقدیس طالع و لائح. بهار روحانی جمیع مراتب وجود را از منتها درائج افلاک تا نقطۀ خاک احاطه نموده؛ حقیقت هر شجری از اشجار وجود از الطاف این موهبت کبری در عالم ظهور مشهود و مشهور گشت. پس، چون از اشجارِ هیاکل و حقائقِ شما ثمرۀ معرفةالله ظاهر گشت، به شکرانۀ این نعمت عظمای الهیّه بکوشید که به طراز شئون و صفاتی مزیّن گردید که سبب اعلاء کلمۀ الهیّه بین بریّه شوید. و البهاء علی اهلِ البهاء." (اخبار امری، اردیبهشت – خرداد 1344)

شاید همانطور که در ذکر الهی از کلام او مدد می‌گیریم، در اینجا نیز شکر نعمت‌ها را باید به خود او واگذاریم. زیرا در مقابل عظمت الطاف او، شکرانه محدود ما چه تأثیری دارد. گو این که نباید ترک ثنا و شکر را نمود. جمال قدم در لوحی به امضاء کاتب وحی می‌فرمایند، "انسان اگر فی‌الجمله در فضل بی‌منتهای حق جلّ جلاله تفکّر کند حیرت به شأنی او را اخذ نماید که از خود و غیر غافل شود. نسئله تعالی بأن یَشکُرَ نفسَهُ مِن قِبَلِ عبادِهِ و یُثنیَ ذاتَهُ مِن قِبَلِ أصفیائِهِ و أولیائِهِ. چه که این بسی واضح است که شکر غیر او قابل او نبوده و نیست. ولکن چون امر فرموده عباد خود را به شکر و ثنا، محض فضل قبول فرموده و می‌فرماید." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 41، ص8-247)

**رأسُ التّجارة:** تجارت عبارت از داد و ستد است به قصد کسب سود. هر چه سود بیشتر، ربح افزون‌تر، نتیجه رضایت‌بخش‌تر و تجارت موفّق‌تر. تجارتی مطلوب است که سبب بی‌نیازی گردد و بتواند دیگران را نیز از غنا بهره‌ای بخشد. تجارت در دنیای فانی، اگر به قصد کسب مال باشد، البتّه فنا آن را اخذ نماید و در خطر خسران نیز هست. لذا، باید به تجارتی بیشتر توجّه داشت که خسران در پی نداشته باشد و همه ربح باشد و بس. در خصوص تجارتی که خسران نداشته باشد، جمال قدم می‌فرمایند، "شأن افنان آن كه به خدمت امر توجه نمايند اين است در حق ايشان تجارت حقيقى وربح معنوى. لعمر الله اين ربح را خسارت اخذ ننمايد و تغيير نيابد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 31، ص199)

بنابراین، باید به دنبال تجارت حقیقی رفت که ثمره‌اش را هیچ قوّه‌ای نتواند اخذ نماید. همیشه در اختیار خود فرد باشد و بتواند آن را حفظ کند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "ای منجذب به ملکوت‌اللّه هر نفسی را فکری و مقصدی؛ شب و روز در تحصيل مقصود می‌کوشد. يکی نهايت آرزويش ثروت است و ديگری عزّت است و ديگری شهرت است و ديگری صنعت است و ديگری تجارت است و امثال اينها. لکن عاقبت کل خائب و خاسر گردند؛ جميع اين امور را بگذارند و مع صِفرُاليَد به جهان ديگر شتابند. همه زحمات به باد رود. برهنه و افسرده و پژمرده و مأيوس زير خاک روند. الحمدللّه تو تجارتی داری که ربحش الی الابد باقی و برقرار و آن انجذاب به ملکوت‌اللّه و ايمان و عرفان و نورانيت وجدان و سعی و کوشش در ترويج تعاليم الهی. اين موهبت ابدی است و اين ثروت کنز ملکوتی است." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج1، ص199 / خائب: نومید / خاسر: زیانکار / صفر الید: دست خالی)

پس باید دنبال ربح حقیقی و سود جاودانی بود. جمال مبارک می‌فرمایند، "از حق می‌طلبيم جناب على عليه بهائى را تأييد فرمايد و توفيق بخشد و از فضلش ابواب رجا و عطا و غنا بگشايد. اوست قادر و توانا؛ لا الٓه اِلّا هُوَ العزيز الأبهى. از مسبّب اسباب می‌طلبيم ظاهر فرمايد آنچه را كه سبب علوّ و سمّو و علتّ ربح حقيقى و تجارت معنويست. إنَّهُ هو الفیّاض الکریم." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۸، ص٢٥٨-٢٥٩)

شخصی از احبّاء به نام میرزاعبدالحسین که داماد جناب میرزااسدالله وزیر اصفهانی بود دچار خسران شدید در امر بازرگانی شد و به افلاس افتاد. حضرت عبدالبهاء در مقام دلداری او بر آمدند و در لوحی خطاب به او فرمودند:

"هو الابهی ای پاکباز از قرار مسموع در جُرگه مفلسان داخل شديد و در زمره بينوايان وارد. جمعت پريشان شد و شخصت بی سر و سامان؛ تجارت به غارت رفت و موجود غرامت گشت؛ اندوخته پراکنده شد و گنجينه ويرانه گرديد؛ ثروت به عسرت تبديل شد و توانگری به مفلسی تحويل گشت. طوبی لک ثمّ طوبی لک. شما اگر طبل افلاسی را تازه بکوفتيد ما از قديم شيپورش را بنواختيم و توپش را انداختيم. با ما هم‌داستان گشتی و به راه راستان درآمدی. لکن شرطش اينست که خويش را دوباره آلوده ننمائی و در بحر تجارت که عاقبتش رسوائی و خسارتست باز خويش را مستغرق ننمائی. بلکه فراغت طلبی و انقطاع جوئی و در فکر ربح اعظم و نفع جليل و تجارت در بازار حضرت سلطان احديت افتی؛ به فراغت در اعلاء کلمةالله کوشی و به کمال همّت در نشر نفحات‌الله جهد نمائی. اين تجارت‌ها را تجربه نمودی و امتحان کردی؛ ثروت قديم خسران مبين شد و منفعت کليه مضرت عظيمه گشت؛ ربح عظيم ضرّ شديد گرديد و سود و نفع جسيم نقض پديد شد. سود زيان گشت و گنج حسرت بی‌پايان گرديد. يک چند نيز خدمت معشوق و می ‌کنيم. در قرآن می‌فرمايد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ.» پس در اين ايّام اکبر بايد به اعظم صلاة که تبليغ امرالله است پرداخت. تالله الحق انّها تجارة و ثروة کاملة و سلطنة قاهرة و عزّة باهرة و مُلکٌ دائم و سريرٌ قائمٌ و شأنٌ عظيم عند کلّ ذی حظ عظيم و البهاء عليک و علی کلّ مفلس مقبل فقير ع‌ع" (مائده آسمانی، ج5، ص84-86 / آیه قرآن در سوره جمعه [آیه 9] نازل شده است. مضمون آن که: ای کسانی که ایمان آورده‌اید زمانی که روز جمعه برای نماز فرا خوانده می‌شوید تجارت را رها کنید و به ذکر الهی بپردازید. در اینجا ذکر این نکته ضروری است که مقصود قرآن از جمعه، یومی از ایّام هفته نیست؛ بلکه یوم جمع و حشر است. جمال قدم می‌فرمایند، "فَاعلَمٌ بأنَّ المقصود مِنَ الجمعة یوم الّذی فیه یجتمع النّاس بین یدی‌الله و فیه یقوم الله علی امره بمظهر نفسِه." [مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 73، ص183 / مضمون: پس بدان که مقصود از "جمعه" روزی است که مردم در حضور خداوند جمع می‌شوند و خداوند به واسطۀ مظهر خود بر امرش قیام می‌کند.)

جمال قدم ربح حقیقی را برای کسی می‌دانند که باده سر به مهر را به اسم خداوند بگیرد و بنوشد و زیان از آن کسی است که از آن محروم گردد. بیان مبارک چنین است: "ربح حقيقی از برای نفسی است که رحيق مختوم را به اسم حضرت قيّوم اخذ نمود و آشاميد و خسران عظيم از برای کسی است که از فيوضات نامتناهيهٴ الهيه محروم و ممنوع شد... نیکوست حال نفسی که به ذیل کرم متشبّث شد و از عالم و عالمیان فارغ و آزاد گشت." (لئالی‌الحكمة، ج2، ص107)

حضرت بهاءالله حکایتی را از لقمان نقل می‌فرمایند که بسیار جالب است. لقمان شخص مؤمن بود و اربابش کاری به این مقامات نداشت. جمال قدم حکایت را چنین بیان می‌فرمایند، "گفته‌اند لقمان با مولای خود عزم سفر نموده و چون شب در آمد لقمان قدری راحت نمود و بعد برخاسته به ذکر الهی مشغول. چون مولای خود را خفته يافت گفت بهتر آن که او را آگاه نمايم که شايد در اين وقت از دريای رحمت الهی قسمتی اخذ نمايد. لذا به بالين مولی حاضر و گفت ای مولی بر خيز که وقت تجارتست؛ ابواب رحمت باز و طالبان ثروت حقيقی در سوق الهی به بيع و شَریٰ مشغول. جهد کن تا بی‌نصيب نمانی و به منزل خود راجع شد. قدری گذشت مشاهده نمود مولی را نوم فرا گرفته. باری مکرّر به بالين مولی شتافته او را بيدار نمود ولکن کثرت نوم او را از قيام و تذکّر باز داشت. بالاخره قريب صبح لقمان به بالين حاضر؛ گفت ای مولی برخيز که آخر وقت است نزديک به آن شده که بازار و تجارت منتهی گردد و تا فی الجمله وقت باقی است به تدارک ما فات قيام نما شايد در اين هنگام آخر به فيوضات فيّاض فائز شوی." (مائده آسمانی، ج8، ص32)

این همان بازرگانی معنوی و تجارت ربّانی است که آدمی را سود فراوان بخشد و ربح بی‌پایان عنایت فرماید. حضرت عبدالبهاء هدایت می‌فرمایند، "ای بنده الهی بازرگان ربّانی شو و از اقليم امکان با متاعی مقبول در ساحت رحمن به کشور لامکان حرکت نما تا هر زيان سود بی‌پايان شود و هر خسران ربح روضه رضوان گردد. زيرا عالم امکان، به پايان، سودش زيان است و ربحش خسران. امّا در جهان الهی چون به بازار رحمانی در آئی مظهر فضل و احسان گردی و به متاع خسروان پی بری و از جوهريان گردی لئالی لئلاء به دست آری و ياقوت و مرجان مبذول داری. تجارت اين است و بارزگانی آن. پس تا توانی ربح عظيم جو و اين کنز جليل طلب تا ثروتی باهظه بينی و غنائی طافح. (منتخباتی از مكاتيب حضرت عبدالبهٰآء، ج2، ص87 / لئالی لئلا: مرواریدهای درخشان؛ باهظه: هنگفت؛ طافح: سرشار)

حکایت جالبی بیان شده است از یکی از احبّاء که قصد تشرّف به حضور مبارک جمال قدم را داشت و طلعت ابهی آن را مشروط به ادای دیون فرمودند. تجارت دنیوی را رها ساخت و به تجارت معنوی پرداخت. حکایت چنین است:

"زمانی که حضرت بهاءاللّه در شهر عکا تشريف داشتند يک تاجر مصری به نام عبدالکريم نامه‌ای نوشت و اجازه خواست به حضور مبارک برود. مدتّی بعد جواب نامه آمد. جواب اين بود: «وقتی همهٴ بدهی‌هايت را پرداختی می‌توانی بيائی.»

عبدالکريم که آرزويش زيارت حضرت بهاءاللّه بود تصميم گرفت تمام بدهی‌های خود را بپردازد که به زيارت حضرت بهاءاللّه برود. پنج سال طول کشيد تا عبدالکريم تمام بدهی‌های خود را بپردازد. مقدار بسيار کمی پول برای خودش ماند. عبدالکريم مقداری از آن پول را برای خانواده‌اش گذاشت تا در مدّت سفر او خرج زندگی داشته باشند. با بقيّه پول توانست بليط يک کشتی باری تهيّه کند. قبلاً هميشه با بهترين کشتی‌های مسافری سفر می‌کرد. در اين کشتی باری نه جای نشستن بود و نه محلّ استراحت. در طول راه با خود فکر می‌کرد حالا که به زيارت حضرت بهاءاللّه می‌روم ديگر اين چيزها مهّم نيست. بالاخره کشتی به بندر حيفا رسيد. همان موقع حضرت بهاءاللّه يک نفر را با کالسکه به حيفا فرستادند و فرمودند منتظر ميهمان عزيزی هستم. رانندهٴ کالسکه عبدالکريم را نمی‌شناخت. به تمام مسافران کشتی نگاه کرد ولی نفهميد کدام‌يک مقصود حضرت بهاءاللّه بوده است. به عکا برگشت و عرض کرد ميهمان شما در بين مسافران نبود. حضرت بهاءاللّه می‌دانستند که عبدالکريم آمده ولی راننده او را نشناخته است. اين بار حضرت عبدالبهاء را فرستادند. عبدالکريم در اين مدّت از کشتی پياده شده و چون کسی را نمی‌شناخت و جائی را بلد نبود نااميد روی يک نيمکت نشسته بود. حضرت عبدالبهاء فوراً او را شناختند و خودشان را معرفی کردند. بعد، از عبدالکريم پرسيدند می‌خواهيد امشب به عکا برويم يا فردا صبح. عبدالکريم مايل بود که صبح حرکت کند؛ پول هتل هم نداشت و دلش نمی‌خواست شخص ديگری هم پول هتل را بدهد. تصميم گرفت همان جا روی نيمکت تا صبح منتظر بماند.

هوا سرد بود و عبای عبدالکريم هم از کشتی به دريا افتاده بود. حضرت عبدالبهاء پيش او روی نيمکت نشستند و يک طرف عبای خود را به دور او پيچيدند و تمام شب را با عبدالکريم به دعا و مناجات مشغول شدند. فردا صبح عبدالکريم با قلبی پر از محبت و ايمان همراه حضرت عبدالبهاء به عکا رفت و بعد از پنج سال امتحان و سختی به زيارت حضرت بهاءاللّه موفق شد." (ترانه امید، سال 28، شماره 1)

بنابراین، بیان مبارک که در ذیل "رأسُ التّجارة" می‌فرمایند تجارت اصلی حبّ جمال مبین است که به واسطه آن هر کسی بی‌نیاز گردد و اگر به غیر آن متوسّل شود به همه چیز نیازمند خواهد بود، گویای آن است که در کنار تجارت دنیوی که برای گذران زندگی ضرورت تامّ دارد، باید تجارت معنوی را اولویت داد و به آن نیز پرداخت. حضرت بهاءالله احبّای الهی را دلگرم می‌سازند که در این تجارت ربّانی سود برده‌اند. بیان ایشان چنین است:

"طوبی لبصيرٍ أقبل الی الافق الاعلی و لسميع سمع ما نطق به لسان اللّه ربّ العالمين و لفقيرٍ توجّه الی بحر الغنآء و لقاصد قصد بيته الرّفيع اِنّ الّذی آمن اليوم باللّه و بآياته انّه قد فاز بکلّ الخير و الّذی مُنع انّه من الخاسرين \* يا اهل البهآء تاللّه قد ربحتم فی تجارتکم سوف ترون انفسکم فی مقام لايسعه البيان و لا تحيطه اوصاف العارفين. اشکروا اللّه بهذا الفضل انّه معکم فی کلّ الاحوال و يؤيّدکم علی ما انتم عليه من امراللّه العزيز الحميد." (آثار قلم اعلی، ج2، ص188/ مضمون: خوشا به حال بینایی که به افق اعلی روی آورد و شنوایی که آنچه را که لسان الهی به آن سخن گفت شنید و فقیری که به دریای بی‌نیازی توجّه نمود و قاصدی که به بیت رفیعش روانه شد. کسی که امروز به خدا و آیاتش ایمان آورد به کلّ خیر رسیده و کسی که منع شود از زیانکاران است. ای اهل بهاء، سوگند به خدا که در تجارت خود سود بردید. به زودی خود را در جایگاهی بینید که بیان توان توصیفش ندارد و اوصاف عارفان آن را احاطه نکند. از این فضل خدای را شکر گویید. او در جمیع احوال با شماست و شما را بر آنچه که در امر الهی بر آن هستید تأیید نماید.)

**رأسُ الهمّة:** اگرچه همّت در لغت به معنای عزم و اراده برای رسیدن به هدف است، امّا معنای دیگرش بلندطبعی، بلندنظری و جوان‌مردی است. در آئین تصوّف "توجّه قلب با تمام نیروی روحی به خداوند" نیز معنی می‌دهد. به نظر می‌رسد مقصود هیکل اطهر در اینجا، که رأس همّت را انفاق می‌دانند، باید همان بلندطبعی و بلندنظری باشد. مناعت طبع سبب شود که انسان از آنچه که دارد به دیگری ببخشد و چه بسا که او را بر خود برتری بخشد. زیرا در کلمات فردوسیه حضرت بهاءالله دو حالت عدل و فضل را مطرح کرده مقایسه فرموده‌اند. می‌فرمایند اگر ناظر به عدل هستی دیگری را از آنچه که داری برخورداری بخش و اگر به فضل ناظری دیگری را بر خود برتری ده: "يا ابن الانسان لو تکون ناظراً الی الفضل ضَع ما ينفعک و خذ ما ينتفع به العباد و ان تکن ناظراً الی العدل اختر لدونک ما تختاره لنفسک." (اشراقات، ص١١٩ / مضمون: ای فرزند انسان، اگر ناظر به فضل هستی منفعت خود را رها کن و آنچه را که به نفع بندگان است در پیش گیر و اگر ناظر به عدل هستی برای غیر خود همان را اختیار کن که برای خود اختیار می‌کنی.)

موضوع انفاق در کلمات مکنونه عربی [فقره 58] مطرح شده ولی برتر از انفاق مال انفاق روح است: "انفق مالی علی فقرآئی لتُنفَقَ فی السّمآء من کنوز عزّ لا تفنی و خزائن مجد لا تبلی ولکن و عمری انفاق الرّوح اجمل لو تشاهد بعينی." (مضمون: مال مرا به فقرای من انفاق کن تا در آسمان از گنجینه‌های عزّت فناناپذیر و خزائن بزرگواری فاسد نشدنی به تو انفاق شود. ولی، قسم به جانم، اگر به دیده من بنگری انفاق روح به مراتب زیباتر است.)

مقصود از انفاق روح یا انفاق جان همان ایثار و فدا کردن خویشتن است. در کلامی از جمال قدم، شهادت و انفاق روح مترادف آمده است: "... سدرة الوفاء الّتی زيّنها اللّه بطراز الشّهادة فی سبيله و انفاق الرّوح فی حبّه." (ادعيه محبوب، ص٢٩٥-٢٩٦) مقصود جناب سلطان‌الشّهدا است که دخترشان، خانم افندی، با سید یحیی اصفهانی، برادر منیره خانم، ملقّب به عبدالبهاء، ازدواج کرد و خطبه مربوطه از قلم حضرت بهاءالله به اعزاز آنها عزّ نزول یافت.

در زیارتنامه صادره از کلک اطهر حضرت عبدالبهاء به اعزاز جناب کربلایی صادق که در آذربایجان به شهادت رسید این عبارت مشاهده می‌شود، "... شرب رحيق الشهادة‌ الکبری فی مشهد البلاء و انفق روحه وجسده فی ذلک الموقف الشديد الابتلاء..." (نافه مکنون، اثر صادق عرفانیان [نوه شهید مزبور]، ص3 / باده شهادت کبری را در شهادت‌گاه بلا بنوشید و روح و جسدش را در آن مکان شدید الابتلا انفاق کرد.)

حال که معنای همّت معلوم شد، انتظار جمال ابهی از اهل بهاء آن است که همّتشان بسیار والا باشد، زیرا در لوح مقصود می‌فرمایند، "انسان بزرگست همّتش هم بايد بزرگ باشد در اصلاح عالم و آسايش امم." (لوح مقصود، طبع مصر، ص22)

بنابراین، کسی که همّتی والا داشته باشد، انفاقش هم، چه از لحاظ مالی و چه جانی در حدّ اعلی است به نحوی که اگر انفاق کرد، ذهنش را به آن مشغول نسازد و به فکر خود خطور ندهد که انفاق کرده است. زیرا آنچه را که در راه حبّ خداوند داده، باید فراموش کند. جمال قدم درباره انفاق و خارج کردن آن از ذهن خود می‌فرمایند، "لسان عظمت در مقام خلوص نيّت و پاکی اعمال از هر جهت چنين خطاب فرمود که اگر نفسی دارای غنائی باشد که فوق تعداد و اندازه عباد است يک شخص فقير که فقر و مسکنتش مانند غنا و ثروت آن غنی در منتهی درجه باشد به مرور ايّام در انعام و اکرام چنان جهد و مبالغه نمايد که آن فقير را مانند ابتدای حال خود غنی و خود را چون بدايت حال آن فقير پريشان بيند و از قضايای اتّفاقيّه مقروض شود و به سبب وجهی قليل گرفتار شود و از ادای دين عاجز ماند و در ميان چهار سوق و معبر به سياست و تعذيب او مردم قيام نمايند که تا آن وجه به حصول نرسد استخلاصش ميسّر نگردد در آن حال فقير اوّل که به سبب انعام و اکرام وی غنی آفاق شده بگذرد و نظرش بر رفيق گرفتار خود افتد و در قلبش خطور نمايد که ای کاش آن رفيق نظر به آن احسان‌های بی‌اندازه که به او نمودم مرا از اين بليّه نجات دهد؛ به محض خطور اين خيال که من به او احسان نموده‌ام جميع اعمالش از درجۀ قبول هبوط نمايد و از فوز به رضا محروم و از حقيقت انسانيّت محجوب ماند. و نيز اگر آن غنی ثانی که به دولت اين مديون مبتلا به آن درجه از غنا رسيد در قلبش خطور کند که خوبست به سبب محبّت‌های بی‌اندازه که اين مبتلا به من نموده از اين دين و شدّت خلاصش سازم و بقيّه عمر به راحتش پردازم آن شخص نيز بواسطۀ اين خيال که باز برای انعام سابق او خلاصش نموده نه به صرف انسانيّت، از کأس خلوص بی‌بهره ماند و رخت خود را به عالم مذلّت کشاند. مگر آن که آن غنی اوّل کلّ آن احسان‌هائی که کرد محض انسانيّت خالصاً لوجه اللّه باشد و عمل آن غنی آخر لله و فی اللّه و محض اداء وظيفه انسانی بدون ملاحظه سابق و لاحق که انّما نُطعمکم لوجه اللّه لا نريد منکم جزائاً و لا شکوراً.") ظهورالحق، ج4، ص257-258)

لذا، در انفاق باید اصل مواسات را رعایت نمود. زیرا مواسات به معنای برتری دادن دیگری بر خویشتن است. گو این که در ذیل "رأسُ الهمّة" ابتدا انفاق انسان بر خویشتن و سپس خانواده و بعد فقرا ذکر شده است. در امر مواسات نیز آنچه برای خود بخواهد باید برای دیگری بخواهد. عین بیان مبارک جمال قدم چنین است، "از جمله اتّحاد نفوس و اموال است ... و این اتّحاد اتّحادیست که منبع فرح و سرور و بهجت است لو هم یفقهون و یعلمون ... از این اتّحاد مواسات ظاهر و این مواسات در کتب الهی از قبل و بعد محبوب بوده و هست و این مواسات در مال است نه در دونش نه در فوقش «وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفائزون». این مقام فوق مساوات است. مساوات آن که انسان عبادالله را از آنچه حقّ جلّ جلاله به او عنایت فرموده محروم ننماید. خود متنعّم و مثل خود را هم متنعّم نماید. این مقام بسیار محبوب است. چه که کلّ از نعمت قسمت می‌برند و از بحر فضل نصیب؛ و آنان که سایرین را بر خود ترجیح می‌دهند، فی‌الحقیقه این مقام فوق مقام است چنانچه ذکر شد و ما أنزَلَهُ الرّحمن فی الفرقان شاهد و گواه." (ادعیه محبوب، ص398-400 / آیه 9 از سوره حشر قرآن کریم. مضمون: هر چند به چیزی نیازمند باشند باز دیگران را بر خویش مقدم می‌دارند و کسانی که خود را از خوی بخل و حرص دنیا نگاه دارند آنان به حقیقت از رستگاران عالمند.)

نکته دیگر که در این بیان مبارک مطرح است عبارت "الفقراء مِن اخوته فی دینه" آمده است که برداشت نخست این است که فقط هم‌دینان خود را مدّ نظر قرار دهد و بقیه را محروم دارد. امّا، در واقع دین الهی یکی بیشتر نیست و هر یک از مظاهر ظهور بخشی از آن را بیان کرده‌اند و از آنجا که کلام الهی پایان‌ناپذیر است در آتیه ایّام نیز مظاهر ظهور بخش‌های دیگری از کلام الهی را از حیّز غیب به عالم شهود آورند تا ناس از آن بهره‌مند گردند. در کتاب اقدس، بند 182، آمده است، "هذا دين اللّه من قبل و من بعد مَن اراد فليُقبِل و مَن لم‌يرد فانّ اللّه لغنیّ عن العالمين." حضرت اعلی نیز می‌فرمایند، "هذا دين الله من قبل و من بعد فمن يشاء ان يدخل و من لم يشاء فان الله لغنی عن العالمين." (کتاب الجزا، ص١٣)

بنابراین، جمیع نفوس انسانی در زمره "اخوته فی دینه" محسوبند و ایثار و انفاق به جمیع فقرای عالم واجب است. در این میان ابداً نباید تعصّبی وجود داشته باشد. در کتاب خاطرات نُه ساله عکّا حکایتی مندرج است که چند تن از احبّاء مانع از استخدام یکی از ناقضین در یکی از دوایر شدند، و چون این موضع به استحضار مرکز میثاق رسید بسیار متأثّر و محزون شدند و واکنش نشان دادند. حکایت مزبور به نقل از خاطرات نه ساله عکّا (ص348-349) چنین است:

"يک روز صبح که در بيرونی مبارک اين قبيل بيانات [راجع به احتراز از ناقضین] می‌فرمودند و غير از اين عبد دو نفر ديگر فقط مشّرف و متوجه بيانات نسبت به اين عبد بود مطلبی به خاطرم آمد که در مقام تصديق قول مبارک خواستم ضمناً خدمت‌گزاری خود و چند نفر ديگر را در اين موضوع به عرض برسانم. عرض کردم در طهران به تازگی مدرسه‌ای تأسيس شده بود و حُبُّ‌الله پسر پير کفتار را به معلّمی آن مدرسه نامزد نموده بودند. همين که اين خبر رسيد آقايان ايادی و دو نفر ديگر با اين عبد محفلی تشکيل داده شور و مشورت کرديم که به وسائل ممکنه ممانعت از پذيرفته شدن حب‌الله در اين مدرسه بنماييم. آخرالامر قرار بر اين شد که فلان کس (اسمش را متعمّداً کتمان می‌کنم) مؤسّيسن مدرسه را ملاقات نموده نگذارند حبّ‌الله را به اين سمت بپذيرند ... هنوز عرض بنده تمام نشده بود در موقعی که منتظر اظهار عنابت بودم که چنين خدمتی را انجام داده‌ايم يکمرتبه فرمودند: چطور؟ چطور؟ نشستيد مشورت کرديد که يکنفر ناقض را از نان خوردن بيندازيد؟ اين طريقهء خدمت به امر نيست. در امور معيشت ناقض يا غير ناقض فرقی ندارد. احبّاء بايد آيت رحمت الهی باشند، مثل آفتاب بتابند و مانند ابر بهاری ببارند ناظر به استعداد و قابليت نباشند."

این حکایت یادآور بیان جمال مبارک در لوح دنیا است که فرمودند، "نفوسی که به اين مظلوم منسوبند بايد در مواقع بخشش و عطا ابر بارنده باشند و در أخذ نفس أمّاره شعلهٴ فروزنده." (مجموعه الواح چاپ مصر، ص298)

**رأسُ الإیمان:** ایمان در لغت به معنای تصدیق کردن، اطمینان کردن، اطاعت کردن، امن و امان دادن و از همه ملموس‌تر در این بحث "اعتقاد و اقرار به خدا و دیانت او" است. هنگامی که اعتقاد خود را به خداوند اعلام می‌کنیم، در واقع مایلیم ایمان خود را بیان کنیم. ولی ایمان باید قلبی و از ژرفنای دل و از روی اعتقاد تامّ باشد. بحثی را حضرت عبدالبهاء دارند تحت عنوان اسلام طوعی و اسلام کُرهی یا اجباری. می‌فرمایند که اسلام طوعی و اختیاری مقام رضا و تسلیم است که فوق ایمان و ایقان است. زیرا ایمان در این مقام تصدیق خبری است که از مظهر ظهور صادر شده است و همان علم‌الیقین است. ولی عین‌الیقین و حقّ الیقین نوری است که در قلوب می‌تابد و این همان اسلام طوعی و تسلیم وجه در مقابل پروردگار است. ولی اسلام اجباری همان است که وقتی گروهی مسلمان شدند و گفتند "آمنّا" (ایمان آوردیم) خداوند فرمود، "لاتقولوا آمنّا ولکن قولوا أسلمنا." (نگویید ایمان آوردیم؛ بگویید اسلام آوردیم.)

حکایت آن هم مربوط به نفوسی است که در زمان غلبه لشکر مسلمین اجباراً مسلمان شدند. محمّد ثابت مراغه‌ای نقل کرده است که، "در زمانی که اقوام عرب و تمام طوائف عرب از يهود و نصاری و بت‌پرست مغلوب لشگر اسلام و تسليم به ديانت اسلاميه شدند، خود را ناچار به صورت اسلام جلوه دادند. ولی مسلمانی آنها از روی ايمان نبود بلکه از ترس و خوف جان بود. در باطن در عقيدهء سابق خود باقی و در ظاهر در مسجد حاضر و مسلمان رُفته و شسته بودند. اينها اغلب، خصوصاً بزرگان و رؤسايشان که ديانت از دستشان رفته بود، منافق بودند. اين است که در حقّ اين نفوس آيهء مبارکهء «لاتقولوا آمنّا بل قولوا اسلمنا» نازل شد. و اين نفوس در ايّام حيات رسول‌اللّه نَفَس نمی‌توانستند بکشند. امّا بعد از اينکه اختلاف در ميان رجال اسلام ظهور کرد هر کس برای حقانيّت خود از حضرت رسول حديثی ذکر می‌نمود آن وقت کتابت و سواد هم نبود؛ اگر هم بود تمامی اين حديث‌ها افواهی و مدرک و سندش دهان‌های مردم بود." (در خدمت دوست، ص84)

لذا، ایمان و بالاتر از آن ایقان و اطمینان، ارزش والایی دارند که به اقبال زبانی منحصر و محدود نمی‌شود. حضرت عبدالبهاء بین ایمان و اطمینان تفاوت قائل می‌شوند. در الواح وصایا نیز هر دو واژه پشت سر هم آمده است، "... الّذین آمنوا و اطمأنّوا و ثبتوا علی میثاق‌الله" (ایّام تسعه، ص457 / مضمون: کسانی که ایمان آوردند و اطمینان یافتند و بر پیمان خدا ثابت ماندند.)

طلعت میثاق در این مورد می‌فرمایند، "اطمینان مافوق ایمان است. چنانچه در آیهء مبارکه می‌فرماید، «أ و لَم‌تؤمن. قال بلیٰ ولکن لیطمئنّ قلبی.» استعداد لازم است. هر چه استعداد بیشتر یابی اطمینان بیشتر حاصل گردد. آئینه هرچه بیشتر صفا یابد انوار آفتاب بیشتر بتابد؛ امّا اگر بر حالت واحده مانَد و طلب ازدیاد ضیاء کند قد جَفَّ القلم و طویت الصّحف." (منتخباتی از مکاتیب، ج3، ص95 / مضمون عبارت عربی: خشک شده است قلم و برچیده شده است کتاب.)

لذا، باید برای ایمان و ایقان نشانه‌ای یافت. اگرچه همه می‌دانند که اگر ایمان عبارت از عرفان الهی باشد، بدون عمل ارزشی ندارد. بدین لحاظ است که جمال قدم شرط ایمان را اعمال صالحه و صفات مرضیه دانسته‌اند که سبب اصلاح عالم می‌شود. در بیان مذکور در ذیل رأسُ الایمان به برتری اعمال بر اقوال تأکید دارند. در کلمات مکنونه هم اشارتی دارند که، "لاتقولوا ما لاتفعلوا." نگویید آنچه را که انجام نمی‌دهید. جمال قدم می‌فرمایند آنچه را که می‌خواهید در ابلاغ کلمةالله به دیگری بگویید، ابتدا باید خودتان متّصف به صفات مرضیه باشید تا کلام شما مؤثّر واقع شود. در لوح ملک پاریس است: " قد کتب اللّه لکلّ نفسٍ تبليغ امره و الّذی اراد ما اُمِرَ به ينبغی له ان يتّصف بالصّفات الحسنة اوّلا ثم يبلّغ النّاس لتنجذب بقوله قلوب المقبلين و من دون ذلک لا يؤثر ذکره فی افئدة العباد کذلک يعلّمکم اللّه انه لهو الغفور الرّحيم انّ الّذين يظلمون و يأمرون النّاس بالعدل يکذّبهم بما يخرج من افواههم اهل الملکوت و الّذين يطوفون حول عرش ربّکم العزيز الجميل." (آثار قلم اعلی، ج1، ص54/ مضمون: خداوند بر جمیع نفوس تبلیغ امرش را واجب کرده است و کسی که بخواهد آنچه را که به او امر شده اجرا کند شایسته است که ابتدا خودش به صفات حسنه متّصف باشد سپس به تبلیغ مردم بپردازد تا قلوب مقبلین از کلام او منجذب شود و غیر از این اگر باشد ذکر او در دلهای بندگان تأثیر نکند. اینچنین خداوند شما را تعلیم می‌دهد. او غفور و رحیم است. کسانی که ستم می‌نمایند و مردمان را به دادگری فرا می‌خوانند به علّت آنچه که بر لسانشان جاری می‌شود اهل ملکوت و کسانی که طائف حول عرش پروردگار عزیز جمیل شما هستند آنها را تکذیب می‌کنند.)

یا در سورةالبیان از جمال قدم مشاهده می‌کنیم که اگر به آنچه که می‌گوییم عامل نباشیم، کلام ما تأثیری ندارد و اگر هم در حین تبلیغ کلام ما اثر بگذارد، در نتیجه کلام الهی است نه گفتار ما: "منکم من اراد ان يبلّغ امر مولاه فلينبغی له بان يبلّغ اوّلاً نفسه ثمّ يبلّغ النّاس ليجذب قوله قلوب السّامعين و من دون ذلک لن يؤثّر قوله فی افئدة الطّالبين ايّاکم يا قوم لاتکوننّ من الّذين يأمرون النّاس بالبرّ و ينسون انفسهم اولئک يکذّبهم کلّما يخرج من افواههم ثمّ حقايق الاشياء ثمّ ملٰئکة المقرّبين و اِنْ يؤثّر قول هؤلاء فی احدٍ هذا لم يکن منهم بل بما قدّر فی الکلمات من لدن مقتدر حکيم و مَثَلُهُم عنداللّه کمثل السّراج يستضئ منه العباد و هو يحترق فی نفسه و يکون من المحترقين." (آثار قلم اعلی، ج4، چاپ 133 بدیع، ص113 / کسی از شما که بخواهد به تبلیغ امر مولایش بپردازد پس شایسته است که ابتدا خودش را تبلیغ کند سپس به تبلیغ مردم بپردازد تا کلام او دلهای شنوندگان را مجذوب سازد. و غیر از این ابداً کلامش در دلهای طالبین اثر نگذارد. ای مردم مبادا از کسانی باشید که دیگران را به نیکی امر می‌کنند و خودشان را فراموش می‌نمایند. هر آنچه که از دهان آنها خارج می‌شود و حقایق اشیاء و ملائکه مقرّبین آنها را تکذیب می‌کنند. و اگر قول اینها در کسی اثر بگذارد به علّت وجود خودشان نیست بلکه به علّت آنچه که در کلمات از سوی خداوند مقدّر شده تأثیر می‌گذارد. مثال آنها مثل چراغی است که بندگان از آن کسب روشنی می‌کنند و خودش فقط در خویشتن می‌سوزد و از جمله سوختگان است.)

کاملاً مشهود است که چقدر اتّصاف به صفات مرضیه و عمل به موجب اوامر الهیّه مدّ نظر جمال قدم بوده و هست. اعمال است که سبب جذب قلوب و هدایت نفوس می‌شود. عالم حقیقی کسی است که به علم و اخلاقش سبب هدایت نفوس گردد. حرف بدون عمل ارزشی ندارد.

درباره عالِم حقیقی می‌فرمایند، "علمائی که فی الحقيقه به طراز علم و اخلاق مزيّن‌اند ايشان به مثابۀ رأس‌اند از برای هيکل عالم و مانند بصراند از برای امم. لازال هدايت عباد به آن نفوس مقدّسه بوده و هست. نسأل اللّه ان يوفّقهم علی ما يحبّ و يرضی انّه هو مولی‌الوری و ربّ الآخرة و الاولی." (امر و خلق، ج3، ص322)

جمال مبارک کراراً به این موضوع تصریح کرده‌اند که اگر احبّاء به آنچه که باید عامل بودند حال اکثری بل کلّ اهل عالم به صراط مستقیم الهی هدایت می‌شدند. زیرا در این دور هدایت به اعمال است نه فقط به اقوال. در کلمات مکنونه فارسی (شماره 76) آمده است، "لازال هدايت به اقوال بوده و اين زمان به افعال گشته. يعنی بايد جميع افعال قدسی از هيکل انسانی ظاهر شود. چه که در اقوال کلّ شريکند ولکن افعالِ پاک و مقدّس مخصوص دوستان ما است. پس بجان سعی نمائيد تا به افعال از جميع ناس ممتاز شويد. کَذلِکَ نَصَحناکم فِی لَوحِ قدسٍ منِيرٍ."

در تشبیه زیبایی که حضرت بهاءالله می‌فرمایند، منکرین، یعنی اهل بغی و فحشا، را مثال می‌آورند که وقتی به بوستان یا گلستانی می‌روند، با خود گل به ارمغان می‌آورند، حال احبّای الهی که مدّعی هستند به رضوان الهی وارد شده‌اند، چه علامتی و نشانی از "فضای خوش جانان با خود" آورده‌اند. در ادامه می‌فرمایند، "آخر اهل بیان را رائحه رحمن شاید و احباب جانان را نسائم سبحان باید تا جمیع اهل ارض اریاح قمیص الهی را از احباب او استشمام نمایند و آثار حق را از باطل چون صبح نورانی از لیل ظلمانی فرق دهند. قسم به خدا اگر این معدود قلیل به سجیّه الهیّه در بین بریّه حرکت می‌کردند حال جمیع اهل ارض طائف امرالله و مقبل حرم‌الله بودند. قُضی ما قُضی." (حدیقه عرفان، ص75-76)

در پایان همین لوح است که به نوعی گلایه می‌فرمایند. زیرا در مقابل جمیع مخالفان و مهاجمان مقاومت کرده‌اند "که شاید هیاکل مرده از هبوب اریاح‌الله زنده شوند و از نسیم صبح الهی از نوم سر برآرند." طلعت ابهی تأکید دارند که "این عبد در مقابل همه ایستاده با آن که مطّلع است بر آنچه در قلوب مستور نموده‌اند. حال، باید اقلّاً احباب دیگر سبب کدورت و حُزن چنین عبد با احاطهء بلایا و رزایا و قضایا نشوند. دیگر تا انصاف چه کند و امرالله چه جاری شود." (همان، ص77)

لذا انتظار حق از خلق آن است که گفتار و کردار منطبق گردد زیرا، به بیان جمال مبین، "اگر گفتار معتدل بود و به کردار مطابق، البتّه سبب نجات عالم و حفظ امم می‌شد." (مائده آسمانی، ج8، ص145).

بدین لحاظ است که در ذیل "رأسُ الایمان" بالصّراحه می‌فرمایند که نشانه ایمان کم گفتن و بسیار عمل کردن است و کسی که گفتارش بیش از کردارش باشد، بدانید که نبودنش بهتر از بودنش و نابودی‌اش بهتر از بقای او است. چه که به بیان صریح حضرت ولی امرالله، "نه به اکثریّت نفرات و نه با ارائۀ اصول و مبادی جدید و گرانقدر و نه از طریق یک جهاد تبلیغی هر قدر عالمگیر و جامع‌الاطراف و نه حتّیٰ با تمسّک شدید و ظهور شوق و ذوق و شدّت ایمان، نمی‌توانیم امیدوار باشیم که قادر خواهیم بود ادّعای فخیم ظهور اعظم بهائی را در نظر مردمانی چنین شکّاک در عصری چنین مظلم به ثبوت برسانیم. فقط و فقط یک موضوع می‌تواند بلاتردید و به تنهایی مظفّریت بی‌چون و چرای این امر مقدّس را تأمین کند و آن این است که ببینیم حیات عادی و وضع و صفات و سجایای خصوصی ما تا چه درجه لمعان اصول جاودانی شریعت حضرت بهاءالله را در جلوه‌های گوناگون آن منعکس می‌سازد." (نقل ترجمه از پیام 24 نوامبر 1973 بیت‌العدل اعظم)

لاجل تتمیم فایده به نقل بعضی بیانات مبارکه در این زمینه مبادرت می‌شود:

جمال قدم می‌فرمایند، "قسم به اسم اعظم اگر نفوسی که خود را به این امر نسبت می‌دهند بِما أمَرَهُمُ الله عامل بودند حال جمیع ارض را قطعه‌ای از فردوس اعلی مشاهده می‌نمودند." (امر و خلق، ج3، ص458)

نیز می‌فرمایند، "اگر احبّاء عامل بودند به آنچه مأمورند حال اکثر مَن عَلَی الأرض به ردای ایمان مزیّن بودند. طوبی از برای نفسی که نفسی را به شریعهء باقیه کشاند و به حیاة ابدیّه دلالت نماید. هذا مِن أعظَمِ الأعمال عند ربّک العزیز المتعال." (مجموعه الواح طبع مصر، ص226)

و نیز می‌فرمایند، "ای امین، اگر ناس به آداب و اخلاق ربّانیّه که در الواح منزَله ثبت شده عامل می‌گشتند هرآینه مشاهده می‌نمودی مَن عَلَی الأرض را مقبل الی الله ربّک و ربّ العالمین." (اقتدارات، ص250)

و نیز می‌فرمایند، "اگر ناس بما أمَرناهم عامل بودند هرآینه حال اکثری از اهل بُلدان به معرفت رحمن فائز مشاهده می‌شدند." (محاضرات، ج3، ص277)

و نیز می‌فرمایند، "اگر نفوس مقبله به نصایح الهیّه و اعمال منزَله عامل و فائز می‌شدند البتّه جمیع بریّه در بریهء انقطاع، بعد از ارتفاع ندا، به لبّیک اللّهُمَّ لبّیک ناطق می‌گشتند." (مائده آسمانی، ج8، ص145)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "فَوَالله الّذی لا اله الّا هو اگر احبّاء به وصایای جمال مبارک عمل نمایند ملوک خاضع می‌شوند. اگر احبّاء الهی مطابق وصایای جمال مبارک رفتار نمایند والله الّذی لا إله إلّا هو اعناق ملوک خاضع می‌شوند." (پیام آسمانی، ج1، ص27)

و نیز می‌فرمایند، "ای حزب الهی بعون و عنايت جمال مبارک روحی لاحبائه الفدا بايد روش و سلوکی نمائيد که مانند آفتاب از ساير نفوس ممتاز شويد. هر نفسی از شما در هر شهری وارد گردد بخلق و خوی و صدق و وفا و محبت و امانت و ديانت و مهربانی بعموم عالم انسانی مشار بالبنان گردد جميع اهل شهر گويند که اين شخص يقين است که بهائی است زيرا اطوار و حرکات و روش و سلوک و خلق و خوی اين شخص از خصائص بهائيانست. تا باين مقام نيائيد بعهد و پيمان الهی وفا ننموده‌ايد زيرا به نصوص قاطعه از جميع ما ميثاق وثيق گرفته که بموجب وصايا و نصايح الهيه و تعاليم ربانيه رفتار نمائيم." (مکاتیب عبدالبهاء، ج3، ص158-159)

حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "جز قوّه امرالله هيچ امری و هيچ قوّه‌ای اين مفاسد قويه را اصلاح ننمايد و جز تعاليم سماويه که در اين ظهور بديع کاملاً از سماء مشيت الهی نازل گشته اين علل و امراض مزمنه را شفا ندهد. پس احبای الهی که مناديان اين امرند و ناشر اين تعاليم بايد اليوم به اعمال و کردار و رفتاری در بين عموم ظاهر شوند که نفس اعمال غافلان را تبليغ نمايد و تشنگان طالبين نجات را هدايت کند. چه بسا از لسان اطهر مرکز ميثاق شنيده شد که اگر فردی از افراد احبا به اجراء يک تعليم از تعاليم الهيه در نهايت توجّه و تجرّد و همّت و استقامت قيام نمايد و در تمام شئون حيات خويش اين يک تعليم را منظور نظر داشته بتمامها اجراء نمايد عالم عالمی ديگر شود و ساحت غبرا جنت ابهی گردد. ملاحظه نمائيد که اگر احبای الهی کلاً فرداً و مجتمعاً به اجرای وصايا و نصايح قلم اعلی قيام نمايند چه خواهد شد." (توقیعات مبارکه 1922-1926، ص54)

و نیز می‌فرمایند، "احبّای الهی در شرق و غرب عالم علی‌الخصوص ياران آن سامان که پروردهٴ يد عنايتند و سرمشق جهانيان، بايد در جميع شئوون و احوال به تمام قوی به اين اوامر و نصائح ربانيّه متوجّه شوند و متمسّک گردند. هر صبح و شامی جهدی جديد و سعی بليغ مبذول دارند تا يک يک اين تعاليم سماويّه را عامل گردند و در حيات شخصی خود و معاملات و شئون دنيوی و روحانی هر دو اين روح الهی را اظهار نمايند و اين تعليمات الهيّه را اجرا کنند تا فی‌الحقيقه شخص بهائی به اعمال و کردارش معلوم و مشهور گردد و افکار خصوصی و عمومی عالم را بزودی زود کاملاً متوجّه به امر اللّه نمايد." (توقيعات مباركه ١٩٢٢-١٩٢٦، ص٤٧-٤٨)

**اصلُ العافیة:** عافیت به معنای تندرستی و دوری از خطر است. به ظاهر این عبارت با بعضی بیانات دیگر در تضدّ و تناقض است. مثلاً در جایی می‌فرمایند، "هل اليوم يوم الصّمت لا و نفسی الحق..." (آثار قلم اعلی، ج1، ص192) یا در جای دیگر می‌فرمایند، "الیوم باید از انزوا قصد فضا نمایند و بما ینفعهم و ینتفع به العباد مشغول گردند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص119)

اگرچه این بیانات در ظاهر در تناقض با هم به نظر می‌رسند لکن چون از مبدأ واحد ظاهر گشته، لابد معنای دیگری مقصود جمال مبارک بوده باشد. طلعت اطهر می‌فرمایند، "کلمات الهیّه کلّ از نقطه واحده ظاهر و به او راجع. ایّاکم أن تشهدوا الإختلاف فیهُنّ. اگرچه به ظاهر مختلف نازل شود در باطن به کلمهء واحده و نقطهء واحده راجع و منتهی." (کتاب بدیع، طبع آلمان، ص198 / خطّ جناب زین‌المقرّبین، ص406)

بنابراین، نباید بین این بیانات تفاوت یا تناقضی مشاهده کرد. بنا به بیان حق، "آنچه از آیات الهی ادراک نشود از معدن و مبدأ آن سؤال نمایند." (همان) بنابراین، باید به سایر بیانات مبارکه رجوع کرد تا که شاید دلیلی برای بیان فوق یافت. جناب فاضل مازندرانی را اعتقاد بر آن است که "منظور اجتناب از مکالمات غير مفيده و ممازجه در شؤون غير محموده است." (اسرارالآثار خصوصی، ج1، ص147)

گاهی اوقات سکوت لازم است. زیرا ممکن است منجر به مجادله در کلام شود و عنوان "غافل‌ترین عباد" برای گوینده حاصل شود که فرمودند، "غافل‌ترینِ عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوّق جوید." (مجموعه الواح طبع مصر، ص374) در اینجا توصیه آن است که خود را به اعمال بیاراییم نه به اقوال.

در شرایط شخص مجاهد، تصریح حضرت بهاءالله است که، "صَمت را شعار خود نماید و از تکلّم بی‌فائده احتراز کند. چه، زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمّی است هلاک کننده. نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را بگدازد. اثر آن نار به ساعتی فانی شود و اثر این نار به قرنی باقی مانَد." (ایقان، ص149)

گاهی این بیان مبارک درباره نفوسی است که بی محابا زبان به تبلیغ می‌گشایند. چه که می‌فرمایند، "اين ايّام خوف اهل ديار امل را بشأنی اخذ نموده که در ليل ظلمانی هم از حق نمی‌پرسند و سخن از او نمی‌گويند تا چه رسد به يوم و آن هم اَمام وجوه قوم. لذا الصّمت اولی الی ان يفتح الله باب البيان علی من فی الامکان. اگر از محلّی عرف اقبال و محبّت استشمام نموديد کلمه مبارکه را وديعه گذاريد و الّا حق محتاج اين نفوس نبوده و نيست لا يَضُرُّهُ کفرُهم کما لاينفعه ايمانهم." (مائده آسمانی، ج8، ص66)

در کلام دیگر از قلم اعلی نازل، "جميع را به حکمت منزله امر نمائيد و از قِبَلِ حق بگوئيد آنچه سزاوار يوم اللّه است. بايد هر نفسی به کمال حکمت و استقامت به تبليغ امر مشغول شود. اگر ارض طيّبه مشاهده نمود القاء کلمهٴ الهی نمايد و الّا الصّمت اُولی." (مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی كه بعد از كتاب اقدس نازل، ص١٤٩)

حتّی سخن گفتن در این موارد را ضایع ساختن بذر حکمت الهی می‌دانند؛ چه که می‌فرمایند، "لاتُضیّع بذرَ الحکمة فی أراضی الجُرُزة و لاتکُن مِنَ المسرفین و إن وجدتَ أرض طیّبة أودَع فیها حَبَّ الحکمة و العرفان لیُنبت منها نبات حسن بدیع..." (آثار قلم اعلی، ج7، ص94 / مضمون: بذر حکمت را در زمین‌های کشت‌ناپذیر هدر مده و از اسراف کنندگان مباش و اگر زمین نیکو یافتی تخم حکمت و عرفان را در آن به ودیعه سپار تا گیاه نیکوی بدیع از آن بروید.)

نکته دوم در این بیان نظر به عاقبت کار است. هر عملی، هر اقدامی و حتّی هر گفتاری می‌تواند عواقبی مطلوب یا نامطلوب داشته باشد. جمال قدم اشارتی دارند که، "باید اوّلِ هر امری آخر آن ملاحظه شود." (لوح مقصود، ص13) همین عبارت کوتاه گویای آن است که در بیان کلام یا اقدام به هر امری باید نظر دقیق شود که نتیجه‌اش به حال نوع بشر مفید باشد. نگاه به عاقبت در بسیاری از امور مدّ نظر است. مثلاً مصائبی که در سبیل الهی تحمّل شود، عاقبت نیکو دارد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "ملاحظه نمائيد که اوليای الهی و اصفيای ربّانی از پيش چه کشيدند و چه سمّ قاتلی چشيدند و چه زهر هلاهلی نوشيدند ولی آن بلا عين عطا بود و آن زهر عين شفا و آن زحمت رحمت بود و آن مشقّت راحت. نظر به عاقبت بايد نمود نه بدايت اگر نظر به آغاز نمائيد يزيد را عزّت و راحتی مزيد؛ و وليد را هر دم خوشی و شادمانی جديد. ولی عاقبت عذابی شديد و نکبتی پديد. ولی مظلوم دشت بلا شهيد کربلا روح المقرّبين له الفدا را در بدايت سهم مسموم ولی عاقبت عزّت ابديّه مقرّر و معلوم و در جهان ابدی حيات سرمديّه مثبوت و محتوم. نظر به اين مقام نمائيد زيرا آن عزّت دنيويّه خوش درخشيد ولی دولت مستعجل بود. سرابست نه آب؛ سايه است نه آفتاب؛ تاريک است نه تابناک." (مکاتيب عبدالبهآء، ج ٨، ص ٩)

حضرت عبدالبهاء به خطّ مبارک مرقوم فرمودند، "ای ثابت بر پيمان از مشاکل و غوائل محزون مشو زيرا شريک عبدالبهائی. از اين جام سرشار البته ترا نصيبی بايد تا حق رفاقت در نهايت کمال بجا آری. نظر به عاقبت است نه بدایت." (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهآء، شماره ۸۵، ص٤٦٣)

در باب حکمت نیز همین اصل مرعی است. زیرا حکمت عبارت از عاقبت‌اندیشی و رعایت جوانب امور است تا هیچ کاری سبب تشویش نشود. حتّی اجرای احکام الهی در صورتی است که سبب ضوضاء عباد نگردد. جمال قدم می‌فرمایند، "اوامر الهیّه به منزلهء بحر است و ناس به منزله حیتان لو هُم یعرفون. ولکن به حکمت باید عمل نمود ... اکثری ضعیفند و از مقصود اوّلیّه بعید. باید در جمیع احوال حکمت را ملاحظه نمود تا امری احداث نشود که سبب ضوضاء و نفاق و نهاق نفوس غافله گردد. قد سبقَت رحمتُهُ العالم و فضله أحاطَ العالمین. باید به کمال حکمت و بردباری ناس را به بحر معانی متذکّر نمود. کتاب اقدس بنفسه شاهد و گواه است بر رحمت الهیّه." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 35، ص143-144)

در همین لوح مبارک، که خطاب به جناب حاج سید جواد کربلایی است، امر تبلیغ را مثال می‌زنند که اکلیل اعمال است و از اوجب واجبات، امّا اگر سبب ضوضاء و فغان مردمان شود اقدام به آن جایز نیست. جمال قدم می‌فرمایند، "بعضی از احکام است که اليوم عمل به آن ضرّی نداشته و ندارد بر کلّ واجب است که عمل نمايند و بعضی سبب ضوضاء ناس خواهد شد؛ لذا معلّق است به وقت آن. مثلاً تبليغ امر غنیّ متعال اکليل اعمال است. حال اگر نفسی جهرةً قيام نمايد و آنچه سبب اجتناب ناس و اعراض و اعتراض عباد است بيان کند از حکمت خارج شده چه که شخصی که سالها به امری تمسّک نموده يکمرتبه خلاف آن رابشنود و به علّت آن مطّلع نشود البتّه سبب اجتناب و اعتراض او گردد. بايد به رفق و مدارا خلق را تربيت نمود و به عرصهٴ باقيه کشانيد در رحمت و شفقت ظهور تفکّر فرمائيد." (مصابیح هدایت، ج2، ص487 / مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 35، ص144)

و امّا انزوا از بریه نیز به مواردی اشاره دارد که معاشرت نکردن اولی باشد. مثلاً در شرایط شخص مجاهد می‌فرمایند، "مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسّکین و متکبّرین را نعمت شمرد." (ایقان، ص150) یا در بشارت سیزدهم از لوح بشارات می‌فرمایند، "آنچه را دارائيد بنمائيد اگر مقبول افتاد مقصود حاصل و الّا تعرّض باطل. ذروه بنفسه مقبلين الی اللّه المهيمن القيّوم." (مجموعه الواح چاپ مصر، ص122-123)

مشابه این بیان را می‌توان به این صورت نیز مشاهده کرد: "ای اهل بها با جميع اهل عالم به روح و ريحان معاشرت نمائيد. اگر نزد شما کلمهٴ و يا جوهريست که دون شما از آن محروم به لسان محبّت و شفقت القا نمائيد. اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل والّا او را به او گذاريد و دربارهٴ او دعا نمائيد نه جفا. لسان شفقت جذّاب قلوبست و مآئدهٴ روح و بمثابه معانيست از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی." (اشراقات، ص135)

در مقام دیگر نهی از معاشرت با کسانی است که در آدمی تأثیر سوء می‌گذارند. اگر بتوانیم در آنها تأثیر مثبت به جا بگذاریم به معاشرت خود ادامه می‌دهیم، والّا کناره می‌گیریم. در کلمات مکنونه به نهی از معاشرت با اشرار اشاره شده است: "زینهار ای پسر خاک با اشرار الفت مگیر و مؤانست مجو که مجالست اشرار نور جان را به نار حُسبان تبدیل نماید." (مجموعه الواح طبع مصر، ص390) در مقام دیگر می‌فرماید، "مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از مرافقت اشرار دست و دل هر دو بردار." (همان، ص374)

در واقع تصریح جمال مبارک آن است که از کسانی که قصد دارند حبّ الهی را از قلب ما بزدایند، باید دوری کرد زیرا نفس شیطان است که در هیکل انسان ظاهر گشته است. در کلامی از جمال مبین است، "فسوف یدخُلُ الشّیطان فی هناک و ینهاکم عن حبّ الغلام. إذاً تجنّبوا عنه و کونوا فی عصمةٍ منیعا." (مائده آسمانی، ج4، ص139 / مضمون: به زودی شیطان به آنجا وارد می‌شود و شما را از حبّ این جوان، یعنی جمال مبارک، باز می‌دارد. پس از او دوری کنید و در عصمت منیع الهی بمانید.)

گاهی اینگونه افراد در زمره فدائیان هستند و سپس ماهیت واقعی خود را بروز داده به صورت دشمنی در می‌آیند که قصد فریب احبّای الهی را دارد و لذا باید از او دوری جُست. از قلم اعلی چنین نازل، "ثمّ اقصص لهم ما ورد علينا من الّذين ارادوا ان يفدوا انفسهم فی سبيلنا و کان فی صدورهم غلّ اکبر من کلّ جبل باذخ رفيع. کذلک يُظهرُ اللّه ما فی قلوب الّذين هم کفروا و اشرکوا باللّه ربّ العالمين و منهم من اعرض ثمّ تاب ثمّ کفر ثمّ آمن الی ان انتهی بمبدئه فی أسفل الجحيم. ان يا ملأ البيان خافوا عن اللّه ثمّ اتّقوا فی انفسکم بحيث لاتعاشروا معه و لا تستأنسوا به و لا تجالسوا إيّاه و لاتکوننّ من الغافلين. ففرّوا منه الی اللّه ربّکم ليحفظکم اللّه عنه و عن شرّه و عن جنوده." (دريای دانش، ص١٦٦-١٦٧ / مضمون: پس حکایت کن از برای آنها آنچه را که بر ما وارد شد از کسانی که قصد داشتند خود را در راه ما فدا کنند و در سینه آنها کینه‌ای بزرگتر از هر کوه بلندی وجود داشت. اینچنین ظاهر می‌کند آنچه را که در دلهای کسانی است که به خداوند کافر و مشرک شدند؛ یکی از آنها اعراض کرد و بعد توبه نمود سپس کافر شد سپس ایمان آورد تا آن که به مبدأ خود در پایین‌ترین نقطه جهنّم راجع گشت. ای اهل بیان، بترسید از خدا و در نفس خود تقوی پیشه کنید به نحوی که با او معاشرت ننمایید و به او انس نگیرید و با او هم‌نشین نشوید و از غافلین مباشید. پس از او به سوی پروردگارتان بگریزید تا شما را از او و از شرّ او و از لشکر او حفظ کند.) در همین لوح است که به مخاطبین می‌فرمایند این که می‌گویم از او پرهیز کنید صرفاً به علّت حبّی است که به شما دارم. اگر او شما را به معروف امر کند در همان حال دارد به منکَر امر می‌کند.

بنابراین، انزوا از بریه به معنای کسانی است که قصد دارند محبّت الهی را از دل و جان مؤمنین بزدایند و آنها را مانند خود سازند. عجیب آن که اینگونه نفوس وقتی فرد مورد نظر را مانند خود کردند او را رها می‌سازند. اینها تا زمانی به انسان فشار وارد می‌آورند که انسان در صراط مستقیم الهی سالک است. به محض هبوط در درّۀ گمراهی، او را رها می‌سازند و حتّی از او برائت می‌جویند و به نحوی رفتار می‌کنند که گویی از آغاز او را نمی‌شناخته‌اند! یک نمونۀ آن را در قرآن کریم می‌توان یافت که حضرت بهاءالله نیز به آن استناد فرموده‌اند. در سورۀ حشر (59)، آیۀ 15 آمده است، "کَمَثَلِ الشّیطان إذ قال للإنسان اکفُر فلمّا کَفَرَ قال إنّی بریءٌ مِنک إنّی أخافُ الله ربَّ العالَمین." در توضیح این آیه امام فخر رازی می‌نویسد، "وصف حال منافقان بنی نضیر را با قول و وعده‌شان که اگر شما را اخراج کنند، ما نیز همراه شما می‌آییم، سپس وفا نکردن به عهدشان و تنها گذاردن آنان، همانند داستان شیطان است که به انسان می‌گوید کفر بیاور، سپس در پایان کار از او تبرّی می‌جوید و این یا دعوت عام شیطان است انسان را به کفر، یا اغوای شیطان است قریشیان را در جنگ بدر که می‌گفت: امروز کسی از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من امان دهندۀ شما هستم؛ و چون دو گروه رو در رو شدند، به عقب برگشت و گفت من از شما بری و برکنار هستم؛ چرا که من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از خداوند می‌ترسم" (قرآن، ترجمۀ بهاءالدّین خرّمشاهی، ص547، پانویس 16).

لذا از این گونه نفوس باید اکیداً اجتناب نمود زیرا نَفَسشان مانند سمّ قاتل است. طلعت میثاق به نقل قول از جمال ابهی می‌فرمایند، "از چنین اشخاص اعراض نمودن اقرب طرق مرضات الهی بوده و خواهد بود چه که نَفَسشان مثل سمّ سرایت کننده است و در خطاب دیگر می‌فرمایند، ای کاظم چشم از عالمیان بپوش و ماء حیوان عرفان را از ید غلمان سبحان بنوش و گوش به مزخرفات مظاهر شیطان مده. چه که الیوم مظاهر شیطانیه بر مراصد صراط عزّ احدیّه جالسند و ناس را به کلّ حِیَل و مکر منع می‌نمایند" (گنجینه حدود و احکام، ص450).

برای اطّلاع بیشتر از ماهیت اینگونه نفوس به مقاله "مفهوم شیطان در آئین جمال رحمن" مراجعه فرمایید.

معنای دیگری که از "انزوا عن البریّة" مستفاد می‌شود، توجّه تامّ به ذات الوهیت است. زیرا در شرایط شخص مجاهد تصریح فرموده‌اند، "بادی در کلّ حین توکّل به حق نماید و از خلق اعراض کند." (ایقان، ص149). این اعراض به مفهوم آن است که نیاز خود نزد خلق نبرد بلکه نزد خداوند ببرد زیرا فقط اوست که کفایت کند. حضرت بهاءالله هنگامی که به سیاه‌چال طهران رفتند به بابیان عبارتی را تعلیم دادند که گروه می‌گفتند و گروه دیگر جواب می‌دادند. طلعت ابهی راجع به آن می‌فرمایند، "در حبس به اين آيهٴ مبارکه ناطق هُوَ حَسبِی وَ حَسَبُ کُلِّ شَيءٍ وَ کَفی بِاَللّهِ حَسِيْباً. نفوس موقنهٴ مطمئنه کل به آن ناطق وَ چون صدا مرتفع می‌گشت اهل سجن متحيّر و متوهم مشاهنده می‌گشتند." (لئالی‌الحکمة، ج2، ص282) این بیان فی نفسه گویای آن است که خداوند برای همه کفایت می‌کند و باید فقط به او توکّل و اعتماد داشت.

**اصل کلّ الشّرّ:** شر اصطلاحاً به نبودن خیر اطلاق می‌شود. به این معنی که شر عدم خیر است. مانند تاریکی که نبودن روشنایی است. شدّت و ضعف روشنایی را می‌توان اندازه گرفت، ولی تاریکی را نمی‌توان سنجید. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "وَ امّا ما سَأَلتَ أنَّ عبدَالبهاء قَد ذَکَرَ لِبَعضِ ٱلاحبّاء أنَّ ٱلشَّرَّ لَيسَ لَهُ وجودٌ بل هُوَ امرٌ عدمی. هذا هو الحقّ لِأنَّ اَعظمَ الشُّرور الضلالَة و الإحتجاب عَنِ الحقّ و الضّلالة هِیَ عدمُ الهُدیٰ وَ الظُّلمةُ عدمُ النّور و الجَهلُ عدمُ العلم و الکذبُ عدمُ الصّدقِ وَ العَمیٰ عدمُ البصرِ وَ الصَمّ عدمُ السّمع فالضلالة و العمی و الصّم و الجهل امورٌ عدميةٌ." (بهاءاللّه و عصر جديد، ص٢١٩ / مضمون: و این که پرسیدی که عبدالبهاء برای بعضی از احبّاء ذکر کرده که شر وجود ندارد بلکه امر عدمی است؛ کاملاً صحیح است. زیرا بدترین شر عبارت از گمراهی و احتجاب از حقّ است و ضلالت عدم هدایت است و تاریکی نبودن نور و نادانی نبودن دانایی و دروغ نبودن راستی و نابینایی نبودن بینایی و ناشنوایی نبودن شنوایی است. پس گمراهی و کوری و کری و نادانی عبارت از عدم است.)

شاید اشاره حضرت عبدالبهاء که برای بعضی از احبّاء این نکته را بیان فرموده‌اند، مطلب مندرج در مفاوضات باشد.. زیرا در فصل 74 [عد] ذیل عنوان "در بیان آن که در وجود شرّ نیست"، به بیان این موضوع پرداخته‌اند. بنابراین، شرّ عبارت از ایمان نداشتن به خداوند، غافل شدن از او و هدایات او و روی آوردن به غیر او است که در بیان جمال مبارک منعکس است.

امّا در جای دیگر از مفاوضات حضرت عبدالبهآء به نکته دیگری اشاره دارند: در خلقت شرّ وجود ندارد؛ فطرت انسان خیر محض است. صفات و اسماء الهی که در وجود انسان به ودیعه گذاشته شده خیر محض است. اگر در اثر مساعی انسان این صفات به ظهور نرسد در حالت عدمی باقی می‌ماند و شر لقب می‌گیرد. مثلاً کَرَم و جود از صفات الهی است که در وجود انسان القاء شده است. ولی انسان مانع از ظهور آن می‌شود. در نتیجه به خسّت و بُخل متّهم می‌شود. این بُخل در فطرت او نیست، بلکه کَرَم مجال ظهور نیافته است.

عزیزالله سلیمانی می‌نویسد، "منشأ افعال نا پسنديدهٴ انسان صفات عدميه است و ... هر امر ناگواری که به شخص وارد شود ايضاً پس از تحقيق به عدم وجود او يا عدم کمال او راجع است. ... هر چه شّر است به سبب عدم استعمال قوای طبيعی انسان است در جای خود. مثلاً چشم برای مشاهده آثار صُنع الهی و نظر در آيات باهرات اوست نه برای عيب‌جوئی و نظربازی و چون کسی چشم به عيوب و نواميس بندگان خدا خيره کرد مرتکب شرّ شده و گوش برای استماع اخبار سودمند و بيانات دانشمندان و اساتيد است و چون کسی گوش به غيبت عباد الله دوخت يا استراق سمع نمود مرتکب شرّ شده و زبان برای ذکر الهی و نعوت و محامد اولياء اللّه و بيان حقايق و اظهار ما فی‌الضّمير است به لينت و صداقت و چون کسی آن را به تهمت و نميمت يا فحّاشی و شماتت آلوده مرتکب شّر شده." (رشحات حكمت، جزء دوم، ص337)

حضرت ولی امرالله آن را به نحوی دیگر بیان می‌فرمایند: " می‌دانیم که ظلمت عدم نور است امّا احدی ادّعا نمی‌کند که ظلمت واقعیّت ندارد. ظلمت وجود دارد اگر چه صرفاً فقدان چیز دیگر باشد. شرّ هم وجود دارد و ما نمی‌توانیم چشم بر آن ببندیم، حتّیٰ اگر وجودش منفی باشد، ما باید خیر را جایگزین سازیم و اگر شخص شروری را مشاهده کنیم تحت تأثیر ما قرار نمی‌گیرد، در این صورت باید از او احتراز نماییم چون خطرناک و زیان‌اور است." . (ترجمه – مکتوب 4 اکتبر 1950 از طرف حضرت ولی امرالله به یکی از احبّاء / انوار هدایت، شماره 1341)

بعضاً آن را به روح خبیث یا طبیعت اهریمنی انسان مربوط می‌دانند. ولی حضرت عبدالبهاء توضیح می‌دهند که، "حقیقت اساسی آن که روح خبیث، شیطان یا هر آن‌چه که اهریمنی تعبیر می‌شود، به طبیعت دون بشری راجع است. طبیعت دون به طرق مختلف تجسّم یابد. در انسان دو تجلّی وجود دارد. یکی تجلّی عبارت از تجلّی طبیعت است و دیگری تجلّی عالم روحانی. عالم طبیعت ناقص است. به بصر حدید در آن ملاحظه کنید و کلیّۀ اوهام و خرافات را کنار گذارید ... خداوند ابداً روح شریر و خبیث خلق نفرموده. کلیّۀ این قبیل افکار و اصطلاحات مظاهری است که صرفاً بشر یا ماهیّت ترابی انسان را تبیین می‌کند. از جمله شرایط اساسیۀ تراب آن که خس و خاشاک و اشجار بی‌ثمر از آن به ظهور می‌رسد. در مقام مقایسه این شرّ است. این فقط حالت دون و حاصل دانی طبیعت است." ( ترجمه ـ خطابۀ حضرت عبدالبهآء مندرج در صفحات 294-295 Promulgation of Universal Peace نشر 1982 / انوار هدایت، شماره 1733)

عجیب اینجا است که میل انسان به شرّ بیشتر است تا به خیر. این بدان معنی است که، بنا به تعریف دکتر داودی، ما نقص صِرفیم و خداوند کمال محض. او کمال را به طور بالقوّه در وجود ما به ودیعه گذاشته است و این وظیفه ما است که آن را به ظهور برسانیم. از آنجا که اتّصاف به صفات الهی، که راز ورود در ملکوت عزّ خداوند است، کاری است دشوار و خلاف نفس امّاره آدمی، لذا میل انسان به تلاش نکردن سبب بروز آنچه که شرّ می‌نامیم می‌شود. بدین لحاظ حضرت عبدالبهآء می‌فرمایند:

"اين مسئله مسلّم عموم است که شر قوی‌تر از خير است شرّ سريع‌التّأثير است؛ خير بطئی‌التّأثير. اگر شخص امينی و شخص خائنی با هم باشند ممکن نيست خائن امين بشود؛ ولی امين ممکن است خائن بشود. صادق ممکن است کاذب شود در اثر معاشرت با دروغگو ولی سخت است که کاذب به معاشرت راستگو صادق گردد. شخص سخی با مؤانست بخيل ممکن است بخيل شود، صالح رذيل شود و قس علی ذلک. چون که شرّ قوی‌تر است؛ تأثيرش بيشتر و اين مسئله لازم به برهان نيست. کالشّمسِ رابعةِ النّهار است که اگر هزار نفر سالم باشند و يک نفر مريض مسری ممکن نيست آن هزار نفر تأثير در مزاج او بکنند ولی اين يک نفر مريض تأثير به آن هزار نفر می‌نمايد." (خاطرات حبيب، ج1، ص202)

حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "طبق تعالیم مقدّسه بهایی، روح انسان، یا به‌عبارت دیگر، خود یا حقیقت روحانی درونی او، حالتی دوگانه ندارد. برخلاف اعتقاد زردشتیان، انسان دارای حقیقتی دوگانه، یعنی خود برتر و پست‌تر، نیست. این تمایلات به خیر و شرّ صرفاً تظاهرات یک خود واحد یا حقیقت واحده است. این حقیقت قابلیت رشد در هر یک از این دو جهت را دارد، که تمام آن اساساً به تعلیم و تربیت منوط است. ماهیت انسان امکان گرایش به خوبی و بدی هر دو را دارد. دیانت حقیقی می‌تواند روح را قادر به طیران به اعلی مدارج روحانی بنماید، در حالی‌که عدم دیانت، که هم‌اکنون در اطراف خود شاهد آن هستیم، سبب هبوط آن به اعماق ذلّت و فلاکت خواهد شد." (ترجمه-‌ مکتوب 25 مه 1936 از طرف حضرت ولی امرالله به آلفرد لانت / انوار هدایت، شماره 698)

حال، با توجّه به توضیحات فوق است که در می‌یابیم، چرا حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "اصل کلّ الشّرّ هو اغفال العبد عن مولاه و إقبالُهُ الی ما سِواه." زیرا غفلت از آفریدگار است که سبب می‌شود آدمی از تلاش برای ظهور و بروز صفات و اسماء الهی، که در وجودش مکنون است و بروز آن سبب ارتقاء روحانی او به سموات کمال می‌گردد، غافل بماند و در نتیجه در حضیض نقص بقا یابد و عاقبت با دست تهی به ساحت الهی بشتابد و خجل و شرمنده گردد.

**اصلُ النّار:** نار، یا جهنّم، در واقع همان دوری از حقّ است. زیرا واژه جحاد که در بیان مبارک به کار رفته به معنی انکار بیهوده و بی‌سبب است. کسی که در آیات نازله از ساحت الهی به جحد و انکار و در نتیجه استکبار بپردازد، لاجرم از جنّت لقای الهی و فوز به رضای او باز می‌ماند و لذا در نار قرار می‌گیرد.

در اینجا باید به نکته‌ای اشاره شود و آن معنای دوگانه نار است. معنای مثبت مانند هیکل ظهور، مکلّم طور، حبّ پروردگار، روی یار، حقیقت اصلیه، آتش افروخته، جاذب رطوبات زائده، عنایت الهی، اتّحاد است. امّا، در مقام منفی نیز به کار رفته است. مانند نار بُعد، نار احزان، نار نفس و هوی، نار حرص، نار بغی و فحشا، نار ظلم و اعتساف، نار اعراض، نار حرب و جدال، نار فساد، نار ضغینه و بغضا و امثال ذلک.

وقتی در مقام مثبت قرار می‌گیرد باعث سوختن حجبات گردد؛ سبب اشتیاق به ربّ الآفاق شود؛ سبب نورانیت نفوس مشتاق گردد. امّا در مقام منفی سبب دوری از حق می‌شود. در اینجا نیز حضرت بهاءالله به معنای منفی آن اشاره دارند که عبارت از انکار حق و استکبار به او است. به این علّت در این مقام فقط به مفاهیم منفی آن اشاره می‌شود. لازم به ذکر است که جناب منوچهر سلمانپور در مقاله مستوفایی به بیان مفاهیم نار در آثار مبارکه پرداخته‌اند که بخشی از آن در اینجا مورد استفاده قرار می‌گیرد. متن کامل آن در سفینه عرفان، دفتر دوم، ص31-49، درج است.

اصل نار که فرمودند انکار آیات الهی و استکبار به خداوند منّان است، در این کلام حضرت احدیت متجلّی است که فرمودند، "هر نفسی که به آن صبح هدایت و فجر احدیّت فائز شد به مقام قُرب و وصل که اصل جنّت و اعلَی الجنان است فائز گردید و به مقام قاب قوسین أو ادنی که وادی سدرهء منتهی است وارد شد والّا در امکنهء بُعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود اگرچه در ظاهر بر اَکراس رفیعه و اَعراش منیعه جالس باشد." (مجموعه الواح طبع مصر، ص368-369)

یکی از مهلک‌ترین انواع نار، احتجاب است که آدمی را از وصول به مقصود باز می‌دارد. حضرت عبدالبهآء می‌فرمایند، "جنّت عرفان حقّ است و نار احتجاب از ربّ‌الارباب." بعد در توضیح آن می‌فرمایند، "عرفان و احتجاب به منزله شجر است و نعیم و جحیم در جمیع عوالم الهیّه به منزله ثمر. در هر رتبه‌ای از مراتب نعمت و نقمت موجود. در عالم فؤاد عرفان نعمت و احتجاب نقمت است؛ زیرا اساس هر نعمت و نقمت در عوالم الهیّه این دو است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج1، ص338-339)

اعراض نیز به نار تشبیه شده است زیرا باعث احتراق قلب می‌شود. جمال قدم می‌فرمایند، "أن یا رضا تالله القلم یبکی علی ضرّی و مسکنتی ثمّ وحدتی و غربتی و بمَا ٱشتَعَلت نار الإعراض فی قلوب المُعرضین." (آثار قلم اعلی، ج4، ص189 / مضمون: ای رضا، سوگند به خدا که قلم بر سختی و شدّتم و بی‌نوایی و ضعفم و تنهایی و بی‌کسی‌ام و به خاطر اشتعال نار اعراض در قلوب مُعرضین می‌گرید.)

در خصوص جمعی که موفّق به اقبال به امر الهی شده و شرح ایمان آنها به ساحت اقدس جمال ابهی معروض شده، طلعت ابهی فرمودند: "الحمدلله الذی ايَّدَهم علی الاقبال فی يوم فيه اشتعلت نار الاعراض و فازوا بالاصغاء اذ منع عنه اکثر العباد طوبی لقلوب تنوّرت بنور العرفان و لوجوهٍ توجّهت الی انوار وجه ربهم الرحمن و لعيونٍ قرَّت بنور الايقان و لآذانٍ فازت باصغاء النداء اذ ارتفع بين الارض والسماء." (اقتدارات، ص19-20 / مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 39، ص٢٢-٢٣ / مضمون: ستایش مر خدایی را سزاست که در روزی که نار اعراض مشتعل شده آنها را بر اقبال تأیید فرمود و زمانی که اکثر عباد از خداوند باز داشته شده‌اند آنها به شنیدن ندای الهی فائز شدند. خوشا به دلهایی که به نور عرفان روشن شد و به وجوهی که به انوار وجه پروردگار رحمانشان توجّه نمودند و چشمانی که به نور ایقان نورانی شد و گوش‌هایی که به شنیدن ندای الهی وقتی بین زمین و آسمان بلند شد، فائز گشتند.)

دیگر آتش ظلم و اعتساف است که بلاد را بسوزاند و مردمان را قربانی کند. درباره شعله کشیدن نار ظلم که آتش به زندگی بسیاری زده در آثار مبارکه مطالبی مشاهده می‌شود. جمال قدم در لوح نازله خطاب به ابن ذئب (ص90) می‌فرمایند، "يا شيخ در بحبوحهٴ بلايا اين مظلوم به تحرير اين كلمات مشغول، از جميع جهات نار ظلم و اعتساف مشهود. از يك جهت خبر رسيده اوليا را در ارض طا اخذ نموده‌اند مع آن كه آفتاب و ماه و برّ و بحر گواه كه اين حزب به طراز وفا مزيّنند و جز به ارتفاع دولت و نظم مملكت و راحت ملّت به امری تمسّك نجسته و نخواهند جست." در بیان دیگر از قلم اعلی نازل، "يا سلطانُ قد خَبَتْ مصابيحُ الانصافِ و اشتَعَلَتْ نار الاعتسافِ فی کلِّ الاطرافِ..." (الواح نازله خطاب به ملوك و رؤسای ارض، ص١٨٨ / مضمون: ای سلطان، در جمیع نقاط چراغ‌های انصاف خاموش و آتش ستم و بیداد افروخته گشت.)

نار امل و شهوت از دیگر موارد منفی در زمینه آتش است. امل اصطلاحاً به آرزو و خواسته‌های نفسانی گفته می‌شود و شهوت نیز زیاده‌خواهی در هر زمینه‌ای است. امّا شهوت در آثار مبارکه عمدتاً به خواسته‌هایی گفته می‌شود که خلاف رضای الهی است. مثلاً در کلمات مکنونه فارسی چنین مذکور، "نصايح مشفقانهٴ محبوب را به باد داده‌ايد و از صفحهٴ دل محو نموده‌ايد و چون بهائم در سبزه‌زار شهوت و اَمَل تعيُّش می‌نمائيد." یا حتّی سلب نسبت می‌فرمایند، "هر نفسی از او آثار خباثت و شهوت ظاهر شود او از حقّ نبوده و نيست." (گنجينه حدود و احكام، ص٢٩٩)

نار امل و شهوت در کلمات مکنونه آمده است، "ای اهل رضوان من، نهال محبّت و دوستی شما را در روضه قدس رضوان به ید ملاطفت غرس نمودم و به نیسان مرحمت آبش دادم. حال نزدیک به ثمر رسیده. جهدی نمائید تا محفوظ مانَد و به نار امل و شهوت نسوزد."

نار ضغینه و بغضا از جمله مواردی است که جمال مبارک آن را به شدّت تقبیح فرموده‌اند. برای مثال از قلم اعلی نازل، "ای اهل بها کمر همّت را محکم نمائيد که شايد جدال و نزاع مذهبی از بين اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حبّاً للّه و لعباده بر اين امر عظيم خطير قيام نمائيد. ضغينه و بغضای مذهبی ناريست عالم‌سوز و اطفآء آن بسيار صعب مگر يد قدرت الهی ناس را از اين بلاء عقيم نجات بخشد." (كتاب اشراقات، ص١٣٤)

در کنار ضعینه و بغضا، نار بغی و فحشا نیز قرار دارد. جمال قدم آن را اعراض از جمال ایشان تعریف می‌کنند. در بیانی از جمال مبین است، "اين مظلوم منقطعاً عن العالم و الامم ذکر نمود آنچه را که سبب تطهير عالم است از ضغينه و بغضا و علّت اخماد نار بغی و فحشا. ناصر و معينی مشهود نه. از هر جهتی سهام مفتريات مغلّين و اسنّهٴ ملحدين بر هيکل امر وارد."(كتاب اشراقات، ص١٠)

نار غِلّ و حسد نیز فی نفسه سوزاننده درون آدمی است و او را از حق دور می‌سازد. در لوح طب مذکور است، "قُلِ الحسدُ یأکُلُ الجسدَ و الغیظ یحرق الکبد. أنِ ٱجتنبوا منهما کما تجتجنبون مِنَ الأسد." (مجموعه الواح طبع مصر، ص224 / مضمون: بگو حسد جسم را می‎خورد و خشم سبب احتراق کبد می‌گردد. از آن دو پرهیز کنید همانطور که از شیر درنده دوری می‌کنید.)

حتّی جمال مبارک از خداوند می‌خواهند که مخاطب را از سوزندگی حقد و حسد حفظ فرماید: "فاسئلُ اللّه ان يحفظَک من حرارة الحقد و صبارَة البرد انّه قريب مجیب." (آثار قلم اعلی، ج2، ص17 / مضمون: از خدا می‌خواهم که تو را از سوزندگی حسد و شدّت سرمای زمستان حفظ کند. البته حضرت ولی امرالله عبارت "صبّارة البرد" را برودت نفرت ترجمه فرموده‌اند.)

نار عُدوان، یا آتش دشمنی، اصطلاح دیگری است که در آثار مبارکه به کار رفته است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "ما کل به جان و دل بکوشيم جانفشانی نمائيم و به هدايت خلق پردازيم و نفوس را تربيت کنيم تا درندگان، غزالان برّ وحدت شوند و گرگان، أغنام الهی گردند و خونخواران، ملائکهٴ آسمانی شوند؛ نار عدوان خاموش گردد و شعلهٴ وادي أيمن بقعهٴ مبارکه روشنائی بخشد؛ رائحهٴ گلخن جفا متلاشی شود و نفحات گلشن وفا انتشار کلي يابد." (مكاتيب عبدالبهاء، ج2، ص275)

نار نفس و هوی که شعله‌اش اگر فروزان گردد به عنان آسمان رسد و فرد را در میان شعله‌های خود از لحاظ روحانی نیست و نابود گرداند. به بیان حضرت بهاءالله اینگونه افراد تصوّر می‌کنند خداوند غافل است یا بی‌خبر. چه که در کلمات مکنونه می‌فرمایند، "ای عاصیان، بردباری من شما را جری نمود و صبر من شما را به غفلت آورد که در سبیل‌های مهلک خطرناک بر مراکب نار نفس بی‌باک می‌رانید. گویا مرا غافل شمرده‌اید و یا بی‌خبر انگاشته‌اید." در مناجاتی از خداوند می‌خواهند که فرد را از نار نفس رهایی بخشد و از هر آنچه که سزاوار نیست مقدّس نماید: "أسئلُکَ یا الهی بِهِ و بتجلّیّات انوار عزّ احدیّتک و بوارق ظهورات قدس الوهیّتک بأن خلّصنی عن نار نفسی و قدّسنی عن کلّ ما لایلیق لسلطانک و انّک أنت المهیمن القیّوم." (آثار قلم اعلی، ج4، ص88-89 / مضمون: تو را به آن و به تجلیات انوار عزّت احدیتت و برق ظهورات قدس الوهیتت، ای خدای من، سوگند دهم که مرا از نار نفس خلاصی بخشی و از هر آنچه که در مقابل عظمت تو سزاوار نیست مقدّس گردانی. تویی غالب و قیّوم.)

نار حرص نیز فی نفسه سوزاننده است. زیرا حرص و طمع لازال مکروه بوده و هست مگر در موارد مثبت. مثلاً حرص در کسب روحانیات و کمالات. امّا در حالت منفی محبوب نبوده و نیست. جمال قدم می‌فرمایند، "أحاطَت بنا الأحزان مِنَ الّذین نبذوا البرّ و التّقوی و أخذوا البغی و الفحشا أولئک اشتعلوا بنار الحرص و الهوی و خانوا فی أموال الوری مِن دون اذنٍ مِنَ الله ربّ العرش و الثّری و مالک الآخرة و الأولی." (اشراقات، ص3 / مضمون: از کسانی که نیکی و پرهیزگاری را کنار گذاشته و بغی و فحشا را در پیش گرفته‌اند حزن و اندوه ما را احاطه کرد. آنها به نار حرص و هوی مشغول شدند و در اموال مردمان خیانت کردند بدون آن که خداوند پروردگار آسمان و زمین و مالک پایان و آغاز به آنها اجازه چنین کاری داده باشد.)

بنابراین، انکار آیات الهی و مجادله در بیانات سماوی و استکبار علیه خداوند منّان، اصل نار و جهنّم محسوب می‌شود که نمونه‌هایی از آن در آیات فوق مشهود گشت.

**اصل کلّ العلوم:** علم به معنای آگاهی و دانایی است. وقوف بر امری که مفید باشد. اهمّ امور عرفان الهی است و هر کس که به عرفان حضرتش نائل شود، در واقع به معلوم رسیده است و علم هم برای رسیدن به معلوم است اگر حصول علم سدّی برای وصول به معلوم باشد به "حجاب اکبر" مسمّی می‌گردد. زیرا به بیان جمال قدم، "إنّ العالِم مَن اعترف بظهوری و شرب مِن بحر علمی و طار فی هواء حبّی و نبذ ما سِوائی و أخذ ما نُزِّلَ مِن ملکوت بیانی البدیع." (مجموعه الواح، ص56 / مضمون: عالِم کسی است که به ظهورم اعتراف کند و از دریای علمم بنوشد و در آسمان محبّتم پرواز کند و غیر مرا رها سازد و آنچه را که از ملکوت بیان بدیع من نازل شده بگیرد.)

بعد در وصف چنین عالِمی می‌فرمایند، "انّه بمنزلة البصر للبشر و روح الحیوان لجسد الإمکان." (مضمون: او مانند چشم برای عالم انسانی و روح حیات برای جسد عالم آفرینش است.)

بنابراین، اصل و شالوده جمیع علوم عبارت از عرفان الهی است زیرا همه برای عرفان او خلق شده‌اند در حدیث قدسی نیز عبارت "خلقتُ الخلق لکی اُعرَف" گویای همین نکته است. جمال قدم تصریح دارند که، "کلّ در حقیقت اوّلیه لعرفان‌الله خلق شده‌اند. مَن فاز بهذا المقام قد فاز بکلّ الخیر و این مقام بسیار عظیم است به شأنی که اگر عظمت آن بتمامه ذکر شود اقلام امکانیه و اوراق ابداعیه کفایت ننماید و ذکر این مقام را به انتها نرساند." (اقتدارات، ص155-156)

امّا، از آنجا که عرفان ذات الوهیت میسّر نیست، لهذا باید از طریق ایمان و ایقان به مظهر ظهورش به این عرفان دست یافت. جمال قدم می‌فرمایند، "طوبی از برای نفسی که در یوم‌الله به عرفان مظهر امر و مطلع آیات و مشرق ظهورات الطافش فائز شد. اوست از مقدّسین و مقرّبین و مخلصین. اگرچه این مقام در خود او به شأنی مستور باشد که خود او هم ملتفت نباشد ولکن ظهور آن را وقتی مقرّر است." (همان، ص156)

مستحیل بودن عرفان الهی را جمال قدم اینگونه توضیح عنایت می‌فرمایند، "چون مابین خلق و حق و حادث و قدیم و واجب و ممکن به هیچ وجه رابطه و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست، لهذا در هر عهد و عصر کینونت ساذجی را در عالم مُلک و ملکوت ظاهر فرماید ... و این کینونات مجرّده و حقایق منیره وسایط فیض کلّیه‌اند و به هدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافّین را به الهامات غیبیّه و فیوضات لاریبیّه و نسائم قدسیّه از کدورات عوالم ملکیّه ساذج و منیر گردانند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص340 و 341)

حضرت عبدالبهاء توضیح می‌دهند، "مَثَل حقیقت الوهیت مثل آفتاب است که در علوّ تقدیس خود اشراق بر جمیع آفاق نماید. آفاق و انفس هر یک بهره‌ای از آن اشراق برده و اگر این اشراق و انوار نبود کائنات وجودی نداشت. ولی جمیع کائنات حکایتی کنند و پرتوی گیرند و بهره‌ای برند امّا تجلّی کمالات و فیوضات و صفات الوهیت از حقیقتِ انسان کامل، یعنی آن فرد فرید مظهر کلّی الهی، ساطع و لامع است. چه که کائنات سائره پرتوی اقتباس نمودند امّا مظهر کلّی آینهء آن آفتاب است و به جمیع کمالات و صفات و آیات و آثار آفتاب در او ظاهر و آشکار است. عرفان حقیقت الوهیت ممتنع و محال. امّا عرفان مظاهر الهیّه عرفان حقّ است. زیرا فیوضات و تجلّیات و صفات الهیّه در آنها ظاهر. پس، اگر انسان پی به معرفت مظاهر الهیّه بَرَد به معرفةالله فائز گردد و اگر چنانچه از مظاهر مقدّسه غافل از عرفان الهیّه محروم." (مفاوضات عبدالبهآء، فصل نط [59])

**رأسُ الذّلّة:** پیش از این راجع به اصل عزّت سخنی گفته شد. حال، موضوع ذلّت مطرح است. انسان عزیز است و عزّت او به ارتباطش با خالق حاصل می‌شود. خالق مایل است که انسان فوق مُلک و ملکوت در طیران باشد زیرا مقامش متعالی است و بدین لحاظ دوری او از ساحت قرب الهی سبب حزن کردگار است. لذا، در قدم اوّل به او توصیه می‌کند در ظلّ رحمن مقرّ گیرد و از هر آنچه که او را از خدا باز می‌دارد دوری کند.

حضرت عبدالبهاء عزّت و ذلّت انسان را چنین توضیح می‌فرمایند، "اگر در انسان قوای رحمانيّه که عين کمال است بر قوای شيطانيّه که عين نقص است غالب شود اشرف موجوداتست. امّا اگر قوای شيطانيّه بر قوای رحمانيّه غالب شود انسان اسفل موجودات گردد اينست که نهايت نقص است و بدايت کمال و ما بين هيچ نوعی از انواع در عالم وجود تفاوت و تباين و تضادّ و تخالف مثل نوع انسان نيست. مثلاً تجلّی انوار الوهيّت بر بشر بود مثل مسيح پس ببينيد که چقدر عزيز و شريف است و همچنين پرستش و عبادت حجر و مدر و شجر نيز در بشر است ملاحظه نمائيد که چقدر ذليل است که معبود او انزل موجودات است يعنی سنگ و کلوخ بی روح و کوه و جنگل و درخت و چه ذلّتی اعظم از اينست که انزل موجودات معبود انسان واقع گردد." (مفاوضات عبدالبهاء، فصل سد [64] در بیان مقام انسان)

در اینجا از آنچه که سبب دوری می‌شود تحت عنوان "شیطان" نام برده می‌شود. در واقع رحمن در مقابل شیطان قرار می‌گیرد. به بیان حضرت عبدالبهآء "از بدايت عالم تا امروز هر وقت ندای الهی بلند شد ندای شيطان هم بلند شد، زيرا هميشه ظلمت می‌خواهد مقاومت نور کند؛ ظلم می‌خواهد مقاومت عدل نمايد؛ جهل می‌خواهد مقاومت علم نمايد. اين عادت مستمرّۀ اهل اين جهان است" (خطابات مبارکه، ج1، ص186).

این معنی را در آثار جمال مبارک نیز به وضوح می‌توان مشاهده کرد. در لوحی می‌فرمایند، "به نام مقصود عالمیان انشاءالله لازال به افق ظهور محبوب بی زوال ناظر باشی و به حبّش متمسّک و بر امرش قائم و مستقیم. ندای رحمن مرتفع و نعیق شیطان بلند. از حق جلّ جلاله سائلیم که جمیع دوستان را از شرّ او محفوظ دارد. یوم بزرگ است و امر بزرگ. طوبی از برای کسی که شئونات عالم و بیانات امم او را از بحر علم الهی منع ننمود. به گوش جان کلمۀ الهیه را اصغاء نما. اوست به منزلۀ دِرع از برای هیکل عرفان" (آیات الهی، ج2، ص352).

شیطان به هر صورتی ممکن است ظاهر شود تا آدمی را بفریبد. هر آنچه که قصد کند حبّ الهی را از دل بزداید، همان شیطان است. صُوَر مختلفه شیطان را جمال قدم اینگونه بیان می‌کنند: "شیاطین بر چند قسم مشاهده می‌شوند. قسمی از آن نفوس مشاهده می‌شوند که در همان بلد فی الحین بنفس شیطانی در قمیص انسانی ظاهر می‌گردند و قسمی دیگر از مبدء جحیم سفلی بر هیکل قاصدین وارد می‌شوند و قسمی هم به ظلمت صرف بر هیکل لوح مبعوث می‌شوند. باری الیوم شیطان به کلّ صُوَر ظاهر شده و خواهد شد که شاید بشأنی از شئون و قسمی از اقسام ناس را از مبدء امر محتجب نمایند" (مائدۀ آسمانی، ج4، ص140].

گاهی شیطان به صورت انسان ظاهر می‌شود. حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به احبّای امریکا از جمال ابهی نقل قول می‌فرمایند، "و خطاب به احبّاء می‌فرماید که معلوم آن جناب بوده که زود است شیطان در قمیص انسان در آن ارض وارد شود و اراده نماید که احبّای جمال سبحان را به وساوس نفسیه و خطوات شیطانیّه از صراط عزّ مستقیمه منحرف سازد و از شاطی قدس سلطان احدیّه محروم نماید. این است از خبرهای مستوره که اصفیا را به آن آگاه فرمودیم که مبادا به مجالست آن هیاکل بغضیه از مقام محمود ممنوع شوند" و در ادامۀ بیان مبارک نشانه‌ای از آنها بیان می‌کنند، "پس بر جمیع احبّاءالله لازم که از هر نفسی که رائحۀ بغضا از جمال عزّ ابهی ادراک نمایند از او احتراز جویند اگرچه به کلّ آیات ناطق شود و به کلّ کتب تمسّک جوید؛ الی أن قال عزّ اسمه، پس در کمال حفظ خود را حفظ نمایند که مبادا به دام تزویر و حیله گرفتار آیند" (گنجینه حدود و احکام، ص450).

برای اطّلاعات بیشتر درباره مفهوم شیطان در آئین جمال رحمن به مقاله‌ای که تحت همین عنوان تهیّه شده مراجعه شود.

**رأسُ الکفر:** کفر به معنای بی‌ایمانی و انکار خداوند است. در واقع اگر خدایی جز ذات الوهیت را بپرستیم، مرتکب شرک شده‌ایم. شرک به معنی شریک تراشیدن برای خداوند است. در واقع اصل توحید آن است که خداوند را مقدّس از اشباه و امثال دانیم. در لوح امواج از جمله وظائف احبّای الهی آن است که این تقدیس ذات الهی را ظاهر و بارز سازند. می‌فرمایند، "روحا لکم یا أهلَ البهآء. لَکُم أن تظهروا بما یثبُتُ بِهِ تقدیسُ ذاته عن المَثَل و الأمثال و تنزیهُ کینونته عمّا قیل و قال." (مجموعه الواح طبع مصر، ص363 / مضمون: خوشا به حال شما ای اهل بهاء. بر شماست که ظاهر شوید به آنچه که به واسطه آن تقدیس ذات الوهیت از مثل و مانند و تنزیه وجود حضرتش از آنچه گفته شده و می‌گویند، ثابت گردد.)

شرک در معارف اسلامی و یهود اعتقاد داشتن به خدایان متعدّد است و در نتیجه منجر به کفر و الحاد می‌گردد و در قرآن کریم شرک ظلمی عظیم تصریح شده است (سوره لقمان، آیه 12). البتّه کفر مرتبه وخیم‌تری از شرک است. به این معنی که بی‌ایمانی به رسالت مظاهر ظهور، اقبال نکردن به مظهر ظهور جدید، بی‌اعتقادی به وحدانیت الهیه یا هر سه است. در معجم‌البسیط (ج2، ص791) در توضیح کافر آمده است، "لم‌یؤمن بالواحدانیة، أوِ النّبوّة، أوِ الشّریعة، أو بثلاثها."

در امر مبارک کراراً به نفوسی که در زمرهء مشرکین محسوبند اشاره شده است. مثلاً در لوحی می‌فرمایند، "من المشرکين من يمسح عينيه و ينظر اليمين و الشّمال قل قد عميت ليس لک اليوم من ملاذ." (كتاب اشراقات، ص٦٩ / از مشرکان کسی که چشمانش را می‌مالد و به راست و چپ می‌نگرد بگو تو نابینا شده‌ای و امروز برای تو ملجأ و پناهی نیست.)

حضرت اعلی می‌فرمایند، "ان تطيعوا الذّکر بالصّدق الخالص بانّ لکم فی القيمة فی جنّة العدن ملکاً علی الحقّ عظيما و انّ ملککم هذه باطلة و قد جعل اللّه متاع الدّنيا للمشرکين و انّ عند اللّه موليکم حسن المآب قد کان بالحقّ علی الحقّ قديماً." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص27 / مضمون: اگر به صدق خالص از ذکر [حضرت اعلی] اطاعت کنید در قیامت در جنّت عدن مُلکی عظیم برای شما خواهد بود و آنچه که در اینجا دارید باطل است و خداوند مال دنیا را از برای مشرکین گذاشته و نزد خداوند، مولای شما، حُسن خاتمه مقدّر شده است.)

البتّه باید دانست که در کتاب قرآن "متاع دنیا" تعریف شده است، بقوله تعالی: "زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِندَهُ حُسْنُ الْمَآبِ." (سوره آل عمران، آیه 14 / مضمون: عشق به خواستنی‌ها از جمله زنان و فرزندان و مال هنگفت اعم از زر و سیم و اسبان نشاندار و چارپایان و کشتزاران، در چشم مردم آراسته شده است. اینها متاع زندگانی دنیاست و نیک‌سرانجامی نزد خداوند است.)

در لوح مبارک خطاب به ملّا بابای سرچاهی، جمال قدم به چند صفت مشرکان اشاره دارند. البتّه ابتدا جایگاه آنها را مشخّص می‌فرمایند: "صَعَدَ المخلصون إلَی الذّروة العلیا و المشرکون إلَی الدّرکات السّفلی." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 49، ص287 / مضمون: مخلصان به بالاترین معارج صعود کردند و مشرکان به پایین درجات جهنّم هبوط کردند.) سپس مشخّصات آنها را چنین بیان می‌کنند، "فَوَیلُ لِمَن ظَلَمَکَ و أنکَرَک و کَفَر بآیاتک و جاحَدَ بسلطانک و حارَبَ بنفسک و استکبَرَ لدی وجهک و جادَلَ ببرهانک و فَرَّ مِن حکومتک و اقتدارک و کان مِنَ المشرکین فی ألواح القدس مِن اصبَع الأمر مکتوبا." (همان، ص288 / مضمون: پس وای بر کسی که به تو ستم روا داشت؛ و تو را انکار کرد؛ و به آیات تو کافِر شد؛ و با عظمت و سلطنت تو مخالفت کرد؛ و با خود تو به محاربه برخاست؛ و در مقابل تو استکبار ورزید؛ و با برهان تو مجادله نمود و از ظلّ حکومت و اقتدار تو فرار کرد و از جمله مشرکان در الواح قدسی از انگشتان امر نامش مرقوم گشت.)

ملاحظه می‌شود که عبارت اوّل در ذیل "رأسُ الکفر" یعنی "الشّرک بالله" در همین عبارات بیان شده است. در واقع کسانی که کسی را جز خداوند برمی‌گزینند و با فرار از آنچه که او مقدّر فرموده به چیزی دیگری، اعم از ثروت، قدرت، نفس امّاره خویش اعتماد می‌کنند مشمول اصل کفر می‌گردند. زیرا موحّد در آثار مبارکه تعریفی دارد که اگر کسی مشمول آن نشود در زمره مشرکان محسوب است. جمال قدم می‌فرمایند:

"مُوحّد اليوم نفسی است كه حقّ را مُقدّس از اشباح و امثال ملاحظه نمايد نه آن كه امثال و اشباح را حقّ داند. مثلاً مُلاحظه كن از صانع صنعتی ظاهر می‌شود و از نقّاش نقشی. حال اگر گفته شود اين صنعت و نقش نفس صانع و نقّاش است هذا كذب و ربِّ العرش و الثّری. بلكه مُدلّند بر ظهور كماليّه صانع و نقّاش. ای شيخ فانی معنی فنای از نفس و بقای باللّه آنست كه هر نفسی خود را در جنب ارادهٴ حقّ فانی و لا شئ محض مُشاهده نمايد. مثلاً اگر حق بفرمايد افعل كذا بتمام همّت و شوق و جذب قيام بر آن نمايد نه آن كه از خود توهّمی كند و آن را حق داند در دعای صوم نازل و لو يخرج من فم ارادتك مخاطباً ايّاهم يا قوم صوموا حبّاً لجمالی و لا تعلّقه بالميقات و الحُدود فو عزّتك هم يصومون و لا يأكلون اِلی ان يموتون. اينست معنی فنا. در اين مقام دُرست تفكّر نمائيد تا به سلسبيل حيوان كه در كلمات مالك امكان جاری و ساری است فائز شويد و شهادت دهيد به اين كه حقّ لم يزل منزّه از خلق بوده انّه لهو الفرد الباقی العليم الخبير. اين مقام اعظم از مقامات بوده و خواهد بود بايد آن جناب بما اراد اللّه قيام نمايند و ما اراد اللّه ما نزّل فی الألواح است به قسمی كه بهيچوجه از خود اراده و مشيّتی نداشته باشند اينست مقام توحيد حقيقی از خدا بخواهيد دراين مقام ثابت باشيد." (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، فقره 160)

در بیان دیگر در معنای توحید می‌فرمایند، "حقّ را مقدّس از کلّ مشاهده کن. اوست مجلّی بر کلّ و مقدّس از کلّ. اصل معنی توحید اینست که حقّ وحده را مهیمن بر کلّ و مجلّی بر مرایای موجودات مشاهده نمائید. کلّ را قائم به او و مستمدّ از او دانید. اینست معنی توحید و مقصود از آن. بعضی از متوهّمین به اوهام خود جمیع اشیا را شریک حقّ نموده‌اند و مع‌ذلک خود را اهل توحید شمرده‌اند. لا ونفسِهِ الحق. آن نفوس اهل تقلید و تقیید و تحدید بوده و خواهند بود. توحید آنست که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمرند. نه آن که دو را یک دانند." (اقتدارات، ص158)

برای مطالعه موارد دیگر راجع به شرک و توحید نگاه کنید به نافه مکنون، اثر صادق عرفانیان، ص190 به بعد.

نکته آخر درباره رأسُ الکفر فرار از قضایای الهی است. آنچه را که او مقدّر فرماید برای هر نفسی بهترین است و از آن برتر تصوّر نشود. جمال قدم خطاب به حرم حضرت اعلی که ساکن شیراز بودند چنین می‌فرمایند، "از مصائب وارده مکدّر مباشید. چه که لازال بلایا مخصوص اصفیای حق بوده و خواهد بود. پس نیکوست حال نفسی که بِما وَرَد علیه راضی و شاکر باشد. چه که وارد نمی‌شود بر نفسی مِن عندالله إلّا آنچه از برای آن نفس بهتر است از آنچه خلق شده مابین سموات و ارض؛ و چون ناس به این ستر و سرّ آن آگاه نیستند، لذا در موارد بلایا خود را محزون مشاهده می‌نمایند." (لئالی‌الحکمة، ج3، ص289-290 / مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 51، ص261)

**اصلُ الخسران:** از آنجا که خداوند انسان را به صورت و مثال خود آفریده، بنابراین برای شناخت خدا، که مقصود از خلقت اوست، معرفت نفس خویش واجب است. انبیاء و اولیاء به انسان کمک می‌کنند که آنچه را که در اوست کشف کند و بشناسد و از آنجا که "انسان فهرست اعظم و طلسم اقوم است و فهرستی است که در او مثال کلّ ما خُلِقَ فی الأرض و السّماء موجود" (لئالی‌الحکمة، ج2، ص65-66) لهذا با شناخت خود می‌تواند عالم را بشناسد و به عرفان حق نیز برسد. البتّه "روح چون از تقییدات عرضیّه و شئونات ترابیّه فارغ شود جمیع مراتب را سیر نماید و هرچه فراغتش بیشتر، سیرش تندتر و ثابت‌تر و صادق‌تر است." (همان، ص66)

بنابراین، اگر انسان در طول حیات غافل بماند و تلاش برای شناخت خویشتن نکند، زیان اندر زیان است و عمر را بیهوده هدر داده است. در طراز اوّل از لوح طرازات آمده است، "طراز اوّل و تجلّی اوّل که از افق سماء امّ‌الکتاب اشراق نموده در معرفت انسان است به نفس خود و به آنچه سبب علوّ و دنوّ و ذلّت و عزّت و ثروت و فقر است." (نبذةٌ مِن تعالیم حضرت بهاءالله، ص64)

انسان را می‌توان ملکوت نامید؛ یا عالم کبیر دانست. چه که حق شهادت داده به آن: "اگر گفته شود که هیکل انسانی در مقامی ملکوت است، هذا حقٌّ لا رَیبَ فیه. چه که مثال کلّ در او موجود و مشهود؛ اگرچه بعضی او را عالم اصغر نامیده‌اند، ولکن نشهدُ أنَّهُ عالَمٌ کبیر و تغییر و اختلاف آن نسبت به اسباب اُخریٰ بوده مثل تغییر ذائقه مریض که از شیرین تلخی ادراک می‌نماید. این تغییر در شیرینی احداث نشده بلکه ذائقه تغییر نموده." (لئالی‌الحکمة، ج2، ص66)

از آنجا که "جوهر انسانیت در شخص انسان مستور، باید به صیقل تربیت ظاهر شود، این است شأن انسان و آنچه معلَّق به غیر شد دخلی به ذات انسانی نداشته و ندارد." (آثار قلم اعلی، ج7، ص129) لذا، باید جوهر انسانیت را شناخت و آن را ظاهر ساخت. متأسّفانه در غلاف تیره‌ای پنهان است. در تشبیهی که جمال قدم به کار می‌برند، آدمی را شمشیری می‌دانند که در غلاف است و لذا قدر و جوهر آن بر دیگران مکشوف نیست. بنابراین، باید از آن غلاف خارجش ساخت تا مقامش مشهود آید. می‌فرمایند، "انسان را به مثابه سیف مشاهده نما. تا در غلاف است جوهر آن مستور و مکنون. انشاءالله باید به عنایت الهی از غلاف ظلمانی فارغ شوید تا جوهرتان بر عالمیان ظاهر گردد. جوهر انسانی اخلاق و اعمال اوست." (همان، ص63)

بنابراین، اگر زندگی صرف شناخت خویشتن و ظهور و بروز اسماء و صفات الهی نشود، البته بیهوده صرف شده و نتیجه‌ای از آن حاصل نشده است و این است اصل خسران که جمال مبین فرموده‌اند.

**رأسُ کُلِّ ما أذکَرناه لَک:** جوهر جمیع آنچه که ذکر شده است در این است که انسان همه چیز را با دقّت ببیند و با معرفت خود منصفانه بسنجد. در ابتدای کلمات مکنونه هم به مورد مشابهی اشاره فرموده‌اند، "احبُّ الأشیاء عندی الإنصاف. لاترغب عنه إن تکن إلَیَّ راغباً و لاتغفُل منه لتکون لی امینا. و أنت توفّق بذلک أن تشاهد الأشیاء بعینک لا بعین العباد و تعرفها بمعرفتک لا بمعرفة احدٍ فی البلاد." (مضمون: بهترین چیزها نزد من انصاف است. اگر به تقرّب به من رغبتی داری از آن روی بر مگردان و از آن غافل نشو تا لیاقت امانت مرا داشته باشی. و تو به واسطه آن موفّق می‌شوی که همه چیز را به چشم خود ببینی نه به چشم بندگان و به معرفت خود بشناسی نه به معرفت کسی از نفوس روی زمین.)

به این طریق فرد می‌تواند تقلید و تقیید را کنار گذارد و در مظاهر خلقت به چشم توحید بنگرد و هر آنچه را که رخ می‌دهد با دقّت و باریک‌بینی مشاهده کند. جمال قدم توصیه می‌فرمایند، "ای بندگان من به تحدید نفس و تقلید هوا خود را مقیَّد و مقلّد مسازید. چه که مثَل تقلید مثل سراب بقیعه در وادی مهلکه است که لم‌یزل تشنگان را سیراب ننموده و لایزال سقایه نخواهد نمود. از سراب فانی چشم برداشته به زلال سلسال لا زوال بی‌مثالم در آئید. لؤلؤ قدرت ربّانی را از لؤلؤ مصنوعی فرق دهید و تمیز گذارید... پس جهد بلیغ و سعی منیع نمائید تا لؤلؤ قدس صمدانی را مِن دون اشاره به دست آرید و آن معرفت مظهر نفس من بوده و خواهد بود." (مجموعه الواح طبع مصر، ص318)

پایان‌بخش لوح مبارک این عبارت زیبا است که "کذلک علّمناک و صرّفنا لک کلماتِ الحکمة لتشکرَ اللهَ ربّک فی نفسک و تفتخر بها بین العالمین." (مضمون بیان مبارک آن که اینچنین تو را تعلیم دادیم و کلمات حکمت را برای تو بیان نمودیم تا خدایت را در نفس خود سپاسگزار باشی و به این تعلیم و تصریف بین اهل عالم مباهات نمایی.)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اختلاف نسخ "اصل کلّ الخیر" در سه مأخذ که به ترتیب با اعداد 1 ادعیه محبوب، 2 مجموعه الواح طبع مصر، و 3 مجموعه الواح نازله بعد از کتاب اقدس مشخّص می‌شود. |  |  |
| 1 | 2 | 3 |
| هوالله العلی الأعلی | هو العلی الأعلی | هو العلی الأعلی |
| اصل الحکمة هی | اصل الحکمة هو | اصل الحکمة هی |
| اتّباع لما شرع | اتّباع ما شرع | اتّباع لما شرع |
| اصل العزّة هی | اصل العزّة هو | اصل العزّة هی |
| لم‌یکن مراده | لایکون مراده | لم‌یکن مراده |
| ما أراده مولاه | ما أراد مولاه | ما أراده مولاه |
| القیام علی المذکور | القیام علی ذکر المذکور | القیام علی المذکور |
| و النسیان عن ورائه | و نسیان دونه | و نسیان عن ورائه |
| رأس الفطرة هی | رأس الفطرة هو | رأس الفطرة هی |
| در مجموعه الواح "رأس القدرة و الشّجاعة" بعد از "رأس الهمّة" آورده شده است. غیر از "هو" که به جای "هی" آورده شده، اختلاف دیگری بین سه نسخه مشاهده نشد. ضمناً "رأس التّجارة" در مجموعه الواح طبع مصر و ادعیه محبوب بعد از "رأس الاحسان" قرار گرفته ولی درمجموعه الواح بعد از کتاب اقدس بعد از "رأس الهمّة" واقع شده است. "رأس الایمان" در ادعیه محبوب بعد از "رأس الهمّة" آورده شده ولی در مجموعه الواح بعد از "رأس التّجارة" و در مجموعه الواح بعد از کتاباقدس بعد از "رأس الاحسان" آورده شده است. |  |  |
| فی جمیع الاحیان | جمیع الاحیان | فی جمیع الاحیان |
| رأس التّجارة هی | رأس التّجارة هو | رأس التّجارة هی |
| رُقِمَ من اصبع عزّ | رُقِمَ من قلم عزّ | رُقِمَ من اصبع عزّ |
| اصل العافیة هی | اصل العافیة هو | اصل العافیة هی |
| رأس الهمّة هی | رأس الهمّة هو | رأس الهمّة هی |
| اقباله الی ما سواه | اقباله الی هواه | اقباله الی ما سواه |
| اصل النّار هی | اصل النّار هو | اصل النّار هی |
| اصل النّار هی الجحاد فی | اصل النّار هو انکار | اصل النّار هی الجحاد فی |
| الانکار به و الاستکبار | الاعراض عنه و الاستکبار | الانکار به و الاستکبار |
| رأس الذّلّة هی | رأس الذّلّة هو | رأس الذّلّة هی |
| الفرار عن قضایاه | الفرار مِن قضایاه | الفرار عن قضایاه |
| "اصل الخسران" در مجموعه الواح طبع مصر بعد از "رأس کلّما اذکرناه لک" آمده ولی در دو نسخه دیگر قبل از آن واقع شده است. |  |  |
| رأس کلّ ما أذکرناه | رأس کلّ ما ذکرناه | ذأس کلّ ما أذکرناه |